شرح قصیدہ بردہ
حنفی مذہب مشرب قلندری سلمہ اللہ العلی
رضیہ صادقیہ تالیف شریف سراپا تصنیف فاضل عظیم الشان
مولوی سید محمد صادق علی

بسم الله الرحمن الرحیم

سخن چه نویسم ورای نام خدا	مرا که رای سخن شد برای نام خدا
دهان اگر بشویم بعود و مشک و گلاب	هنوز نیست نه با نظم سزای نام خدا

حمد بیکه نقاش صنع ربانی دربارگاه فیض و فضل سبحانی بر در و دیوار قصر وجود انسانی نقوش د
سعی این حمد کشد بایه و تشکری که فرو ترس لطف آلهی شمول جموع نعم نعم نامتناهی شعلی سواطع آ
سحرگاهی در مساکن بواطن طالبان ارنا الاشیاء کماهی هنوز حضور آن شکر برافروزند
ثنا رجناب آن مالک الملک شاید و بسیار بسیار تحفه نثار از بار تسلیمات بر روح
پر فتوح معطر و معنبر فخر جمیع عالم جمیل الشیم شفیع الامم افضل المرسلین خاتم النبیین مخاطب طه
یسین صاحب اول گرد است سلطان رسل که حق از و خورسند است + مانند ندارد
بخدا سوگند است + بی سایه آفریدش که نیست + تا خلق نه پندارند که مانند است
و بر آل طاهرین و بر اصحاب طیبین او که هادیان دین و شوارع یقین اند [illegible] بر روح
از ما صد درود و صد سلام + بر محمد آل و اصحابش تمام + بعد بسط بساط حمد خالق کائنات
و نعت افضل موجودات بر طبائع صافی صفات و والا نشان عالی درجات این بی بهر محض
لایق نفرین گم کرده راه خرد و یقین ناچیز فقیر وصلی سید محمد صادق علی رضوی لکهنوی
که بجاود دراز زبان خاموشی هیچ گوئی او چنین می سراید که کوکب [illegible] یعنی صادقیه شرح قصیده برده
[illegible] بلیغ ذره ذره از بهرجا بجستجو باورده و باین نام [illegible] مسمی کرده الحق قصیده ایست که مقابل علو فروغ

نمود نثره و شعری را برده و بفضیای بی صفای او دهر و ماه و رو مخسوف کرده بیتش از اول تا آخر مقبول
ترین مدایح سید البشر توان دانست نه فی بهر مصرعش مستجمع جمیع برکات خارج از حد حصر
گفتن با سبب آن سلسله شاهوار اشعارش رونق بازار عقد پروین شکسته و جواهر
شده اکثر الفاظ پر انوارش تخته بر دکان جوهریان بلاغت شعار ربسته مطلع اشعارش مطلع دو آفتاب
حقیقت و مقطع ابیاتش مسطع اسرار طریقت اکثری از عاملان آن باین مدایحش بدرجه ولایت
رسیدند و بیشتری از سر لطفان آن بفیض مراقبتش سر جوش صهبای معرفت گردیدند تو بدانکه
این قصیده فریده از بحر البسیط است که هر مصرعه اش بوزن مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن
میشود بالتزام خبن در رکن چهارم و وقوع اشباعات در حرف روی سوای چند جا
که اشباع نیست مانند ری و ظلمی و غیر ذلک و گذاشتن رکن سوم را سالم و آوردن
رکنین اولین یا سالم و مختلف که چهار صورت دارد هر دو مخبون باشند چنانچه در امن تذکر
جیران بذی سلم و قسمت یا هر دو سالم چون ام هبت الریح من تلقاء کاظمة یا اول مخبون
دوم سالم مثل و راودته الجبال الشم من ذهب یا بالعکس چون من نفسه فار اهملها
ایما شمم و خبن عبارت است از اسقاط حرف ساکن از سبب خفیفه که در اول رکن باشد
چنانچه فاعلن را اگر مخبون سازند فعلن میشود و چون در مستفعلن خبن راه یابد متفعلن
می ماند و منقول بمفاعلن می گردد و اشباع کشش ضمه یا فتحه یا کسره است بوجهی که واو
یا الف یا یا متلفظ گردد و آن متلفظ را در تقطیع اعتبار می نمایند چنانچه سلم و الضم و غیرها را
بوزن فعلن می گیرند و وقوع اشباع در وسط مصرعه ها چند جا است چون اشباع های منه
در مصرعه ما بال عینیک منه و مضطرم

اسناد قصیده برده

و در باب رسیدن این قصیده متبرکه بدرجه قبول از ناظم عارف شیخ فاضل کامل مرحوم
بحر العلوم شرف الملة و الدین محمد بن سعید بن حماد البوصیری رحمة الله علیه چنین منقول است
که مدتی مدید مرا بیماری روی نمود چنانکه دران بیماری مرا افلاجی لاحق گشت و بعضی
اعضا من باطل گردید و مرا از آن شکستگی و پریشانی حاصل آمد لب التجا بخدای تعالی

نمودم و حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم شفیع ساختم در دوا بردن ایرا بند و از من این قصیده کسب
را که در آن مدح کرده ام حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بساختم در حالتی که التماس کننده بودم از جاه
و رفعت از حضرت او صلی الله علیه وسلم و متوسل بودم بعنایت و رحمة الله تعالی بعد از آن که تمام
کرده بودم بخواندم آنرا و در شب جمعه که منزل خالی بود و تضرع و زاری نمودم با الله تعالی عز و جل
و توجه و دعا را خالص گردانیدم پس خدای تعالی مرا عافیت بخشید و آن بیماری و فالج را از من
زائل گردانید ببرکت وجود پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم پس ازین جهت مرا شادمانی زیاده گشت
و بسبب حاجتی که مرا بود به بازار رفتم پس فقیری صالحی مرا بیافت و بر من سلام کرد و مرا تهنیت
بعافیت و صحت گفت و گفت ای بزرگ من میخواهم که این قصیده مبارک جدید را بشنوم و
و اول قصیده را بخواند و حال آنکه هیچ کس این قصیده را از من نشنیده بود پس من ازین حکایت
عجب ماندم و گفتم ای برادر من تو این قصیده را از که شنیدی پس آن فقیر گفت دوش شنیدم
پیش حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میخواندند و آن حضرت صلی الله علیه وسلم میجنبید از غایت
ذوق همچنانکه درخت در زمانی که باد بر او می وزد میجنبد پس آن فقیر را بمنزل خود آوردم و او را مهمان
کردم و بعد از آن که قصیده را بر من بخواند از برای او نبشتم و خیر و برکت این قصیده در میان
مردم فاش گشت چنانچه وزیر ملک ظاهر که او را بهاء الدین می گفتند و از اعیان مردم التزام نموده
بود که استماع این قصیده بزرگوار نماید الا در زمانیکه ایستاده باشد و سر برهنه و پای برهنه
سعد الدین فارقی که نائب بهاء الدین مذکور بود او را مرضی سخت بچشم مشرف بود به کوری رو
نموده جمیع طبیبان از مداوای آن عاجز آمدند پس در خواب دید که گوینده می گوید او که برو بسوی
صاحب تو بهاء الدین و برده را بستان و بر هر دو چشم خویش بنه و ببرکت پیغمبر خدای صلی الله
علیه وسلم از خدای تعالی درخواست کن حضرت او جل جلاله ترا عافیت بخشد پس چون روز شد
سعد الدین پیش بهاء الدین آمد و قصه خواب با او باز گفت بعد از آن بهاء الدین او را گفت
که من نمیدانم که نزد من هیچ برده نیست غیر ازین قصیده پس سعد الدین آنرا ازو بستید و بمنزل خود
آمد و آنرا بخواند و از خدای تعالی درخواست نمود و ببرکت پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس خدای
تعالی تعجیل فرموده شفا داد او را و این قصیده مبارک ببرکت حضرت رسالت صلی الله علیه

وسلم برکات مشهور است و از برای و ابرون غم و اندوه آنرا بخوانند و دیگر آنکه دعا بعد از آن مستجاب
است انشاء الله تعالی و طریق خواندن این قصیده آنست که وقت شروع اول این دعا
بخوانند لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم فان تولوا
فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم بعده این درود سه مرتبه خوانده
قصیده شروع نماید الحمد لله رب العالمین الکل علی کل حال والصلوة والسلام الاتمان الاکملان
علی سیدنا و سائر النبیین و آل و سائر الصالحین یابقی عن سال السائلون رضو من مسانح
عن سائر الائمة الدین و پس هر بیتی که دعا خوانده نیست بخوانند و مطلب خود طلب نماید مستجاب
گردد بیت استغفر الله محل اجابت است بعده این دعا بخوانند اللهم یا من اذا سئل اعطی و اذا دعی
اجاب اسالک باسمک العظیم الاعظم ان تقضی حاجتی ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة
وقنا عذاب النار بیت شهد سید الکونین سه مرتبه بخوانند محل اجابت است بعده یازده مرتبه
این دعا بخوانند اللهم ان کان سبب خیر الی دینی و دنیای فافتح لی ابوابه و یسر علی اسبابه و ان کان
الی شر فی دینی و دنیائی فاغلق ابوابه و عسر علی اسبابه فانک تعلم ولا اعلم و انت علام الغیوب
برحمتک یا ارحم الراحمین بیت شهبا الامر محل اجابت است سه مرتبه بخوانند و درود خمسه
بخوانند نیست اللهم صلی علی محمد بعدد من صلی علیه وصل علی محمد بعدد من لم یصل علیه وصل علی محمد کما تحب
وترضی ان یصلی علیه وصل علی محمد کما ینبغی الصلوة علیه وصل علی محمد کما امرتنا الصلوة علیه وصلی الله
علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین و این بیت بخوانند ع محمد عربی کابروی هر دو سرا است * کسی که
خاک درش نیست خاک بر سر او * بیت هو الحبیب الذی محل اجابت است بعده این دعا
بخوانند اللهم انی اعوذ بک من العجز والکسل و اعوذ بک من الجبن والبخل و اعوذ بک من غلبة الدین
وقهر الدجال اللهم اجعلنی محبوبا وانحا فی قلوب المومنین و بلغنی و بشرنی فی عمری الی مائة و عشرین
سنة من غیر ضعف وعلة وفقر وفاقة فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین بیت لو ناسبت قدره
محل اجابت است سه مرتبه بخوانند بعده درود خمسه و بیت فارسی مذکور بخوانند بیت کانه و هو فرد
محل اجابت است بیت یاسامی محل اجابت است سه مرتبه بخوانند بیت تبارک الله محل
اجابت سه مرتبه بخوانند المستغاث یا رسول الله یازده مرتبه بیت کم ابرأت محل اجابت است

سہ مرتبہ بخوانند۔ این دعا بخوانند اللھم انی اسألک رزقاً واسعاً طیباً مبارکاً من غیر کد ولا مسئلا
متقبولا من غیر رد اعوذ بک من فضیحۃ الفقر والدین اللھم انی اسألک باسمک العزیز المقدس
المبارک المیمون ان تصلی علی محمد وعلی آل محمد وان تغفر لی ذنوبی کلھا وتقضی حاجتی وتنصر علی
اعدائی ولتفتح لی ابواب خیرک من الرحمۃ والدولۃ والسعادۃ والسلامۃ والصحۃ والعزۃ والنعمۃ
والفتوح والکسب والجنۃ وتخلصنی من کل ھم وغم وحزن والم ومرض وخوف ووجع وامنع عن
کل حاسد وظالم ونمام وغماز وجبار وقہار وعاہۃ وآفۃ وحاجۃ وبلاء ووباء وعن جمیع محنۃ
وعلۃ وشدۃ ظاہریۃ وصوریۃ ومعنویۃ سبوح یا قدوس یا رب الملائکۃ والروح برحمتک یا ارحم
الراحمین بیت ماخیر من محل اجابت است سہ مرتبہ بخوانند بیت ومن ہو الآیۃ وبیت سرعت من
العدم محل اجابت اند سہ کان بار بخوانند ومن یکن برسول اللہ محل اجابت است بار بخوانند بیت فان
لی ذمۃ محل اجابت است بعد خواندن این بیت استغاثت یا رسول اللہ یازدہ مرتبہ بخوانند
بیت یا اکرام الخلق محل اجابت است بعدہ این دعا بخوانند اللھم احرسنا بعینک التی
لا ینام واکنفنا برکنک الذی لا یرام اللھم احفظنا من بین ایدینا ومن خلفنا وعن ایماننا و
عن شمائلنا ومن فوق رؤسنا ومن تحت اقدامنا حفظا عاصما من کل المعاصی والآفات
والبلیات ومن کل شر ذی شر برحمتک یا ارحم الراحمین بیت ولن یضیق رسول اللہ محل
اجابت است بعدہ این دعا بخوانند اللھم انی اسألک الراحۃ عند الموت والعفو عند الحساب
اللھم انی اعوذ بک من شر ما یلج فی الارض ویخرج فیھا وینزل من السماء ویعرج فیھا وھو الکریم
الغفور اللھم اجعلنی فی عینی صغیرا وفی اعین الناس کبیرا کی نسبحک کثیرا ونذکرک کثیرا انک کنت
بنا بصیرا بیت ما رحمت محل اجابت است بعدہ این دعا بخوانند اللھم انی اعوذ بک من زوال
الدولۃ وتغیر النعمۃ وتحویل العافیۃ وغلبۃ الشقاوۃ وبعد السعادۃ واسألک الامن والامان
والایمان والعفو والمعافات فی الدنیا والآخرۃ برحمتک یا ارحم الراحمین بعد فراغ قراءۃ قصیدہ
این دعا بخوانند اللھم انی اتوسل بقراءۃ ھذہ القصیدۃ المبارکۃ الیک ان تعطینی خیر الدارین
برحمتک یا ارحم الراحمین واین آیہ نیز یک مرتبہ بخوانند اللھم ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق
وانت خیر الفاتحین وان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح ما یفتح اللہ للناس من رحمۃ فلا ممسک

لما وہبت لک فلا مرسل لہ من بعدہ وہو العزیز الحکیم فافتح بینی وبینہم فتحاً ونجنی ومن معی
من المؤمنین وفتحت السماء فکانت ابوابا وسیرت الجبال فکانت سرابا حاجات مقضیۃ مددی
لہم الا ابواب انا فتحنا لک فتحاً مبینا لیغفر لک اللہ ما تقدم من ذنبک وما تأخر وانجز
تحبونہا نصر من اللہ وفتح قریب وبشر المؤمنین برحمتک یا ارحم الراحمین طریق دیگر چون
قصیدہ بردہ شروع کنند اول این درود بخوانند اللہم صلی علی محمد وعلی آل محمد وبارک وسلم بعدد
کل معلوم لک وسہ مرتبہ استغفر اللہ استغفر اللہ الذی لا الہ الا ہو الحی القیوم واتوب الیہ
وسالہ التوبۃ بعدہ سہ مرتبہ بیت فارسی مذکور بخوانند بعدہ آیۃ لقد جاءکم تا عظیم واللہم صل
علی محمد فی الاولین والآخرین وفی الملاء الاعلی الی یوم الدین برحمتک یا ارحم الراحمین
بخوانند بعدہ درود خمسہ مذکور بخوانند بعدہ بیت فارسی مذکور خوانند سہ مرتبہ درود مذکور
بخوانند بعدہ قصیدہ شروع نماید بیت استغفر اللہ محل اجابت است این دعا مذکور بخوانند اللہم
یا من اذا سئل اعطی الی تا آخر و آنچہ در دل داشتہ باشد مستدعا نماید حق تعالی بکرم قبول کند
و دست بر سینہ نہد فرود آرد بر بدن تا آنجا کہ تواند رساند بیت ظلمت سنۃ محل اجابت
سر بنما ستہ این بیت بخوانند و دہ بار بعد صلوٰۃ آخر در سر سجدہ نہد ہر حاجتی کہ داشتہ باشد طلب نماید
مستجاب شود بیت محمد سید الکونین محل اجابت است این بیت سہ مرتبہ بخوانند بعدہ یازدہ مرتبہ
المستغاث یا رسول اللہ بخوانند و این دعا بخوانند اللہم یا کان لی خیرا تا ختم بیت
نبینا الامام الناہی محل اجابت است سہ مرتبہ بخوانند و درود خمسہ و بیت فارسی مذکور بخوانند
بیت ہو الحبیب الذی محل اجابت است بعد از خواندن این بیت این دعا مذکور بخوانند اللہم
انی اعوذ بک من النفس ... و بکس تا آخر و ہر دعای کہ داشتہ باشد مستدعا نماید بیت لو ناسبت
قدرہ سہ مرتبہ این بیت بخواند و درود خمسہ و بیت فارسی مذکور نیز بخوانند محل اجابت است بیت ...
العلم محل اجابت است سہ مرتبہ بخوانند بیت کانہ وہو فرد محل اجابت است بعدہ این
بخوانند یا حافظا یا حافظ الذکر حفظنا بما حفظت بہ الذکر فانک قلت وقولک الحق انا نحن
نزلنا الذکر وانا لہ لحافظون اللہم رب السموات ورب العرش العظیم کن لی حافظا من ہذہ
السلطان واتباعہ واعوانہ عز جارک وجل ثناءک ولا الہ غیرک وآیۃ الکرسی تمام

بخوانند بیت ما سامنی الدہر محل اجابت است سہ مرتبہ بخوانند بیت ولا التمست محل اجابت است
سہ مرتبہ بخوانند بعدہ بیت تبارک اللہ المستغاث رسول اللہ یازدہ مرتبہ بخوانند محل اجابت است
بیت کم ابرأت محل اجابت است سہ مرتبہ بخوانند بعدہ این دعا بخوانند اللہم انی اسألک
رزقا واسعا طیبا مبارکا تا آخر بیت یا خیر من یمم محل اجابت است سہ مرتبہ بخوانند بیت ومن
ہو الآیۃ الکبری و بیت سریت من حرم و بیت ومن یکن محل اجابت اند سہ بار بخوانند بیت
محمد وہو افی الخلق محل اجابت است بعدہ المستغاث یا رسول اللہ یازدہ مرتبہ بخوانند بیت یا
اکرم الرسل محل اجابت است بعدہ این دعا بخوانند اللہم اذ سنا لعینیک التی لا تنام تا آخر بیت
ولن یضیق محل اجابت است بعدہ این دعا بخوانند و بدعا طلب نماید اللہم انی اعوذ بک من
تا آخر بیت نار بحث عذاب البیان محل اجابت است بعدہ این دعا بخوانند اللہم انی اعوذ بک من
ذاب لہ ولدانح لبعد فراغ اللہم انی اتوسل بخوانند بعدہ این آیۃ بخوانند اللہم ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق تا آخر
دیگر چون قصیدہ شروع کنند اول درود مذکور بخوانند دہ مرتبہ استغفار مذکور بخوانند سہ مرتبہ بیت فارسی مذکور
بخوانند بعدہ آیۃ لقد جاءکم تا الی یوم الدین برحمتک یا ارحم الراحمین بعدہ درود خمسہ مذکور بخوانند بعدہ
بیت فارسی مذکور و سہ مرتبہ درود مذکور بخوانند بعدہ قصیدہ شروع کنند بیت محمد سید الکونین محل اجابت
است سہ مرتبہ بخوانند المستغاث یا رسول اللہ یازدہ مرتبہ بیت نبینا الآمر محل اجابت است سہ
مرتبہ بخوانند بعدہ درود خمسہ و بیت فارسی مذکور بخوانند بیت لو ناسبت محل اجابت است سہ مرتبہ
بخوانند بعدہ درود خمسہ و بیت مذکور بخوانند بیت مبلغ العلم و بیت ما سامنی الدہر و بیت ولا التمست محل
اجابت است سہ گان بار بخوانند بیت تبارک اللہ محل اجابت است بعدہ المستغاث یا رسول اللہ یازدہ مرتبہ
بخوانند بیت کم ابرأت و صیا و بیت من ہو الآیۃ و بیت تا آخر من یمم و بیت سریت من حرم و بیت ومن
یکن رسول اللہ محل اجابت است سہ گان بار بخوانند و بیت محمد وہو فی الخلق محل اجابت اند
بعد المستغاث یا رسول اللہ یازدہ مرتبہ بخوانند تا تمام قصیدہ دو بار بخوانند در تمام روز و شب بیان
خاصیتہای قصیدہ بردہ کہ اکابران یافتہ اند و تجربہ کردہ اند شصت خاصیت است اول ہر کرا
ای زیادتی عمر ہر بار بخوانند عمر زیادہ شود دوم از برای دفع بلا ہا ہفتاد و یک مرتبہ بخوانند سوم از برای
دفع قحط سی و سہ نوبت بخوانند چہارم از برای زیادتی دولت بقصد ہفتاد و یکبار بخوانند پنجم از برای

آسانی چهل و یکبار بخواند ششم هر که هر روز یک نوبت بخواند یا دیگری بوی بدمد از جمیع
بلاها محفوظ باشد هفتم هر عورتی که عقیمه باشد صد و شانزده مرتبه بروی بخواند حق تعالی او را فرزند
دهد هشتم برای کودکی که این قصیده بسیار خواند کودک را عمر دراز گردد و از آفتها و بیماریها در حفظ
امان باشد نهم جهت بخت دختران هفت شب جمعه هر شب هفده بار بخواند بخت او گشاده گردد
دهم خوانندهٔ این قصیده و فرماینده وی و نگاهدارنده وی و نویسنده او همیشه تندرست باشند یازدهم
در محل خواب بهر نیت که خواند آن نیت را در خواب ببیند و دوازدهم در موضع که این قصیده را
بسیار خوانند البته نور محمدی ظاهر شود سیزدهم برای دفع دشمنان در گورستان چهل روز هر روز
هر روز چهل و یکبار بخواند چهاردهم از برای حفظ بر گلاب بخواند بکودک دهد حفظ او زیاده شود پانزدهم
هر کرا مهمی پیش آید شنبه روزه دارد و هر روز بیست و یکبار بخواند مهم او روا گردد شانزدهم هر کس
که این قصیده را بمشک و زعفران بنویسد و غلط بنویسد طومار بر گل بکند همراه خود نگاهدارد و از
صفات بلا و آفات در امان باشد هفدهم هر کس که این قصیده را بخواند صبح مداومت نماید نور محمد صلعم ظاهر شود
ببیند هیجدهم در خانه که هر روز سه نوبت این قصیده را بخوانند صبح بلاها از این خانه دفع شود نوزدهم هر کس که
هر روز سه نوبت این قصیده را بر گلاب بخواند و بر جامه پاشد در چشم مردم و پادشاه و بزرگان
دولت عزیز و مکرم باشد بیستم هر کس که در سفر هر روز یکبار بخواند از گزند و آفتهای سفر ایمن باشد بیست و یکم
هر کس را که مرادی و مقصودی باشد شب جمعه بیست و هفت بار بخواند و بیست و هفت چیزی صدقه
بدهد اگر چیزی نباشد هر یکبار یکپاره نان صدقه دهد و اگر نان میسر نشود از یک خرما مراد حاصل شود
بیست و دوم در خانه که این قصیده باشد دزد دران نیاید بیست و سوم هر کس که هفت هزار نوبت در عمر خود
بخواند یا فرماید که بخوانند از برای عمر وی از صد سالگی در گذرد و در ... این خاصیتها آزموده
اند بیست و چهارم هر که این قصیده را بسیار خواند رسول علیه السلام را در خواب ببیند و البته در چهره او
نور در آید بیست و پنجم از برای دفع قرض هزار و یکبار بخواند البته از قرض خلاصی شود بیست و ششم
بجهت حاجت در شب جمعه چهل و یکبار بخواند یا دیگری از برای او بخواند البته حاجت او روا گردد
بیست و هفتم چون مرده را در قبر دفن کنند و با وی در قبر بنهند عذاب گور دفع شود بیست و هشتم در خانه
که پیوسته خوانند هفت بلا از آنخانه دفع شود اول دخل جن دوم طاعون سوم آبله

چهارم خشم پنجم زخم ششم درماندگی هفتم مرگ مفاجات هشتم و نهم در خانه که مداومت نماید شش نعمت

نعمت خدای تعالی عطا شود اول عمر دراز دوم فراخی نعمت سوم صحت و تندرستی چهارم دولت

پنجم نور محمدی ششم هیچ چیز محتاج نشود هفتم پیغمبر شود سی ام هرکه این قصیده را بسیار خواند روح

حضرت رسول صلعم و صحابه و تابعین راضی باشند سی و یکم هرکس این قصیده را بسیار خواند و ترک نکند

هرکه اعدا بیاید البته نقصان مال و نقصان فرزند او نشود چنانچه نقل می کنند که در اصفهان هارون

ارقم درویشی بود آنحضرت صلعم را در خواب دید و با آنحضرت صلعم گفت که محتاج بخلق شده ام و عیال و

اطفال دارم معاش من به تنگی می گذرد حضرت صلعم فرمودند که عادت و صبری نیست از برای من گفته ای

و آنرا قصیده برده گویند آنرا ورد خود سازد و ترک نکن هارون ارقم چون از خواب بیدار شد

این قصیده را بیاموخت و مشغول بخواندن این قصیده شد هارون گوید که یک سال مداومت

نمودم و ترک نکردم هر حاجتی که داشتم و از غم بیرون آمدم برکت و جمعیت بسیار مرا حاصل شد

سی و دوم هرکه بدردی درمانده باشد چهل صباح این قصیده را هر روز یکبار بخواند از درد ایمن

باشد سی و سوم هرکس که غربت سفر کند که رفتن به بود یا نه شب جمعه هزار بار درود بروح حضرت

رسالت پناه فرستد و این قصیده سه نوبت بخواند پیغمبر صلعم را در خواب بیند و اگر بیاید سی و چهارم

برای رفع درد چشم یازده بار بخواند سی و پنجم در محل موضع حمل برای عورت ... خواند سه نوبت بخواند

خوانده بدمد و مقداری بپشت عورت بمالد در حال بار نهد سی و ششم از برای کودکی که او را

جنیان زحمت دهند چهل روز هر روز هفت نوبت بخواند زحمت دفع شود سی و هفتم در خانه

که این قصیده را بخوانند جن و شیاطین در نیاید سی و هشتم چون در کشتی در آیند و بخواندن این

قصیده مشغول شوند هرچند باد مخالف پیدا شود کشتی غرق نشود سی و نهم اگر کسی بندان محبوس

سازند بجهت خلاصی بخواند خلاص شود چهلم و یکم از برای قرض بسیار بخواند ادا شود چهل و

دوم هرکه را مهمی پیش آید و درمانده شود شب جمعه نان و حلوا بروح مطهر رسول بدهد و در

خانه خلوت چهل و یک بار هر شب مداومت نماید اگر نتواند دو کس بخوانند و آن

خواننده را راضی سازد که از برای وی بخوانند و یا رفع شود چهل و سوم از برای تاریکی چشم

هفتاد نوبت بخواند چهل و چهارم اگر کسی بسفر رفته باشد خبر زندگی و مردگی معلوم نیست

شب چهارشنبه سه نوبت بخواند در خواب احوال مسافر بروی کشف شود چهل و پنجم برای دفع دشمن قوی
کسی و یک بار بخواند چهل و ششم زمینی که خشک شده باشد و گیاه نروید این قصیده بر آب بخواند و تخم
بپاشد تخم گیاه سبز شود چهل و هفتم هر که همسایه بد باشد روی بقبله کند و سیزده نوبت بخواند همت
نیست و نابود شود چهل و هشتم هر که بدست کسی گرفتار باشد شصت و یک بار بجهت خلاصی بخواند
خلاص شود چهل و نهم هر که صد بار بر روح رسول علیه السلام بخواند و حاجت خود از آن حضرت طلب کند
حق تعالی ببرکت روح مطهر مقصود او بر آرد پنجاهم از برای بیماری بر آب بخواند و مریض را
بخوراند شفا شود پنجاه و یکم از برای دفع دشمنان صد و یکبار بخواند پنجاه و دوم برای دفع قولنج
و درد شکم بخواند و پیوسته بوی بمالد شفا یابد پنجاه و سوم برای هیچ درد یکمرتبه خوانده باشد صحت یابد
پنجاه و چهارم اگر کسی را گناه بسیار باشد شب جمعه تا روز بخواند پیغامبر شفیع او در آمرزیده شود ببرکت روح پنجاه و پنجم
از برای طلب فراخی روزی هفده سی نوبت بخواند روزی وی فراخ شود بحکم خدا تعالی پنجاه و ششم از برای
مهمات کلی که هیچ نوع راست نیاید چهل روز نوبه نه ازوست نماید و از حرام پرهیز کند مهمات او بر آورده گردد
عجائب و غرائب این قصیده بسیار است القصه این فقیر بملاحظه فضائل و برکات این قصیده
علیه که حدی و نهایتی ندارد و از مدت مدید خیالی در سر داشت که شرحی فارسی کامل بتصحیح
مبانی و مسائل توضیح و تنقیح معانی مشتمل قصص اخبار حسب اشعار اشعار آید اربلا تعرض
از تحقیقات متعلقه علوم ادبیه نگارد تا فارسی خوانان علی العموم از آن حظی وافر
و نفعی کامل بردارند و در تفهیم مطلبی از بعض لغت عربیه محتاج هم نمانند لکن تا این مدت
بسبب تشتت بال و اختلال حال از طرق اهتمام و اختلال اتفاق نافتاد فی الحال که فی الجمله
طمانیتی حاصل شد در عرصه چند ماه بپاس خاطر برخوردار عزیز تر از جان من محمد
عزیز حسن سلمه الله رب ذو المنن للطبع زیب عهود در حیز تحریر در آورده هر چند
کم از بیان صیغ صرفیه و تراکیب نحویه عنان شبدیز قلم را منصرف ساخته اما اینقدر
معرفت نحوی است که اگر ماهری ثالثه غور و تامل در ترجمه ابیات بر گمارد از آن هم نصیبه وارد
و غرض ازین تحریر حصول احسبه است نه اظهار هنر و مقصود نفع رسانی خلق و حاجت روائی است
نه ادعای خوش بیانی و خوشنمائی امید از جناب کبریا آن دارد که این تحریر الطفیل اصل منیف

طبعان نتیجۀ متمم انتحار قبولیت بارگاه رسالت گردانده واین ناکام بعید المرام را شایدۀ ترتیب
رسانده والله قادر علی القبول وهو مقتدر الی وصول کل مامول والصلوٰة علی رسول المقبول و توضیح
نماند که این حقیر اجازت خواندن این قصیده شریفه که ورد اکثر و دعوة ارشد کملا ذوبان و اجله اتقیا
و سر آمد مشایخین نامدار دریافته اول از جناب مولوی محمد حامد صاحب خلف اکبر مولوی
محمد احمد صاحب ابن مولوی محمد انوار الحق صاحب مرحومین که فی الحقیقة چنان عالم کامل
و مشایخ اکمل درین دیار پا بمدار جلوه ظهور نکرده و ضیایی که امتش بمجو خورشید فی اربعة المنهاج
بر عالم شهرت تابان و ثانیاً از حضرت مولانا و مرشدنا و مولانا و استادنا مولانا محمد شاه سلامت الله
صاحب مغفور و ثالثاً از جامع علوم عقلی و نقلی ماهر اخفی و جلی حضرت مولانا مولوی محمد علی صاحب
لکهنوی ابن حافظ عبد العزیز صاحب مرحوم

بسم الله الرحمن الرحیم

آغاز قصیدۀ برده

اَمِنْ تَذَكُّرِ جِيْرَانٍ بِذِیْ سَلَمٍ + مَزَجْتَ دَمْعًا جَرٰی مِنْ مُقْلَةٍ بِدَمٖ
اَمْ هَبَّتِ الرِّیْحُ مِنْ تِلْقَاءِ كَاظِمَةٍ + وَاَوْمَضَ الْبَرْقُ فِی الظَّلْمَاءِ مِنْ اِضَمٖ

ترجمه آیا بسبب یاد آوردن احباب که ساکنان ذی سلم اند آمیختی تو چون اشکی را که روان
شده از دو چشم تو با خون دیده یا بسبب از جانب کاظمه یا درخشیدن برق است در شب تاریک
از جهت کوه اضم که ترا انگریه آورده و مضطرب و بیقرار ساخت حاصل معنے اینکه بر سبیل تجرید
بنوعی نفس خود خطاب کرده استفسار می کند که ای عاشق زار وای والۂ بیقرار سبب انقلاب
حال و باعث حزن و ملال تو معلوم نمی شود آیا بسبب یاد آوردن یاران قدیم را که در مقام ذی
سلم سکونت دارند اشک خون آمیز از چشم ریختی یا گریستن تو از جهت وزیدن نسیمی است از
جانب کاظمه که متاع تاب و توان را بباد فنا داده یا از باعث درخشیدن تجلیست و شب تاریک
فراق از جانب اضم که خرمن صبر و قرار را ایکبارگی سوخته سبب مبتلای غم و محنت اند وه فراق ای دل
این ناله و افغان تو بے چیزی نیست + وه چه آورد صبا از سر کوئے لیلی + اے گل این چاک

گریبان تو بی چیزی نیست * سبقی از وادی امین به خرشید نگه به پیش ... بالان تو بی چیزی نیست
بعضی‌ها گفته که مراد از جیران جیران قدسیه اند که قبل از پیدا شدن در علایق بشریه و تحول کدورات
جسمانیه با آنها مصاحب بوده و موانست داشته و مراد از ذی سلم عالم قدس است یا عالم ارواح
مجرد و از ریح نفحه از نفحات الهیه که به قلوب اهل ریاضت احیانا می وزد و از ایماض برق تجلی اسمائی
یا ذاتی اراده کرده که اهل ذکر بحسب المراتب در بعض احیان مشاهده می گردد و از کاظمه عالم
جمال و از اضم عالم جلال مراد است پس خطاب بسوی روح خود کرده می گوید که ای روح
طالب مفتوح سبب یاد کردن ارواح که مشرف آمده بدولت وصال و از سکاره فراق مامون بوده
در مقعد صدق عالم قدس زیر سایه عنایت عند ملیک مقتدر اقامت دارند خشک خون آمیز
از دیده میریزی یا از باعث وزیدن باد موزش و رسیدن نفحه الهیه بمشام تو از عالم جمال یا جستن
لمعان تجلی اسمائی یا صفاتی یا ذاتی ظلمت زدا بر قلب تو از عالم جلال که آخر از دوام و
ثبات نیست خون حسرت می خوری و بفقدان آن تحالت بی اختیار گریه می کنی للمقامات
التذکر یاد کردن و بیاد آوردن عام است از آنکه به دل بود یا بزبان یا بهر دو و یاد کردن
مسبوق بنسیان نیست و بیاد آوردن مسبوق است بنسیان الجیران بکسر الجیم جمع جار بمعنی
همسایه و امان داده شده و در اصطلاحات عرب جیران بمعنی احباب آمده ذی سلم موضعی است
ما بین مکه معظمه و مدینه منوره کما فی شرح المجلی و سلم بفتح اللام و سین درختی است خاردار که از برگ
آن چرم را دباغت می دهند یا نوعی است از نباتات کما فی القاموس و محققین علما گفته اند که آن
درخت کنار صحرائی است مزجت بتا خطاب من المزج بمعنی آمیختن الدمع سرشک و تنوین برای تکثیر است و
جری سائل جریان یعنی روان شدن بمقلة بضم المیم و سکون القاف و فتح اللام مردمک چشم و ام حرف
برای تردید است اگر متصله بود و بمعنی بل اگر منفصله است هبت بتاء التانیث من الهبوب
وزیدن و ریح مفرد مونث در باد استعمال می یابد و بصیغه جمع یا مفرد مذکر در باد ذکر مستعمل شیوع کما
فی الحدیث الشریف اللهم اجعلها ریاحا ولا تجعلها ریحا و ورد لا تسبوا الریح فانها من روح الله و تسمی هبوب
ریح رحمتی به گزینده شدن بوی خوش گرفته اند تلقاء بکسر التاء المثناة الفوقانیة بمعنی جهت و جانب کاظمه
بکسر الظاء المعجمه از اسمای مدینه طیبه است کما فی شرح فخر الدین یا نام مقامیست در مدینه یا دیه است

قریب لعمر و واو عطف و لفظ واو منصب برای تردید است یعنی او و در بعضی شروح لفظ او و تعسف از معنی
لا یجانس بمعنی و غرشیدن و چکیدن بروزن صحرا تاریکی شب الاظلم بکسر الهمزه و فتح الضاد المعجمه نام کوهی است
که از آن تا مدینه معظمه یک مرحله است از جانب شام + فَمَا لِعَيْنَيْكَ إِنْ قُلْتَ اكْفُفَا هَمَتَا
وَمَا لِقَلْبِكَ إِنْ قُلْتَ اسْتَفِقْ يَهِمِ ترجمه پس چیست هر دو چشم ترا که اگر گوئی باز ایستید اگر به سیلان کنند
و زیاده تر گریند و چه شد دل ترا که اگر گوئی بهوش باز آ شگفته تر و بیهوش تر گردد و تحیرش زیاده شود
حاصل معنی اینست که اگر سبب گریه یکی از این امور مذکوره است پس چه افتاد حسید چشمان و دل ترا که اصلا
در اختیار تو نیستند و قبول نصیحت تو نمی کنند اگر هر دو چشم را از گریه باز داری زیاده تر می گریند و چون
دل را از بیخودی و مدهوشی بافاقه می آری بیهوش تر می گردد و تحیر و اضطراب زیاده می شود در این حالت
از آثار عشق است چه اگر شورش عشق در سرت نبودی دیده تو بچه است آب ریختی و دل تو از هوش برفتی
و از کمال مستی و تحیر گشتی سه چیست چشمت که چون گوئی باست + آنچه بود اول از آن افزون گریست +
چون بگوئی با دل ای دل هوش دار + بر شد از سینه آه بیقرار + گر نه شور عشق شوخی در دل است +
از چه روز این گونه کارت مشکل است **الْلُغَات** لعینیک چشم ولت تثنیه خطاب من القول معنی گفتن
بعضی شارحین در هر دو جا بتاء متکلم خوانده اند اکففا بضم الفاء الاول تثنیه امر حاضر من الکف بمعنی
باز ماندن و باز داشتن همتا تثنیه ماضی غائب من الهمی و الهمیان ریختن آب از جای بلند و
روان شدن اشک القلب بسکون اللام دل و آن اطلاق کرده می شود بر پاره گوشت
صنوبری شکل که زیر پستان چپ است و در جوف آن خون سیاه است محل روح و این قلب در
بهائم و غیره نیز موجود است و نزد محققین جوهریست نورانی مجرد متوسط میان نفس و روح متعلق
باین قلب جسمانی و لطیفه ایست ربانی و حقیقت انسانی که خطاب و عتاب و معرفت و ادراک بوی
تعلق دارد و حکیم آنرا نفس ناطقه تعبیر می کند سه آنکه در پهلوی چپ خوانی دلش + آن که دل
باشد و لیکن منزلش + در میان نفس و جان شد مستقر + آن یکی چون ماورد این چون بدر +
صحح تو آیت و نفسانیت همچو خاک + این دو جوهر زاند آن فرزند پاک + سوی هر دو روز و شب
گردان شود + نام و قلبیا زبرای آن بود + چون بهر دو جانبش قربان دهی + در دو جوهر منصب شایستگی
است + تستفق مرادف افق من الافاقه معنی بهوش باز آمدن یهم من الهیم و الهیمان حیران و شیفته

شدن و بیخود گردیدن از شدت عشق کما فی الصحاح اَحَبَّ الصَّبُّ اَنْ اَثْبَتَ مُنکُم و مَا یَنبَعِثُ
مِنہُ و مُصطَلِم ترجمہ آیا می پندارد عاشق بدرستیکہ عشق اخفا می پذیرد در حالیکہ از چشم اشک
ریزان است و در دل شعلہ افروز از حرارت عشق حاصل سخن آنکہ چون سائل با وجود مبالغہ بلیغ در
استکشاف حال از مسئول عنہ جوابی نیافت ناچار از استفسار صرف عنان نمودہ نقل از خطاب غیبیت
کردہ می گوید چگونہ می پندارد عاشق زار اسرار سینہ از عشق و محبت از چشم اغیار با وصف جریان
اشک از چشمہ چشم مدرار و زبانہ زدن دل پر شرار بلکہ این خیال سراسر محال است شعر عشق خود را
گر کنی پنہان کنش + شاہد تو گریہ زار تو بس + راز پنہان ترا در عشق یار + می کند این آتش
دل آشکار + اللغات الحسب بفتح السین و ردی باشد یا من الحسبان پنداشتن الصب بفتح
الصاد و تشدید باء الموحدۃ عاشق اشکبار الحب بضم الحاء از خود رستن و بدیگری پیوستن رہ
خود محبت فارغ از ما و من است + ہر کہ او را دوست خود را دشمن است + چون محبت تیغ وحدت
برکشد + سر نبیند ہر کہ اینجا سرکشد + الانکتام پوشیدہ شدن الانسجام ریختہ شدن آب
و سیلان از چشمہ الاضطرام افروختہ شدن آتش و زبانہ زدن لَولَا الھَوَی لَم تُرِقْ
دَمعًا عَلی طَلَلٍ + وَلَا اَرِقتَ لِذِکرِ البَانِ وَالعَلَمِ + ترجمہ اگر گرفتار دام محبت نمی شدی
ہرگز نمی ریختی اشک بسیار بیاد آثار منازل محبوب و خواب تو بالکلیہ زایل نشدی از ذکر بان و علم
حاصل آنکہ سائل بعد ابطال گمان مخاطب بسبیل استدلال از اخر بوتر سوی اثبات عشق
کردہ می گوید کہ اگر عشق محبوبی ترا مضطرب و متحیر نساختہ پس بیاد نشان ہای باقیماندہ
خانہ اش گریستن و بذکر بان و علم مواضع سکونت او کہ از صحبت دیرین یاد می دہند بیخواب
شدن وجہی ندارد پس با وجود ظہور علامات و آثار عشق سعی حال لشانہ خفای آتش است
در سینہ منقوش و ممکن نیست کہ از علل بیان ہر جملہ جمال مطلق و مجالی آن و آزمان عشاق اہل
تلوین کہ از ہبوب نسیم جاذبہ محبت و جنبش اند و از علم عاشقان ارباب تمکین ارادہ کردہ شود پس
می گوید کہ اگر سر نیزہ عشق محبوب حقیقی ترا از پا در آوردہ چرا بیاد مظاہر و مجالی آن کہ بمنزلہ آثار
و علامات وی اند در وجود مطلق عنان اختیار از دست دادہ گریہ می کنی و بذکر مجالیان و از اہل
تلوین و تمکین خواب از چشمان تو زوال پذیرفتہ اللغات الھوی اینجا از ہوای عشق و

همت مراد است بقرینهٔ سبق و معنی اعتبار دران که میل نفس بسوی خلاف مقتضای شرع است
الرق بکسر الراء المهملة رقت و تنوین در لفظ و شعاع برای تکثیر است طلل آثار و علاماتیکه از خانه ویران
باقی ماند ارقت بکسر الراء المهملة من الارق بیخواب شدن بان درختیست از درختان بادبیر که قامت معشوق
را بآن تشبیه میدهند و آنرا اهل هند بکاین میگویند و روغن چوب این خال محلل ورم است کما فی مخزن
الادویه و از علم کوه اضم مراد است بقرینه لام عهد و شارح ازهری گفته که بان و علم دو قریه اند در حجاز فکیف تنکر

حبًّا بعد ما شهدت * به علیک عدول الدمع والسقم * واثبت الوجد
خطّی عبرة وضنًی * مثل البهار علی خدیک والعنم

ترجمه پس چگونه انکار میکنی عشق را
بعد از انکه گواهی دادند بآن بر تو گواهان عادل که اشک چشم و بیماری است و چسان منکر شوی
ازان بعد آنکه نوشته کاتب اندوه عشق دو خط اشک و لاغری را بر رخسار تو که ثانی مثل بهار
است و [illegible] و اول مشابه عنم است در سرخی و اینجا لف و نشر غیر مرتب است حاصل
معنی اینکه الحال بعد گذشتن گواهی گواهان بقبول الشهادة در دار الحکومت احتساب بر تو که جریان اشک
از چشم و حرقت قلبت و نحافت جسم است و بعد تسجیل صکاک بسبب عشق دو صک اشک سرخ مثل
گلنار و لاغری بدن بلزوم صفرت مشابه گل با لونه زرد و بر دو رخسار تو مجال انکار و مفر از اقرار نمانده رباعی
عاشقی چهره دل انگار چراست * چندین سخن از منار یار چراست * با این دو گواه عدل انکار چراست * گر از خلق
پنهان کنی درد مرا * چه درمان کنی چهرهٔ زرد خود را اللغات العدول جمع عدل یعنی محتنب از کذب و
دیگر مناهی و اینجا اطلاق صیغهٔ جمع یا باعتبار تعدد انواع دمع و سقم است یا بجهت اشعار است باینکه این
دو گواه ثابت العداله که بلسان حال ناطق اند و دران احتمال کذب و افترا منتفی است منزله گواهان بسیار اند و
سقم بفتحتین الم یعنی بیماری است جمع سقم بضم السین و سکون القاف گفته اند و درین صورت در لفظ عدول اشکال
نیست الوجد اندوه و در اصطلاح صوفیه میست که بسبب ورود تجلی معنی بر قلب عاشق او را از خود می رباید مخلوط
کمال منهما نظ العبرة بفتح العین المهملة و سکون الباء الموحده اشک ریختن الضنی بفتح الضاد المعجمة و النون و بالالف
المقصوره لاغری که بسبب قلت خون رنگ بدن را زرد می سازد و اثر آن بر چهره زاید از سایر جسد نمایان می
گردد البهار بفتح الباء الموحده چیزی است از بابونه که آنرا عرار و گاوچشم میگویند گل ان زرد و مدور است و اطراف آن
برگهای سفید مدیره و ثقیل الرایحه است با اندک تلخی و آن مسخن است قوی محلل و مفتح سده جگر و افواه عروق الحادث

نیست ورنه ابن سعدی حقیقت دارد چنانچه گفته اند سعدی نگر نه چشم سر در صورت ، زیرا که در معنی است
از روی صورت این عالم صورتست و با او ما صوریم ، معنی نتوان دید مگر در صورت پس مراد از عبارت کمالات قیمی
حصول و هوش تو در عشق انسان بمرتبه اطلاق واقع میشود اما دقیقه در آن تعلق که از مصنف بیان فرموده
یاری دارد و البته بدو واقع شده و بدین جهة ملایمت تو محض تغییر وصول است لکن هرکه بنظر عشق مظاهر صوریه عالم
از ایشان صلی الله علیه وسلم پرسیدن آنچنان گوش بهوش من رسانده که بنده سفیدی موی پیری شنیدم و در آنجا
بدگمانی کردم با وجود که این هردو خبر میاد فی اند از قرب موت بسوی سفید از اجل آوردیا هم رسیدت
تا هم از مرگ برای ما سلام ، و هم بیستم که اگر از عشق مجازی فنا نیز اطلاقی نشوم و همچنان و اسطه سلاسل تقیید تا
آخر حیات تام بحصول لذت آخرت گردد لیس بیه تر که احتمال شایبه اغراض در آن موجود است کی شنوم
و این علامه عشق مجازی که بیت عدم شنوانی موعظت تنده محض از غلبه هوی نفس است چنانچه بیت طبیعت ظاهر
اللغات المحق تا لعی کردن الصبح بضم النون و سکون الصاد المهمله شنیدن و نیک خواهی نمودن اسمع
هن الصبح شنیدن و قبول کردن العذال بضم العین المهمله و الذال المعجمه مشدده جمع عاذل ملامت کننده و بعضی
هم گرانی گوش آن الاهتمام بر کسی گمان بد بردن التاریخ بفتح شیدن و مشدده التشیب بفتح الشین المعجمه سفیدی موی از تا سحیح
بفتح یا مثنات است که او نیز مثل ناصحان از قدم تشنیعات نفس باز نمی شود العذل بفتح العین المهمله
سکون الذال المعجمه ملامت کردن التهم بضم المثناة الفوقانیه جمع تهمت فَإِنَّ أَمَّارَتِي بِالسُّوءِ
مَا اتَّعَظَتْ ، مِنْ جَهْلِهَا بِنَذِيرِ الشَّيْبِ وَالْهَرَمِ ، ترجمه بدرستیکه نفس بد فرمای من پند
پذیر نشد از نادانی خود برساننده که ظهور مو سفید و حصول پیری بخت است الحاصل نفس بد کردار
من که از عواقب امور جاهل است از سفیدی مو و پیری نصیحت که رسول الله صلی الله علیه وسلم پند نشنید
و نگرفته است که از تعلق عشق مظاهر جمیله بمرتبه اطلاق عبور آن شود **اللغات** امارة بفتح همزه و تشدید
میم نفس بد فرما نفس حقیقت و احده است که باعتبار صفات مختلفه متعددی نماید از آنکه چون نفس ناطقه مغلوب
صفات او همه بود در پی هوا و هوس رود آن نفس اماره گویند و اگر از پرتو نور ایمان قباحت احوال خود
مشاهده کند و از افعال شنیعه خود ملامت نماید موسوم بلوامه شود و چون از صفات مذمومه فی الجمله
تصفیه یابد و بنور اخلاق حسنه مزین گردد و مورد الهامات علمیه شود آن ملهمه نامند و چون از خو طبیعت
و دواعی الست تصفیه تام حاصل کنند و بذکر حق جل مجده اطمینان و آرام پذیرد مطمئنه میرود کی رستا اعلی

دشتن الکتم بفتح الکاف والتاء المثناة الفوقانیة نباتیست غیر نیل که آنرا در وسمه مخلوط می سازند
و برگ آن شبیه ببرگ آس است و شاخهای آن انبوه و ثمر آن سیاه بمقدار دانه فلفل میباشد و تحقیق
اینست که آن برگ نیل است و شاید که مراد مطلق خضاب بود از نیل باشد یا از حنا یا از غیر آن والله اعلم

مَنْ لِي بِرَدِّ جِمَاحٍ مِنْ غَوَايَتِهَا كَمَا يُرَدُّ جِمَاحُ الْخَيْلِ بِاللُّجُمِ ترجمه کیست فریادرس و متعهد برای
من در باز داشتن غلبه و سرکشی که از گمراهی نفس اماره است همچنانکه باز داشته می شود غلبه و سرکشی
اسپان بلجامها الحاصل چونکه دفع شر نفس از شیطان بدون استغاثه بسوی رهنمائی و اعانه خوار
از وی منع نفس از شهوات و انکار ندامت و استغفار و مطابقت قول و عمل در ریاضت شاقه متصور نیست لهذا
درین بیت ناظم استغاثه میکند و می گوید که کجاست رهنمائی که نفس گمراه به راه راست باز آرد و او را از سرکشی
باز داشته رام و منقاد گرداند همچنانچه اسپ سرکش بلگام رام می کنند و براه راست می آرند از آنکه نفس
اماره در غایت سرکشی است و مرا قوت و قدرت آن نیست که او را از گمراهی باز دارم و براه راست آرم
رهنمائی می خواهم که مرا یاری دهد و او را از سرکشی باز دارد و لمؤلفه نفس بد رام تغافلی مارا + بگیر تو واقف
رسی نیست یا علی مارا + درین سلاسل دنیای دون گرفتارم + مصطفی که ازین قید بگسلی مارا + و در
ابیات آینده از تقویة تدابیر دفع شهوات سفر باید اللغات الجماح بکسر الجیم و جماحها سر باز زدن از
چیزی کما فی المنتخب الغوایة بفتح الغین المعجمة گمراهی الخیل بفتح الخاء المعجمة جنس اسپان اللجم بضم اللام و الجیم
جمع لجام بکسر اللام معرب لگام

فَلَا تَرُمْ بِالْمَعَاصِي كَسْرَ شَهْوَتِهَا : إِنَّ الطَّعَامَ يُقَوِّي شَهْوَةَ النَّهِمِ + ترجمه اگر قصد او نفس مطلوب تست طلب مکن بنافرمانی های خود شکستن
خواهش نفس را ابد راستیکه نفس حریص معصیت است و طعام قوی می گرداند حرص مرد بسیار خوار را
الحاصل چون از شر نفس سرکش استغاثه بسوی رهنمائی کرد و ملهم غیب علاج دفع آن چنین القا فرمود که اگر
می خواهی که نفس تو از سرکشی باز گردد و او را شکستگی و فروتنی حاصل شود پس قصد شکستن خواهش او از رو
و بار تغذیه معاصی مکن از آنکه معصیت غذای مرغوب نفس است و از غذای مرغوب اشتها می پذیرد حرص
مرد بسیار خوار است اگر چه شکم سیر باشد و تو خیال کرده که اگر نفس را بمرادات وی رسانم او سیر گشته
خود بخود از معصیت باز ایستد این خیال تو سخت خام و تدبیر تو محض ناتمام است از آنکه طغیان و فجور نفس با استیفای
لذات قوت می گیرد و ازدیاد می پذیرد و شکستگی شهوتش در باز داشتن او ست از هوا و هوس او ز فنق

بمقتضای خود خواهش او و درساختن با وی اللغات لاترم بضم الراء المهملة من الروم بالفتح طلب کردن اهمال
جمع معصیة نافرمانی بالکسر بفتح الکاف وسکون السین المهملة شکستن الشهوة بفتح الشین المعجمة خواهش النهم بفتح النون
وکسر الهاء مرد بسیار خوار ✽ وَالنَّفْسُ كَالطِّفْلِ إِنْ تُهْمِلْهُ شَبَّ عَلَىٰ ✽ حُبِّ الرَّضَاعِ وَإِنْ تَفْطِمْهُ
يَنْفَطِمِ ✽ ترجمه نفس مثل طفل شیرخوار است که اگر او را بحال او گذاری و از خوردن شیر باز نداری
بجوانی رسد در حالتیکه حریص است بر شیرخوارگی و اگر او را از آن باز داری باز ایستد ایحاصل صلاح
دریه ممکن نیست که آنرا در مرادی خاصی سر داده شود که در چراگاه عصیان بچرد تا اینکه خود سیر گردیده باز گردد
بلکه خاصیت طفل شیرخواره دارد تا که او را از شیرخوارگی باز نداری باز نماند و در ین کلام اشعار است
باینکه نفس چون طفل تربیت پذیر است و بموجب فطرت اصلی خود مستعد کسب سعادت ابدیه وارد و
صلاح حال او هر چند که بتقدیر قادر مختار است لکن کسب را ندخلیت تمام است لهذا بکسب که مدام ممکن
بمو ہی اعتیاد میشود که باز داشتن از آن متعذر است اللغات تهمله من الاهمال چیزی را بحال خود گذاشتن
شب بفتح الشین المعجمة وتشدید الباء الموحدة من الشباب جوان شدن الرضاع بکسر الراء المهملة وفتحها مکیدن
کودک پستان را الفطام بکسر الفاء باز داشتن طفل از شیر والانفطام باز ماندن وی از آن ✽ فَاصْرِفْ
هَوَاهَا وَحَاذِرْ أَنْ تُوَلِّيَهُ ✽ إِنَّ الْهَوَىٰ مَا تَوَلَّىٰ يُصْمِ أَوْ يَصِمِ ✽ ترجمه اگر صلاح نفس خواهی پس باز
گردان از وی هوا او را و بترس از اینکه حاکم سازی هوا را بر وی زیرا که هوای نفس بر هر کسیکه حاکم شد
می کشد او را یا عیبناک می سازد و او محکوم سگ بود ✽ ہو ✽ بیاز بود هر که نفس خواه
ایحاصل تزکیه نفس بدون باز داشتن وی از مالوفات و مستلذات و مشتهیات از امور مرغوبات نفسانی
اگر از نفس کیا با محکوم خود ساز مبتلا بکفر می سازند و اگر از جمله صغائر و ترک ادب باشند در معصیت می اندازند
سه هیچ حلوا پیرا زهر ست نفس را ✽ و از عالم قهر ست نفس ✽ که لباس سیاه پیشی و کرشمه ✽ گرد بدخوی
هندای سر شد ✽ گر مراد خود بیابد از ورت ✽ جوهری گرد نفس اندر ریت ✽ نفس اگر دون نیز بجاریه
شین ✽ من بیان کردم سلوک راه دین ✽ اللغات اصرف باز گردانیدن تحذیر پرهیز کردن التولیة
کسی را بر چیزی حاکم ساختن التولی حاکم شدن الصم بضم الیاء المثناة التحتانیة وسکون الصاد المهملة
صید را برجا میرا و بضم بفتح الیاء المثناة التحتانیة وکسر الصاد المهملة من الوصم عیبناک کردن چیزی را
وَرَاعِهَا وَهِيَ فِي الْأَعْمَالِ سَائِمَةٌ ✽ وَإِنْ هِيَ اسْتَحْلَتِ الْمَرْعَىٰ فَلَا تُسِمِ

ترجمه نگاه بانی کن نفس را در هنگامی که او در کارهای خیر چرنده است و اگر وی لذتی حاصل کند
پس آگاه باش و را از چریدن باز دار الحاصل چون در بیت سابق باز داشتن نفس از مناهی اعلام
کرده در این بیت ارشاد می کند که اگر نفس تو در اعمال خیر از جنس نوافل و اذکار عجب و ریائی پدید آید و
هوای نفسانی در آن دخل کند پس آن را از آن طاعت باز داشته بطاعتیکه بر وی شاق تر بود مشغول گردان
تا بعجب و ریا گرفتار نگردد و عمل او ضائع نشود و تقیید نوافل و اذکار برای اشعار است بآنکه فرائض و
واجبات را هرگز نشود که بسبب پدید آمدن عجب در آن ترک نباید داد و بلکه جهد در قطع سبب باید نمود و س
نفس بمنزله مرکب جان تو دل است + ... مرکب بدین شکل است تا پاسبان مرکب خود باش و چرا
تا ... + اللغات ترعاه نگاه داشتن ... از اعمال اعمال خیر است و از جنس نوافل
و اذکار السائمة بالسين المهملة من السوم چریدن در جای مباح استحلت بتاء و التانيث من الاستحلاء شیرین
پنداشتن المرعى بفتح الميم و السين المهملة چراگاه فلا تسم بضم التاء المثناة الفوقانية و كسر السين المهملة
از اسامه چرانیدن * كَمْ حَسَّنَتْ لَذَّةً لِلْمَرْءِ قَاتِلَةً :: مِنْ حَيْثُ لَمْ يَدْرِ اَنَّ السَّمَّ فِي الدَّسَمِ *
ترجمه بسیار بارآراسته و خوب ساخت نفس لذتی را برای مرد در حالی که آن لذت کشنده او است بحیثیتی که
وی معلوم نکرد و ندانست که این زهر است در چربی طعام چرب الحاصل چون نفس ترا باعمال خیر و عبادات
مشغول سازد تلبیس ابلیس و بر حذر باش تا ترا فریب ندهد و باطل او در لباس حق ظاهر سازد زیرا که
بسیار چیزها بظاهر نیک می نماید لکن در حقیقت مثل زهر قاتل اند مخلوط بطعام چرب لذیذ که تناولش موجب
هلاکت می گردد پس دل بهر یا این چنین مکاره + ورنه از نکرش نداری چاره + چو شیرین چهره آرا
کند + بعید از آن دعوی آشنائی کند + آورد نان نمک در پیش تو + نان دهد پاشد نمک بر ریش تو +
لذتش با تو زمانی بیش نیست + نوش او هرگز جدا از نیش نیست + اللغات کم خبریه بمعنی بسیار ربا
حسنت بتاء و التانيث من التحسين آراستن و زیبا شمردن المرء بفتح الميم مرد الدراية دانستن السم بضم السين
المهملة و تشديد الميم زهر الدسم بفتح الدال و سين المهملتين چربی یکسر آمیختن طعام چرب * وَاخْشَ الدَّسَائِسَ
مِنْ جُوعٍ وَمِنْ شِبَعٍ :: فَرُبَّ مَخْمَصَةٍ شَرٌّ مِنَ التُّخَمِ * ترجمه و بترس از مکرهای
پنهانی نفس که ناشی اند از گرسنگی و از سیری یا بسبب گرسنگی سخت که بدتر است از ترشی سیری
الحاصل در گرسنگی و سیری اعتدال ملحوظ باید داشت و افراط که از مکائد نفس شوم است مذموم

باید انگاشت و اگرچه از سیری غلبهٔ شهوت و خواب غفلت و قساوت قلب و کسل در طاعت ناشی شود و لکن گرسنگی بدتر از آن است چه آن از قتل و غارت و ناسپاسی و اعتراض بر قضا و قدر و شرمندگی و خیالات فاسده که مفضی بکفر و الحاد میشوند بظهور میرسد علاوه آن مفاسد گرسنگی متعدی اند بخلاف مفاسد سیری متعدی بغیر نیستند و شکم سیر با خفای حال میکوشد تا او را عیب نکنند و حریص نگویند و گرسنه مرض ده می دارد که خلق بر حال او اطلاع یابند و او را زاهد دانند و آن ریا ئیست منسوب بشرک خفی کما لا یخفی علی ذی فطرة سلیمه لکن این حکم در حق عوام مومنین است بخلاف خواص که نفس ایشان مهذب بتهذیبات شریعت و طریقت شده و قوت روحی شان قائم مقام قوت گردیده گرسنگی را دوست میدارند و از سیری منع میفرمایند از آنکه مفاسد گرسنگی که مذکور شدند از ایشان مدفوع اند و مفاسد سیری را دفع کردن نمی توانند چنانچه بزرگ میفرماید ع

جوع طعام خویش کن تا بقبول حق رسی ❊ چون بقبول حق رسی بر همه خلق ناز کن ❊ و سیر نیست که گرسنگی غذای روح و موجب تقویت است همچنانکه از سیری غیر مفرط تغذیهٔ بدن میشود و قوتش می بخشد اللغات المخشیه ترسیدن الدسائس بفتح الدال المهملة جمع دسیسه یعنی مکر و حیلهٔ نهان الجوع بضم الجیم گرسنگی الشبع بکسر الشین المعجمه و فتح الباء الموحده سیر شدن رب اگرچه در اصل بمعنی تقلیل است لکن در استعمال شائع بمعنی تکثیر آمده المخمصه بفتح المیمین و سکون الخاء المعجمه و فتح الصاد المهملة گرسنگی سخت التخم بضم التاء المثناة الفوقانیه و فتح الخاء المعجمه جمع تخمه سیری شکم که منجر بفساد معده گردد ❊ وَاسْتَفْرِغِ الدَّمْعَ مِنْ عَيْنٍ قَدِ امْتَلَأَتْ ❊ مِنَ الْمَحَارِمِ وَالْزَمْ حِمْيَةَ النَّدَمِ ❊ ترجمه و روان کن اشک را از چشمیکه بتحقیق پر شد از نظرهای حرام و لازم نگاه داشتن پشیمانی را تا باز معاودت نکنی الحاصل آب چشم را که از نجاست نظرهای حرام ناپاک شده بجهد تمام و کمال باید کشید و سر بسنگ ندامت بر ان باید گماشت تا آینده از افتادن نجاست مانع شود و فایده نسبت محارم بسوی چشم اینست که نظر از دواعی قویه ابتلای انسان است در معاصی و بستن چشم از معصیتهای کثیره باز میدارد چنانچه حاکم از حذیفه رض روایت می کند که فرمود سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم که النظر تیر زهر آلود ابلیس است کسیکه بخوف حق سبحانه باز داشت آنرا از محارم یافت حلاوت ایمان اللغات الاستفراغ روان ساختن و ریختن چیزی از ظرفی بجهد تمام الامتلاء پر شدن المحارم جمع محرم بمعنی حرام و ناشروع الحمیة بکسر الحاء المهملة نگاه داشتن و پرهیز کردن الندم بفتح النون و الدال المهملة پشیمانی ❊ وَخَالِفِ النَّفْسَ وَالشَّيْطَانَ وَاعْصِهِمَا ❊ وَإِنْ هُمَا مَحَّضَاكَ النُّصْحَ فَاتَّهِمِ ❊

وَلَا تُطِعْ مِنْهُمَا خَصْمًا وَلَا حَكَمًا + فَأَنْتَ تَعْرِفُ كَيْدَ الْخَصْمِ وَالْحَكَمِ

ترجمه و مخالفت کن نفس و شیطان را و بفرمان ایشان مرو اگر آن هر دو نصیحت خالص کنند ترا دروغ گویند از
ایشان را فرمان برداری مکن ازین هر دو خصمی و حکمی را از آنکه تو می شناسی مکر و فریب این خصم و حکم را یعنی آنکه
نفس و شیطان اگرچه با هم شریک در اضلال انسان می کوشند و کار یکی بدون اعانت دیگری راست نمی آید
لکن نفس شریک غالب است از آنکه شیطان آنچه می کند بواسطه او می کند کسیکه نفس او مهذب است
تهذیب یافته مطمئنه است و طریقت شیطان او را فریب دادن نمی توانند و اضلال این هر دو بر سه نوع است
اول چونکه شخصی قصد سلوک طریق می نماید بسبب عداوت و دشمنی که جبلی ایشان است پیش می آیند
و او را از امتثال اوامر و نواهی الهی و کسب سعادت باز می دارند و نمی گذارند که این بیچاره را
منزل مقصود رسد و این کار ایشان بسوی اجاهل مبتدی است که او حوصله مقاومت و مخالفت ندارد دوم آنکه
خود در الطریق دوستی نمودار می کنند و عداوت باطنی پیدا ارند و باموریکه ظاهر در رفاهیت حسن و بباطن در نهایت
قبح باشند مامور می سازند و چونکه سالک بخوبی ظاهر آن نظر نموده و از خبث باطن شان آگاه نگشته
بدان کار رسیده شود آخر در دام بلا و ورطه هلاکت می افتد چنانچه اگر شخصی از اهل علم گوشه نشینی اختیار کند
و از صحبت اغنیا و اهل حکومت اجتناب ورزد نفس و شیطان بیرون حسد میدهد در دلش القا می اندازند که
فرستادن تو نزد اهل حکومت و دلالت تو بر نیز حاجت روائی حاجت می شود و درین اجر عظیم است پس
آن شخص در کار روائی خلایق بگفته فرستادن و نوشتن بسوی اهل حکومت مشغول می گردد چون مدتی
برین گذشت باز نوعی القا می کنند که در حضور صحبت فرق بسیار است سفارش نامها نشنید الخ
فائده مترتب نیست اگر خود رفته بالمشافهه گفته شود اثر تمام خواهد بخشید و هر قدم که درین راه نهاده
خواهد شد اجر آن در دیوان عمل او ثبت خواهد گردید پس آن شخص آمد و رفت بسوی اهل دول برای حاجت روائی خلق
شروع میکند و از اثر صحبت ایشان که در حق سالک حکم زهر قاتل دارد میل و محبت دنیا در دلش پیدا شود تا باز در دلش
اندازند که اگر مردی سفارش کسی نزد حکام بلا شرط اخذ مال کند و نکشد بعد انجاح مرام او در الطریق هدیه
چیزی بگرفتن آن جائز نیست پس آن مرد این مال را حلال دانسته از خلق می گیرد و چون مدتی برین
گذشته و قساوتی در دل او از مصاحبت اهل دول و جمع مال پیدا شد بحرام صریح دلالت می کنند پس بتدریج
بحرام خواری میشود و بسبب کثرت اشتغال دنیوی و هجوم خلایق و اکل مال حرام جمعیت عبادت

وحضور قلب که ذریعت بهبا دیر برده درگرداب ضلالت می افتد سوم آنکه چون شخصی در عبادتی مشغول می شود
و از ادای آن آمدن نمی تواند در خاطرش می اندازند که ازین عبادت عبادتی دیگر در حق تو مفید تر است بان مشغول
باید شد مقصود ایشان ازین اغوا آنست که او را از مرتبه که دارد ازان فرو تر گردانند و از عبادت فاضله باز
دارند چنانچه از قطب العالم شیخ نجم الدین کبری قدس سره منقول است که چون او بحکم شیخ خود در حلقه ذکر نشست در
خاطرش رسید که تو مرد فاضل و محدث هستی در حق تو بهتر است که تعلیم مسائل دین کنی که ثمر بیت منظور آخرت
دهی که نفع متعدی بغیر بهتر است از نفع ذات خود شیخ ایشان ازین خطره آگاه گشته بدر حجره رسیده فرمود که ای
فرزند این خطره رحمانی نیست نفس و شیطان می خواهند که ترا از مرتبه عرفان باز دارند این خطره را از دل
بدر کن و بکار خود مشغول باش که بعد حصول آن ترویج دین بوجه حسن حاصل شود پس ضلال النفس و
الشیطان بدین طور نوع از سه حال خالی نیست که یا ایشان از راه خصومت ظاهره بالاتفاق انسان را
در کفر و معصیت می اندازند یا هردو باظهار دوستی و دلالت بامری می کنند که حاشا خیر او باشد یا یکی
دلالت بامر قبیح می نماید و عداوت خود را اظهار می آرد و دیگری در پرده دوستی از خصومت می بیاید پس
حاصل بیت چنین است که اگر این هردو بطریق معهود خود که عداوت صریح است پیش آیند پس ایشان را متهم
گردان و اگر خود در الطریق دوستی و نصیحت ظاهر کنند و باین حیله ترا در دام ضلالت اندازند یا از مرتبه که داری
ازان فرود تر گردانند نافرمانی آنها کن که ایشان از دروغ گوینده اند تا دین تو از دستبرد این قاطعان الطریق
سالم ماند و اگر یکی بطور خصم و دیگری بصورت حکم نمودار شود و بر اغوای تو کوشند اطاعت هیچ یکی ازینها
مکن آری انکه ترا فریب این خصم و حکم بوجه حسن معلوم است و بدین تحقیق تکرار در مضمون چنین لازم نمی آید
و در صحت عطف تحلل سه اولی قائم للشفاعت الحاقه یا سکید مگر خلاف کردن شیطان بروزن فعلان است
اگر ماخوذ از شیط بمعنی هلاک شدن باشد یا بروزن فیعال در صورتیکه مشتق از شطن بمعنی دور شدن بود الاطاعة
فرمانبرداری کردن خصم بفتح خای معجمه و سکون صاد مهمله دشمن الحکم بفتح حای مهمله و الکاف ثالثی نزاع
منتصاصین بکلم او مرتفع گردد و کسیه بفتح الکاف مکر **استغفر الله من قول بلا عمل**
لقد نسبت به نسلا لذی عقم * ترجمه آمرزش از خدا می خواهم از گفتاریکه مقارن بکردار
نباشد حقیقتا آن گفتاریکه کردار هیچنان است که نسبت کرده باشم فرزندی را بسوی زن نازاینده ه
الحاصل چونکه ناظم قدس سره بعد استغفار بالمام تعین طریق دفع شرور نفس و شیطان بیان فرموده و شنود

مهیا ای پسر + کو توشه راه تو اندر قافله + صوم نفل است و نماز نافله + جهد کن تا سوی [illegible] و نهد
منزل و ماوا که از دل خواست دهند + گر نشد در اهل قربت جای تو + وای تو وای تو وای تو + **اللغات**
توشه زاد راه سفر النافلة من النفل بسکون الفاء عبادتیکه بانیان آن ثواب مترتب گردد و از ترک آن
مواخذه نشود **ظَلَمْتُ سُنَّةَ مَنْ اَحْيَى الظَّلَامَ اِلَى + اَنِ اشْتَكَتْ قَدَمَاهُ الضُّرَّ مِنْ وَرَمِ**
ترجمه بیداد کردم سنت سنیه کسیکه زنده ساختی شب را تا حدیکه مریض شد دو قدم مبارکش بگزندی از ورم
الحاصل فوت کردم حقوق سنت و ترک نمودم اقتدا و عبادت شخصی را که در بیداری شب بقیام در نماز تهجد تا
غایتی می کردی که هر دو پای مبارکش اگزندی از ورم رسید چنانچه در صحیحین مروی است از ام المومنین عایشه
صدیقه که گفت سرور عالم صلی الله علیه وسلم در نماز تهجد آن قدر قیام فرمودی که هر دو پای مبارکش متورم
شدند عرض کردم که یا رسول الله چرا این قدر تعب شریف خود عطا می فرمائی حق سبحانه از خلق برگزیده
و ذنوب ما تقدم و ما تاخر تو بخشیده در جواب گفت که ای حبیبه الی یکبار ادای شکر این نعمت نکنم و مراد از ذنوب
ترک اولی است از آنکه وی صلی الله علیه وسلم معصوم است از صدور معصیت و مراد از شکایة عروض مرض است
کما یقال اشتکی فلان ای مرض نه آنست که این تورم بر خاطر شریف گرانی آورد و از آن شکایت کرد
چنانچه بعض شارحین بدین توهم بر ناظم رح اعتراض کرده اند **اللغات** ظلمت تاء المتکلم من الظلم
ستم کردن سنة بضم السین المهملة و تشدید النون عملی است که مواظبت فرموده باشد سرور عالم صلی الله علیه
آله وسلم بر آن عمل و ترک آن نیز ابدا از یکی دو بار نکرده باشد یا عملی که بدیگری فرموده یا خود کرده یا از دیگری
دیده سکوت ورزیده الاحیاء زنده کردن الظلام بفتح الظاء المعجمة تاریکی و مراد از آن مطلق شب است اشتکت
تاء التانیث من الشکایة گله کردن و نالیدن و مریض شدن الضر بضم الضاد المعجمة و تشدید الراء المهملة گزند الورم
بفتح الواو و الراء المهملة آماس **وَشَدَّ مِنْ سَغَبٍ اَحْشَاءَهُ وَطَوَى + تَحْتَ الْحِجَارَةِ**
كَشْحًا مُتْرَفَ الْاَدَمِ **ترجمه** و نیز بیداد کردم مر طریقه کسیکه محکم می بست از
گرسنگی اندرون شکم آدمی و نورد بزیر سنگ تهیگاهی را که بناز و نعمت پرورده شد پوست
آن **الحاصل** نگاه نداشتم طریق مجاهده سرور عالم صلی الله علیه وسلم را و اقتدا نکردم کوی
که از غایت گرسنگی سنگ بر شکم نازک پرورده ناز و نعمت می بست تا گرسنگی مضرت نرساند
از طاعت باز نماند چنانچه در صحیح بخاری از جابر مروی است که گفت روز خندق

سنگی حایل آمد که بسبب ضعف بدن و شدت گرسنگی از شکستن آن عاجز شدیم آنحضرت علیه الصلوة
والسلام برخاست درحالیکه از نهایت گرسنگی سنگی بر شکم بسته بود به یک حمله از تبر آن سنگ حایل را پاره پاره ساخت
و کرمانی شارح بخاری می گوید که حکمت ظاهره در بستن سنگ بر شکم آن بود که قوت قیام و راست استادن ممکن گردد و
در شباد بسته او نماید و تسکین گرسنگی نفس حاصل شود و این فقر و فاقه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اختیاری بود نه اضطراری و
غیبت بود نه بکسب آنچه در آینده بعدت **لغات** السغب بفتح السین المهمله و الغین المعجمه گرسنگی الاحشا جمع حشو بکسر الحاء المهمله
و در شکم طوی من الطی نوردیدن الکشح بفتح الکاف و سکون الشین المعجمه از کمر تا استخوان پهلو المترف بضم المیم و سکون
التاء المثناة الفوقانیه و فتح الراء المهمله پرورده در نعمت کما فی الصراح الادم بفتح الهمزه و الدال المهمله پوست فصل وراودته
الجبال الشم من ذهب عن نفسه فاراها ایما شمم + ترجمه و درخواست نمودند کوههای بلند در حالیکه
بودند از طلا از جهت نفس مبارک آنحضرت پس وی نمودیان کوهها بلند همتی خود را که چه مقدار است بلندی آن
الحاصل گذاشتم طریقه گفتن اگر کوههای بلند خود را بحکم قادر مختار در چشم وی بصورت طلا نمودار کردند تا منظور نظر
کیمیا اثر او شوند و بهر طوریکه خواهد بر آن تصرف فرماید وی از کمال علو همتی که داشت آنرا قبول نفرمود بلکه نگاه
تنگ نیست سوی آنها بلند همتی وی داشت + آنرا بر کاه هم نه انگاشت + چنانچه در جامع ترمذی از ابی امامه باهلی
مروی است که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم عرض کرد بمن پروردگار من کوههای مکه را از طلا و
نقره گفتم خداوندا مرا حاجت آن نیست می خواهم که یکروز شکم سیر و یکروز گرسنه باشم روزیکه شکم سیر شوم ادا کنم
شکر تو کنم و در آن روز که گرسنه باشم تضرع نمایم بسوی تو و زیاده کنم عبادت را + شاعری مدینی و نکیره اکه در
شرح مذکور است نظم آورده + جبرئیل آمد که ای فخر کرام + حق تعالی بر تو می گوید سلام + بعد از ان
می گوید ای سلطان دین + ای وجودت رحمة للعالمین + گر تو خواهی از پی عیش و طرب + کوهها را سر بسر
گردانم ذهب + چون پیمبر وقت اسرار بود + سینه او مطلع انوار بود + گفت این دنیا نه مقدار نیست + مال
وی سزاوار نیست + دار دنیا خانه بی خانمان + مال آن سرمایه بی مایگان + چیز نایش با هزاران آفرین
گفت ای مقام ختم المرسلین + هر که شد در راه حق ثابت قدم + هست دنیا پیش همتش کالعدم + **اللغات**
المراوده درخواستن الشم بضم الشین المعجمه و تشدید المیم جمع اشم بلند الشمم بفتح الشین

المعجمه و المیم الاولی بلند همتی

وَاَكَّدَتْ زُهْدَهُ فِيهَا ضَرُورَتُهُ ۞ اِنَّ الضَّرُورَةَ لَا تَعْدُو عَلَى الْعِصَمِ

وَكَيْفَ تَدْعُو اِلَى الدُّنْيَا ضَرُورَةُ مَنْ :: لَوْلَاهُ لَمْ تَخْرُجِ الدُّنْيَا مِنَ الْعَدَمِ

ترجمه استوار کرد و شدت احتیاج آنکس ترک رغبت او را بسوی دنیا بدرستیکه شدت حاجت غالب نمی
آید بر عصمتهای الهی و چگونه دعوت کند بسوی دنیا شدت حاجت کسی اگر او نبودی نه برآمدی دنیا از کتم عدم
ساحت وجود الحاصل هرچند که مقتضای لوازم بشریت احتیاج بسوی دنیا داشت و او خود در ابتدای
از دست سبزه مبارکش جلوه می داد تا او در او پدید لیکن هیچ مرادی که معصوم بعصمت الهی بود حاجت بسوی خلاف کردن
نتوانست تا بسوی دنیا دوران مراغب شود بلکه هر قدر که حاجت زیادت پذیرفت بی رغبتی او بسوی دنیا
زیاده گشت و چگونه حاجت در مضطر ساخته بسوی دنیا سازد و از آنکه دنیا را مثمر و ایجاد خود محتاج است
بسوی وجود او پس احتیاج او بسوی او امکانی ندارد چنانچه طبرانی در معجم کبیر بروایه سلمان فارسی نقل می کند
که فرمود سرور عالم صلی الله علیه وسلم حق سبحانه می فرماید ای محمد اگر نمی بودی تو خلق نمی کردم دنیا را و علامه
سیوطی رحمه گفته از خصائص آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که آدم و جمیع مخلوقات پیدا کرده شد برای او
و زهد او از حقایق شد ستوا + از آنکه با او عصمت حق بود یار + آنکه دنیا را از وی شد ثبات + کی بود او را
بدنیا التفات + بیت ملالی مهر اکثی بدل ما نرسیده کرده که رهگذار تا ستان و قدرت بر مرون نشهر کرده اند چنانچه عبدالله بن مبارک می گفت
که من ند انستیم زهد را عمر بن عبدالعزیز هست که دنیا بدو رجوع آورده و او آنرا قبول نکرد و چونکه رسول خدا
صلی الله علیه وسلم مالک مالی نبود و آنچه در دست داشت از نفسها و دایع بود که بر اهل آن صرف می فرمود بس
او را زاهد گفتن نمی سزد و از نیشو و آنکه مالکیت و قدرت از زهد نه باید تواند بود که حق جل مجده فرا این آیات
وارض ابر دی عرضه کرد و او با آن بصلا ملتفت نشد و لهذا گفته بعلی رحمه در رساله تحفه او بهای نبویه لفظ زاهد آورده
اللغات الکدت تبار و التانیث من التاکید استوار کردن آن بضم المد و الجیم اعراض کردن از طعام و شیوه
رکنه اشتر آنست ابطوع و رغبت الضرورة بفتح الضاد و المعجمه و ضم الراء او بهاء شدت حاجت آنهم بکسر العین و فتح الصاد
المهملتین جمع عصمت نگاه داشتن از معصیت تدعو من ندعوه خواندن الدنیا بضم الدال المهمله من الدنائة
هست یا من الدنو بمعنی نزدیکی از آنکه نسبت آخرت نزدیکتر بسوی انسان الخروج بیرون آمدن +
مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْكَوْنَيْنِ وَالثَّقَلَيْنِ ÷ وَالْفَرِيقَيْنِ مِنْ عُرْبٍ وَمِنْ عَجَمٍ ÷ ترجمه آنکس
که صفت او چنین و چنان مذکور شد نام پاک او محمد است سردار دو جهان و سردار انس و جان و مهتر هر دو گروه
انسان از عرب و عجم الحاصل در سابق ناظم علیه الرحمة بعض احوال سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم را

بطریق ابهام بدون تصریح باسم شریف وی بیان نمود تا سامع را شوقی و انجذابی پیدا شود در طلب تصریح تام گردد انحال می گوید که نام مبارک آن موصوف گرامی صفات و ممدوح جمله کائنات محمد است صلی الله علیه وسلم سردار دنیا و آخرت و سالار انس و جن و سرور بهر دو فریق از عرب و عجم و این تخصیص بعد تعمیم است که فائده توکید می دهد یا غرض از تخصیص اول رد قول قومی است که قائل تخصیص نبوت وی صلی الله علیه وسلم بایشان شده و تخصیص ثانی رد مذهب کسانی است که نبوتش را مخصوص بعرب می دانند سه ای شرف دوده آدم ز تو + روشنی دیده عالم ز تو که بیت دریجا که زغل تو نسبت کبیت بر خوان که طفیل تو نسبت **فائده** دریجا نون بین باعتبار تقطیع در مصرعه ثانی محسوب است محمد از اشهر اسمای خاتم النبیین است صلی الله علیه وآله وسلم ماخوذ از تحمید یعنی بسیار ستودن که ابلغ است از حمد و روز تولد مبارکش جد وی عبد المطلب موسوم بدین اسم ساخت تا چون یکے از قوم پرسید که این فرزند ارجمند را چرا مسمی باین اسم کردی که در پدران تو کسی این نام نداشت در جواب فرمود که نامیدمش بدین نام با امید آنکه ستوده شود در زبان کافه انام سه مقام تو محمود نامت محمد + بدینسان مقامی و نامی که دارد الکونین بفتح السین المهملة وسکون الیاء المثناة التحتانیة المثنی دو سردار الکون بفتح الکاف بودن و مراد از کونین دنیا و آخرت است الثقلین بفتح الثاء المثلثة والقاف جن و انس الفریق گروه العرب بضم الاول وسکون الثانی و بفتحتین بیک معنی آمده و بفتحتین لفظ عجم را نیز بهر دو اعراب ضبط کرده اند اما دریجا برای محافظت وزن لفظ عرب را بضم اول و سکون ثانی و لفظ عجم را بفتحتین باید خواند نَبِیُّنَا الْآمِرُ النَّاهِيْ فَلَا أَحَدٌ أَبَرَّ فِيْ قَوْلِ لَا مِنْهُ وَلَا نَعَمِ **ترجمه** نبی ما امر عبادات و حسنات و ناهی قبایح و سیئات است پس هیچ کس نیست راست گوتر از وی در گفتار نفی و اثبات **الحاصل** پیغمبر رفیع القدر ما امر کننده است بسبب طاعت الهی باز دارنده ایشان است از قبایح و مناهی ما حکامیکه امکان نسخ شریعت دیگر ندارند بسبب اکمال دین و اتمام نعمت برین امت مرحومه پس کسی راست گوتر از وی در گفتار رد و قبول اقوال امت نیست نه در زمان وی و نه بعد از وی بخلاف انبیاء سابقین که ایشان اگرچه در امر و نهی و رد و قبول افعال امت راست گو بودند لکن چونکه شریعت آنها نسخ پذیر است بنسبت نبی دیگر که بعد ایشان آمد صیغه اسم تفضیل علی الاطلاق در حق شان مستقیم نیست و این تفضیل منحصر است در ذات شریف خاتم النبیین علیه و علیهم الصلوة والسلام سه در وصف تو زیاده چگویم ازین قدر + بعد از خدا بزرگ توئی قصه مختصر + **اللغات**

نبی یا نبوت از بناء بمعنی الانباء خبر دادن یا از نبوۃ بمعنی علوی رتبت و در اصطلاح نبی آنست که مبعوث کند او را
حق سبحانه برای تبلیغ احکام بسوی خلق عام که تابع شریعت سابقه باشد یا شریعت جدید آرد و رسول نیز و تقیید مراد فنا
و اکثری تعدد نسبت دانسته اند و فرق کرده اند و نبوت متضمن شرف ولایت است باعتبار تقرب بارگاه خداوند مطلق و
تصرف در خلق بحق و قرب ولایت نبی افضل است از مرتبهٔ نبوت او نه آنکه مطلق ولایت است بر مرتبهٔ نبوت فضیلت دارد
و نبوت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وسلم باعتبار طرف ظاهر خود که تبلیغ احکام است بجمیع وجوه بر وی ختم شده
امکان تجاوز بسوی دیگری ندارد و باعتبار طرف باطن خود که ولایت است اختتام پذیر نیست و تجاوز
است بسوی اولیاء امت وی تا قیام قیامت و حاشا که کسی بدون متابعت او بسوی قرب الهی
راه یابد + حاشا که بی متابعت سید رسل + هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت + از پیچ و پیچ در
ره نسپرد + آنرا که آستانهٔ او روی دل بتافت + الآمر فرمانده کارهای نیک و نواهی باز دارنده
از افعال بد الآبر بفتح الهمزة والباء الموحدة وتشدید الراء المهملة است گوینده هُوَ الْحَبِیْبُ الَّذِیْ تُرْجٰی
شَفَاعَتُهٗ + لِکُلِّ هَوْلٍ مِّنَ الْاَهْوَالِ مُقْتَحَمٖ ترجمه او آن محبوب خدا است که امید
نجات بشفاعت او بود برای هر امر هولناک از هولهای روز قیامت که اندازنده است مردم را
در بلای شدید الحاصل ممدوح من آن محبوب بارگاه صمدی و مقبول درگاه سرمدی است که
نجات بخشد عصاة را از شدائد عذاب آخرت بشفاعت خود پس غم مخور از آنکه شفیعش توئی + پایه و
قدر رفیعش توئی + حاصلی آیت زطاعت مرا + هست امیدی بشفاعت مرا + و مقام محمود که
عبارت است از شفاعت کبری مخصوص به است صلی الله علیه وسلم و آن در حق صالحان برای دخول است
در بهشت بغیر حساب یا برای تخفیف حساب یا برای رفع درجات و در حق مومن عاصی برای نجات از دوزخ
و برای تقلیل مدت مکث وی در آن چنانچه در صحیح از انس بن مالک مروی است که فرمود سرور عالم صلی الله
علیه وسلم چون روز قیامت عصاة امم رسید اید گرفتار شوند طلب شفاعت کنند از آدم علیه السلام گویند که تو ابو البشر و [illegible] است
قدرت آفریده و مسجود ملائکه ساخته برای ما در بارگاه ایزدی شفاعت کن تا از این محنت و اندوه نجات یابیم آدم
عذر خطیئه خود کرده معذرت پیش آرد و اشاره بسوی نوح علیه السلام کند چون پیش وی حاضر شوند او گوید که من
این مرتبه ندارم و از سوالی بیجا که در باب نجات پسر کرده ام ترسانم است پیش ابراهیم علیه السلام روید که او خلیل
الرحمان است چون پیش وی آیند او نیز خطیه خود را بیاد آورده عذر خواسته بسوی موسی علیه السلام دلالت فرماید

از سیر خطائی قتل قبطی ظاهر کرده گوید که مرا این مرتبت نیست بسوی عیسی علیه السلام رجوع آرید چون نزد وی روند او
شما نیز او گوید که امروز روز محمد است علیه الصلوة والسلام و او مغفور الذنوب است الیوم کسی سوای او یارای
شفاعت ندارد شما نزد وی بروید پس ایشان در حضور من رسیده ملتجی شفاعت شوند من بعد سجود و حصول اذن خاص برای همه
شفاعت کنم حق جل شانه در حق هر یکی از اهل عذاب شفاعت من قبول فرماید و همه را نجات دهد و هیچ کس
سوای کفره مخلدین فی النار در دوزخ نماند سه در روز رستخیز که روز مصیبت است + هر کس زبان خویش را
در دهان کند + تا زمره بجهم و رفت سالار انبیا + کو خلق را بدین شفاعت رهاند + اللغات
الحبیب بمعنی محبوب و دوست و این شده و هر یکی از انبیا مخصوص است بلقبی مثل آدم صفی الله و نوح نجی الله و ابراهیم
خلیل الله و نبی ما صلی الله علیه وسلم حبیب الله خاص او فرق در خلیل و حبیب این است که خلیل هر چه کند
بهر رضا حق می کند و حبیب آنکه حق سبحانه آن می کند که در آن رضا حبیب باشد چنانچه در حدیث قدسی
وارد است که ای محمد تمام خلق طالب رضای من اند و مطلوب من رضای تست قال الله تعالی ولسوف یعطیک ربک
فترضی سه است همه جهان تو لی جان همه + ایشان همه آن تو و تو آن همه + خوشنودی تو جست خدای تو خوش
خوشنود نگه مغفر ان همه + ترجی بضم التاء المثناة الفوقانیة وسکون الراء المهملة و فتح الجیم من الرجاء امید
داشتن الشفاعة بفتح الشین المعجمة در خواستن عفو گناه کسی از شخصی الهول بفتح الهاء ترس الاقتحام بکسر الحاء
المهملة من الاقتحام در آمدن در چیزی بدرشتی و اندر افتادن کسی در بلا یکبارگی دعا الی الله
فالمستمسکون به مستمسکون بحبل غیر منفصم ترجمه خواند خلق را بسوی
خداوند پس چنگ زنندگان بوی چنگ زنندگان اند بریسمانی که صفت گسستگی ندارد + الحاصل دعوت کرد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی عبادت حق سبحانه هر احدی را از جن و انس پس کسانیکه قبول آن دعوت
کردند و متمسک شدند بشریعت حقه پیغمبر خدا امان یافتند از عذاب الهی و در آمدند در جنت نعیم بهشتها
و هر کسانیکه بقبول آن دعوت پیش نرفتند در وادی هلاکت افتادند + ترجمه دعوت کرد روی در آن
بسوی بارگاه ایزدی ندا زند + اللغات الاستمساک چنگ زدن و گرفتن چیزی را الحبل
تمام الحبل بفتح الحاء المهملة و سکون الموحدة رسن عهد و پیمان کما فی الصحاح و صاحب مجمع البحار آنرا تعبیر
بدین کرده الانفصام بکسر الهمزة و الصاد المهملة من الانفصام گسسته شدن فاق النبیین فی خلق و فی خلق
ولم یدانوه فی علم ولا کرم ترجمه فایق آمد بر همه انبیاء در صورت و سیرت او

رسید هیچ یکی از انبیا نه در علم و نه در کرم الحاصل آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جمیع انبیای کرام و رسل
عظام که اصل همه او شده اند در حسن و جمال ظاهری و فضائل و کمالات باطنی فایق است و هیچ یکی از ایشان
در معرفت الهی و جود و کرم به کنه او نرسیده تا به دیگر افراد انسانی چه رسد و شیخ ابن حجر مکی در شرح شمائل میفرماید
که جمع شده است و ظاهر به صورت هیچ کس از صباحت و ملاحت و لطافت آنچه که در آن حضرت جمع بوده
چنانچه جمع نشد در باطن هیچ کس هیچ احدی از کمالات پسندیده و خصائل حمیده آنچه جمع گردیده در باطن
مصطفی صلی الله علیه وسلم و همچنانکه جمال جهان آرای آنحضرت در اصل خلقت بوده تمام و کمال آن در عالم حسن ظهور
نموده و گرنه دیده هیچ کس طاقت مشاهده نداشتی و جلوهٔ آن روی زیبا چشم و خرد هیچ ناظری نگذاشتی
تو آن شمس مصحف لیست ز قرآن روی تو + والیل آیتی است ز قرآن موی تو + هر طالبی کنایه ز قدر عطای تو بود +
عبارت است ز میدان کوی تو + کوثر اشاره از لب لعل تو کرده اند + لا تقنطوا است ترجمه گفتگوی تو
و عظم خلق آنحضرت صلی الله علیه وسلم را حدی و نهایتی نیست که تحقیقه هر کسی آید چه در تخلق به جمیع
اسما و صفات الهی که غیر متناهی اند بوده و مظهر اتم آنهمه واقع شده علی سبیل التساوی بر وجه کمال بدون
غالبیت بعض اسما و صفات و مغلوبیت دیگر بخلاف دیگر انبیا علیهم السلام که ظهور آن در ایشان بر وجه غالبیت و مغلوبیت است
کما فی شرح التحفة المرسله و تحریر کرده اند که یکی از صحابه از ام المومنین عائشه صدیقه رضی سوال کرد که تعداد کن
بر من فضائل و کمالات آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا اتباع آن نمایم پیروی آن کنم صدیقه در جواب فرمود که تو اگر تعداد
متاع دنیا کنی من تعداد کمالات و اخلاق آنحضرت نمایم او گفت متاع دنیا غیر متناهی اند من طاقت تعداد آن
ندارم پس صدیقه رض گفته که تو متاع دنیا را با وجودیکه بحکم قل متاع الدنیا قلیل موصوف بقلت اند تعداد کرده
نمیتوانی من چسان تعداد کنم کمالات اخلاق آنحضرت را که حق سبحانه او را بخلق عظیم ستایش کرده و کرم و رحمت
آنحضرت تا بحدی بود که چون در جنگ احد دندان مبارک شکست و سر شریف مجروح کردند از مشاهده آن
صحابه مضطر شده عرض کردند که کاش بر این کافران بد دعا کردی تا سزای کردار خود می یافتند
فرمود فرستاده نشده ام برای اینکه بد دعا کنم بلکه فرستاده است حق سبحانه مرا تا گمشتگان بادیه ضلالت را
براه هدایت بیارم و دست بد دعا برنداشته گفت خدایا هدایت کن قوم مرا که نادان اند و نفع و ضرر خود نمی شناسند
حسن خلق و وفا کسی بیا ساخته شد + ترا در چمن انکار کار ما رسد + بهر نقش بتا مد ز کلک صنع ولی +
بدلپذیری نقش نگار ما نرسد + هزار نقد ببازار کائنات آرند یکی بسکه صاحب عیار ما نرسد +

درشت گندم گون بلکه اندکی سرخی آمیز بود و آن رنگ بدن سفید و نورانی و ریش شریف انبوه و میان ازین گشت
بود و در موهای مابین چشم و گوش چند موی سفید ظاهر شده و مجموع آن ... و ریش قریب بیست رسیده و گردن
مبارک بلند و در نهایت صفا بود و میان دو شانه از یکدیگر دور بود و سینه پهن و شکم و سینه باهم یکسان و میان
پستان و دو شانه مهر نبوت مانند بیضه کبوتر رنگش حسن و تابان و از سینه تا ناف خطی باریک از موی کشیده بلند
شکم و سینه بی مو و بازو و دوش موی دار و سرهای استخوان اعضا سترگ و تند دست دراز و کف دست کشاده
و نرم تر از حریر و ساق و پا اندکی باریک و انگشتان دست و پا درشت و دراز و پاشنه کم گوشت و کف دست
و پا پر گوشت و زیر پا بر داشته از زمین و پشت پا هموار و نرم و حاصل سخن اینکه همه اعضای شریف وی کمال لطیف
در نهایت خوبی و زیبائی و اعتدال بود و ذات والا صلی الله علیه وسلم در حسن و جمال شریک و همتا ندارد است هر چه آنجا
جمال است رخ خوب تو را همه به وجه کمال است کما لا یخفی؛ **الملفات** آن منزه پاک گردانیدن المحاسن
جمع حسن خلافا للقیاس یعنی زیبایش اگر بر حقیقت وی است **دَعْ مَا ادَّعَتْهُ النَّصَارٰى فِي**
نَبِيِّهِمِ ∴ وَاحْكُمْ بِمَا شِئْتَ مَدْحًا فِيْهِ وَاحْتَكِمِ ترجمه بگذار چیزی که دعوی کردند ترسایان در شان
نبی خود و نسبت کن هر وصفی که خواهی از خوبیها در شان وی صلی الله علیه وسلم و اقتدا حکم کن در این باب
عقل و شرع **الحاصل** چونکه ناظم رح بعد از مدح آنحضرت سید و فضیلت جمیع انبیا را به بارگاه عالی جاه وی
با ثبات رسانید بخوف اینکه مبادا جاهلی توهم مرتبه الوهیت و لوازم آن که وجوب ذاتی و غنای ذاتی است
در حق آنجناب کند خطاب به سوی مخاطب غیر معین کرده می گوید که در مدح شریف مراد از اثبات نباید صفت و مرتبه
الوهیت و خصائص آن که مختص به حضرت الملک الحق اند در حق آنجناب ثابت نباید ساخت چنانکه نصاری کمال
غلو در شان عیسی عم کرده او را ابن الله گفته در ورطه هلاکت افتاده اند و سوای آن هر نعتی و وصفی که لائق
شان آن عالی جناب باشد و عقل سلیم و شرع قویم آن را پسندد او را باید ستود تا به جناب فیض معمور و بهره ور
شود و مقبول گردد و در صحیحین از امیر المومنین عمر رض مروی است که فرمود سرور عالم صلی الله علیه وسلم مبالغه در مدح من نکنید
همچنانکه نصاری در حق عیسی کردند و بگوئید که محمد بنده خدا و فرستاده اوست **الملفات** دع امر من
الودع گذاشتن چیزی ما ادعته ما دعوی کردن النصاری جمع نصرانی بحذف یا النسبة و نصران قریه ایست از شام
که ترسایان منسوب بدان اند الحکم القاطع بالنسبة و احتکام الاحکام کسی را بر خود حاکم ساختن و احتکام
حکم کردن **فَانْسُبْ اِلٰى ذَاتِهٖ مَا شِئْتَ مِنْ شَرَفٍ ∴ وَانْسُبْ اِلٰى قَدْرِهٖ مَا شِئْتَ مِنْ عِظَمِ**

فَاِنَّ فَضْلَ رَسُوْلِ اللّٰهِ لَیْسَ لَهٗ :: حَدٌّ فَیُعْرِبَ عَنْهُ نَاطِقٌ بِفَمِ ::

ه فضل و جاه مصطفی حدی ندارد در کمال :: تا تواند کرد شخصی روشن آن را بیش و کم ::

ترجمه بسبب آنکه بزرگی ذات آنحضرت هرچه نهایی از شرف و بزرگی و نهایت که مرتبت وی بر قدری که توانی از عظمت پس بدرستیکه فضل و کمال رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست آن را حدی و نهایتی تا آشکار کند آن را گوینده بزبان الحاصل در مدح و ثنای آن عالی قدر هر قدر که کسی مبالغه کند و تمامی مدایح دنیا حق آن جناب باثبات رساند فی الحقیقه مبالغه نیست بلکه هنوز شمه از گلستان فضل و کمال وی نگفته و گلی از گلستان حسن و جمال او نچیده از آنکه نهایت تناهی لیسان را چه یارا که بمدح و ثنای ذاتیکه مظهر جمیع اسما و صفات الهیه غیر متناهیه واقع گردیده بپردازد و در حیطه تحریر و تقریر بیارد و سه از عهده ثنا بیرون آید کسی اگر پیدا نبرد مرتبه از سر زبان کهند اللغات اطلاق فوات بر حقیقت و مرتبه مخصوصه است که شد و بفتح شین المعجمه والراء المهمله علو رتبت القدر بفتح القاف و سکون الدال المهمله اندازه و مرتبت العظم بکسر العین المهمله و فتح الظاء المعجمه بزرگی و مراد از شرف ذات تفوقی است که بخلقت اوست و بتعلق عارضه و از عظم قدر او صفات که بخلق عظیم وی صلی الله علیه وسلم متعلق اند و شرف ذات وی باعتبار نسب ظاهر است چنانچه سیوطی رح در رسائل خود بطرق متعدده باثبات رسانیده که وی علیه الصلوة والسلام از اصلاب طاهره و ارحام طیبه منتقل شده و در آبای شریف از آدم تا عبد الله کافری نیست و آزر پدر ابراهیم علیه السلام نبود عم بود چنانکه موافق محاوره عرب عم را در کلام مجید پدر تعبیر کرده و نام پدرش تارخ است چنانچه صاحب تحفه الفحول فی اسلام آبا و الرسول این مقدمه را تفصیل تمام بیان کرده و شواهد و صحات گذرانیده و دفع توهمات و اعتراضات بوجه احسن نموده و مدح از شرف ذات است و باعتبار حسن جمال مقدس از عظم قدر آن حضرت الغرض از روی فضل و کمال در شرح ابیات سابقه مبین گشته و استیفای آن از طاقت بشری خارج است و بعجز خود اعتراف که کسی نتواند که حمد شناخت کس قدر تو را از انکه بکسی خدا را چو تو نشناخته من لا عرف اکردن الناطق گوینده ٭

لَوْ نَاسَبَتْ قَدْرَهٗ اٰیَاتُهٗ عِظَمًا :: اَحْیَی اسْمُهٗ حِیْنَ یُدْعٰی دَارِسَ الرِّمَمِ

ه در خور قدر بزرگش گر نمودی معجزات :: یاد نامش زنده کردی استخوانهای رمم ::

ترجمه اگر مناسبت تمام داشتی قدر و منزلت او را اسمای شریف وی از روی بزرگی زنده ساختی اسم مبارکش هرگاه خوانده شدی بر استخوان های پوسیده شده الحاصل علو قدر و بلندی رتبت او شد در بدین مرتبه است که با همی از اسمای شریف وی از ان تعبیر تام واقع گردد و اسم مناسبت کامله با همی پیدا کند چنانکه اسمای شریف آنحضرت را با ذات فائض البرکات وی صلی الله علیه وسلم مناسبت و مطابقت تام

اهل قرب که شرف صحبت دریافته اند و از اهل لعلکه از سعادت صحبت محروم‌اند عاجز و درمانده اند و مجلس آثار
این نسبت که فکر خود در اینجا بی‌سانند و مثالش مثل آفتاب است که اگر آنرا از دور بینند خورد می‌نماید و حقیقتش که ما
منکشف نمی‌شود و اگر از نزدیک معاینه کنند انجلای آن چشم را خیره می‌سازد و تاب دیدن نیست همچنان معنی
نورانی آن سرور صلی الله علیه وسلم که تجلی تجلیات رحمانی است در بادی الرای مقتضای تمام انانیت بشریت ملکی الا در آ
می‌نماید لیکن چون کسی به دیده عقل و چشم بصیرت قصد معاینه کند از طاقت طاق می‌شود و قدرت دیدن در خود نمی‌یابد
و بکمال عجز و حیرت بی‌اختیار بر زبان می‌آرد که ای نسبه فزومت ای یار نه نور نه پری + آنهمه بر تو نجابت نیست تو قمر
دیگری + تو با تجلیه ادراک کنه حقیقت محمدیه بقدر کسی نیست ملکیت اپای دانش که بدان سوره هی باید دوید چون و شیر را
دیده بینش که بآن طرف نگاهی کند آنا لوجهک بنا سبب حقیقت فقد باولیا و مقربین امکان دارد چنانچه عارف
ربانی عین القضات همدانی رحمه الله می‌گوید که در حق صورت بینان ظاهر جویان سرور عالم صلی الله علیه وسلم این خطاب
آمده وهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون و ایشان از صورت بشری نمودند مانند الا بشر از ان ایشان می دا
اما اهل معنی آنحضرت را اکلم قد جاءکم من الله نور حقیقت دیدند اما هنوز بکنه حقیقت نرسیدند بلکه باعتبارات
و تجلیات که در مرتبه قرب منزله حقیقت باشد دریافته‌اند هر منظری که هست شانی است جلوه گر + ایشان
دیگر هست ندانم که چیستی + در کائنات نور وجود لطیف تو + یا اینکه اظهرست ندانم که چیستی + از سر تو یقین اول
که ذات لست + عالم منور است ندانم که چیستی + ادراک ذات پاک تو ای سرور رسل + از فهم برترست ندانم
که چیستی + اللغات آلاعیاء عاجز کردن آنروی تخلو الاخیفم بکسر الحاء المهملة من الانقحام ماندن شدن بکل نفیخ النار المثنا
الفوقانیه کسر الکاف التی کلول کنه وغیره شدن آن از قبیل ففیخ الماء یکون المهملتین ثم الآلام بفتح الهمزة والمیم نزدیک و مقابل شدن
کما فی الصحاح وَكَيْفَ يُدْرِكُ فِي الدُّنْيَا حَقِيقَتَهُ ؛ قَوْمٌ نِيَامٌ تَسَلَّوْا عَنْهُ بِالْحُلُمِ ؛
فَمَبْلَغُ الْعِلْمِ فِيهِ أَنَّهُ بَشَرٌ ؛ وَأَنَّهُ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ كُلِّهِمِ ؛
ترجمه چگونه در یابند در دنیا حقیقت کمال ذاتی و صفاتی آن سرور صلی الله علیه وسلم را گروه هست خواب کنیدست
که قناعت کرده اند از وی بآنچه مردم بخواب بینند بسبب تنهایی دریافت شان همین اعتقاد اجمالی است در حق
آنحضرت که تحقیق و صورت انسانی عظیم الشان بشر ملکیا و بجنسیتی بر تر جمیع مخلوقات خالق منان است سه تراجیا که تو فی نظر کجا بیند
بقدر دانش خود هر کسی کند ادراک بحاصل در نیت کنند چاکی است و ادراک فضایل و کمالات آن سرور صلی الله علیه وسلم در دنیا محال است چرا
که با وصف نزدیکی و مصاحبت جسمانی بسبب کمال نورانیت و قدسی نور و بلاشی ذرهیت وجود خود در تجلی جمالی آن آفتاب شده اند

النور حالت استغراقی بشائبه خواب پیدا کرده مثل کسیکه در عالم رویا پیکری بخیل خیالی در کسوت مثال میند بیه
مشاهده تجلیات مثالی قناعت کرده اند و تاب طاقت ادراک بوجه کمال که انواع حقیقت حال منکشف گردد
ندارند سه شمار احوال ایشیت و رای بیگانه؛ نقل است که شخصی آنجناب صلعم را بخواب دیده بحضور عبد الله
بن عباس نقل چیزی از شمائل مبارک بیان نمود او فرمود که ما در حالت بیداری زائد از این ندیده ایم چه کسی را طاقت
تمعق نظر در مشاهده جمال آن سید عالم بنفس و کمال نبوده که شرح از زین یاده کند و اکثر تابعین از قوم عوام الناس ما
بیعنی مشاهده قلیل استفاده کرده اند و از این سلطنت ندارد و با بیت سابق که مشعر بعجز ادراک خاص و عام است مربوط میشود
فاید تقلید بید بنیا اینکه چون در دار خشیت از علایق جسمانی و عوایق هیولانی ظلمانی فی الجمله تجردی حاصل شود و
جسد و تصفیه حکم روح پیدا کنند لهذا هر کسی را حسب مرتبت خود جمال باکمال آنحضرت و مرئی گردد پس نهایت رسائی فهم
و ادراک مردم از اهل قرب و بعد همین است که آن ذات کرامت آیات انسان عظیم المرتبت و بهتر و مهتر سائر کائنات
است و روایه کرده اند که چون ناظم ما مصرع اول بیت ثانی بنظم آورده در مضمون مصرع ثانی تا دیری توقف
رفت و ناگاه از هاتفی شنید و انه خیر خلق الله کلهم ای و بهترین آفرینش است و هی ناقیه جالت نفسیس چون
قامت تو زیباست هرگز سروی بجهان آفرینش اللغات لا درک قربیافتن القوم گروهی از
مردان و اطلاق آن بر زنان نیامده الا تبعا کما فی الصحاح نیام بکسر النون جمع نائم بمعنی خوابیده تسلی نفهم اتبا
المثناة الفوقانیه و السین المهمله و اللام مشدده من التسلی رحمت یافتن از رنج کما فی المنتخب و قناعت کردن بر چیزی
کما فی شرح الازهری الحلم بضم الحاء المهمله و سکون اللام آنچه در خواب دیده شود و در اینجا بضم لام مروی است از آنکه بر اسم
ثلاثی که فا الکلمه اش مضموم بود در عین الکلمه آن ضم و سکون هر دو جایز است چون عنق و سر کما نقل عن عیسی بن عمر و النحوی
اسلی غایت و نهایت هر شیء و تنوین در بشر برای تعظیم است چه اگر برای آنکه لود افاده معنی تحقیر شده و انه ای انسان کامل
اراده کرده که مظهر اتم جمیع اسماء و صفات الهیه و تعینی اول مرتبه اطلاق مانع گردیده و این مخصر است در ذات شریف
صلی الله علیه وسلم و کسی به مرتبه انسانیت کامله نرسید تا خود را در برنج محمدی فنا نکند و در عنقیا لفظ بشر اشعار است تا
اعتقاد بشریت آن سرور شرط ایمان است چه اگر کسی او را سرور جنس مخلوقات داند و ندا گوید که ندانم او از جنس بشر است
یا ملک یا جن کافر گردد کما فی المواهب اللدنیه و غیرها وَكُلُّ آيٍ أَتَى الرُّسُلُ الْكِرَامُ بِهَا ❊ فَإِنَّمَا اتَّصَلَتْ
مِنْ نُورِهِ بِهِمِ ❊ فَإِنَّهُ شَمْسُ فَضْلٍ هُمْ كَوَاكِبُهَا ❊ يُظْهِرْنَ أَنْوَارَهَا لِلنَّاسِ فِي الظُّلَمِ
حَتَّى إِذَا طَلَعَتْ فِي الْكَوْنِ عَمَّ هُدَاهَا الْعَالَمِينَ وَأَحْيَتْ سَائِرَ الْأُمَمِ

طبرانی روایت کرده اند که زید بن سعید یهودی گفته که مرا جمیع علامات نبوت خاتم الزمان که در کتب پیشین دیده بودم
در آن حضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر شد مگر غلبهٔ حلم او بر جهل و نرمی او بمقابلهٔ درشت گوئی معلوم نبود در پی امتحان
شدم ناگاه آنحضرت چند من خرما بقرض از من خریده و مدتی باداش معین ساخت من پیش از انقضای میعاد تقاضا
سخت کردم و درشت گوئی آغاز کرده و دامن مبارکش گرفته کشیدم و گفتم که برخیز و قرض من ادا کن
من ترا نمی گذارم تا از عهده بر نشوی دوستانی که مجمع بودند چشم بروی غلیظ کردند و حرف سخت بر زبان آوردند بیجا خاست و ملا
عذر بعدم انقضای وعده نکرد و توجهی چنین بر ابرو نیاورد حضرت عمر را خشم آمده شمشیر برکشید و گفت ای دشمن
خدا از این بیهوده گوئیها با رسول خدا این همه جرأت ترا ای آنحضرت تبسم فرموده بعمر گفت که مرا از تو این توقع خوبی با
که این اهانت اندازی نصیحت می کردی که حق را ادا کن و شمشیر از دست انداخته گفت که یا رسول الله صلعم اجازت اگر
فرمائی قرض او را ادا نمایم فرمود خوب است بیست صاع دیگر از طرف من بدهی باجر و استماع این کلام مشرف بایمان
شدم و عفو قصور خواستم و در سنن ترمذی است که آنحضرت هیچ خادم را با وجود سختی جز بفرمود برای انتقام
خود بکسی اذیت نرسانید و نیز در صحاح است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی در مجلس بحضور یاران پای مبارک دراز
نفرموده و اگر کسی بیک ملاقات می آمد تا وقتیکه نشسته می ماند هرگز بر نمی خاست و هر روز زانوی آنحضرت در
نشستن مقدم بر زانوی کسی نمی شد و هر که از یاران یا رسول الله گفته ندا کردی در جواب بجز لبیک نمی گفت
و در تاریخ طبری از محمد بن جریر طبری مرویست که روزی رحمت عالم با فرقهٔ از یاران فرمود که گوسفندی را ذبح کرده کباب شده همه
برخاستند و خدمتی بخود می گرفتند تا زود تیار شود و آنحضرت نیز برخاسته از صحرا هیزم جمع کرده پیش نهاده و ورد
یاران عرض کردند که چرا بنفس نفیس خود این محنت کشیدی ما برای آوردن آن مستعد بودیم اگر معلوم بودی
که برای این کار میروی ترا نمی گذاشتیم فرمود که حق سبحانه از بندهٔ خود مکروه می دارد که در یاران خود ممتاز شده
بنشیند و با ایشان شریک نشود و در صحیح بخاری مذکور است که کنیزی از کنیزان مدینه دامن آنحضرت گرفته هر جا که
خواست می برد هرگز ابا نمی فرمود و نیز در آن عهد زنی بود که در عقل او اختلالی پیدا شده و در خیالات
فاسده بهم میرسید در آن اثنا آن پیش مردم حیای کرد بار بار پیش آنجناب صلی الله علیه وسلم می آمد و با وی
تنهائی نشست و آنچه دلش می خواست می گفت و هرگاه کسی نزد او میرسید او متوهم شده می گفت که از اینجا
برخیز بجای دیگر نشین آنحضرت همه تکلیفات بر خود گوارا می کرد و هرگز تنگدل نمی شد و انس بن مالک رضی الله
که خادم آنحضرت بود گفته که من ده سال آنحضرت را خدمت کردم هیچگاه نفرمود که چرا این کار نکردی و چرا این کار کردی

وی فرمود که گران ترین چیزها روز قیامت در ترازوی اعمال دوستان خلق نیک خواهد بود و جمیع اهل سیر اتفاق دارند
بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم با منافقین حسن سلوکی می فرمود که هرگز مقدور کسی نیست که با مخالفان خود آن
سلوک کنند تا آنکه حق سبحانه با وجودیکه ارحم الراحمین است او را بخشونت تاکید فرمود چنانچه می گوید یا ایها النبی
جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم **اللغات** اکرم صیغه تعجب است بمعنی ما اکرمه و تعجب تحیر است که عارض شود نفس انسان
را وقت ادراک امری که سبب آن معلوم نبود الخلق بالفتح آفرینش الخ ان الخلق بالضم ملکات فاضله
حمیده نفسانیه و روحانیه و تنوین نبی و خلق برای تعظیم است الاشتمال پیچیدن چیزی در چیزی البشر بکسر الباء الموحده
وسکون الشین المعجمه تازه روئی المتسم بکسر السین المهمله من الوسمه نشان کردن و موسوم شدن بچیزی کما فی شرح
اللاهوری **كالزهر في ترف والبدر في شرف : والبحر في كرم والدهر في همم**
شرح یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم همچو شگوفه است در تازگی و طراوت و چون ماه دو هفته است در رفعت و بخشش
همانند دریاست در جود و عطا و مثل زمان است در علوی همت با فراخی حوصله **الحاصل** چنانکه شگوفه در تازگی
و لطافت و ماه تمام در رفعت و وضاحت و منتهای کمالیت و دریا در نفع عام و زمانه در بلندی همت و فراخی حوصله
ضرب المثل همه خواص و عوام است همچنان آنحضرت صلی الله علیه وسلم موصوف باین اوصاف بود چنانچه انس بن
مالک رضی الله عنه روایت می کند که نیافتم هیچ ابریشمی و حریری را نرم و نازکتر از بدن مبارک وی صلی الله علیه وسلم و نه بوی کرد
شخصی از وی چیزی را مگر آنکه او عطا کرد و بوی آن را و در تشبیه اول تعلق به پیکر اقدس و اخیرین ناظر بخلق عظیم اوست
اند و این تشبیهات بسبب تعارف عام برای توضیح بعضی اوصاف در نظر عوام اند همچنانکه حق جل مجده نور خود را بمشکاة
فیها مصباح تشبیه داده و تفضیلت مشبه به از مشبه از ضروریات تشبیه نیست و الا چه نسبت روشنی قندیل را با نور
رب جلیل و اوصاف آن مظهر اتم را با این اشیا از دنیه فانیه که ایام بهار تازه و شگفته باشد گل که در هوا
رخش همچو غنچه چاک نشد و چه ظاهر است که نسبت روشنی جهان و مظهر کون و مکان فورها است چشم وجود شگوفه مدیقه عالم
وشهود و بدر تمام سمار حسن جهان رافع ظلمت جهل و ضلال مصون از نقص است و مشرق محفوظ از خسوف و کسوف
و دریای ناپیدا کنار مملو از درر معارف و اسرار است که هر یکی از انبیا و اولیا کمال رشحه از آن دریا و منبع انهار او
در تمام آن همت عالی هم صلی الله علیه وسلم برای آن مصروف بوده که در دنیا آنچه در دست او هر مسکین از مبرات و حسنات
(را بایستی) مستفیض
بکمن و هرچه در عالم امکان از حسن و خوبی محجب و پنهان است آن را منفعه ظهور رسانند و در آخرت انجنان گرد عبارت
شفاعت شان منزلگی از ایمان در دستش باشد **اللهم** احینا علی محبته وتبنا محبته واحشرنا مع محبته **اللغات** الزهر بفتح الزاء المعجمه وسکون

صد شگاران و جاکر انست کَاَنَّمَا اللُّؤْلُؤُ الْمَكْنُوْنُ فِيْ صَدَفٍ * مِنْ مَعْدِنَيْ مَنْطِقٍ مِنْهُ وَمُبْتَسَمِ

ترجمہ مشابہست جنس مروارید مستور در صدف در بریق و لمعان بجواہر یکہ یک کان ان زبان آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم وکان دیگر دولب مبارک اوست الحاصل مروارید نو غیر مثقوب کہ ہنوز از صدف بر آمدہ دست مال نشدہ اند مشابہت دارند بجواہر کلام ہدایت نظام کہ از زبان فصاحت بیان آنسرور می آیند و تشبیہ اند بدندان شریف وی کہ از دولب مبارکش ساطع و لامع اند واین تشبیہ از ابلغ تشبیہات است کہ ناظم ہیچ مروارید را در رونق و بہا مشابہت بکلام و دندان مبارک آن سید الانام باد نی مناسبت دادہ الا ہیچ نسبت ذرہ را با آفتاب است چنانچہ مروی است از ابی ہریرہ رض کہ چون آن سرور تبسم میفرمود در وشن میگردید در و دیوار از نوریکہ خارج میشد از دندان شریف او و فصاحت لسان آنجناب زیادہ بر آنست کہ در حیطۂ تحریر گنجد یا تقریر آشنا ہمیزان بیان سنجد چنانچہ گفتہ اند کہ نیافرید حق سبحانہ ہیچ احدی را فصیح تر و شیرین زبان تر از آنحضرت افضل است کہ روزی عمر رض عرض کرد کہ یا رسول اللہ بیرون نامدی از میان ما و نہ تعلیم گرفتی از کسی اینہمہ فصاحت کلام کہ اعجاز است انبیایان مثل آن معترف العجز و قصور اند از کجا داری فرمود کہ لغت اسمٰعیل ع محو و متلاشی شدہ بود پس تعلیم فرمود حق جل مجدہ مرا آن لغت و تادیب من باحسن وجہ کرد و نیز گفتہ اند کہ تکلم میکرد آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم بکلام مبین مفصل در خطب و مواعظ کہ ہر حرفش بگوش سامعین دور و نزدیک میرسید ۵ گوش جہان گاہ خدا خواست و سج گہر شد ز سخن ہا رانیست ہمثلی ز نور تو رسد جہج را ہ لیشتی و روی عنود شمع را ؛ تیغ حوشان کہ فصاحت تراست ؛ صید ہجم کن کہ ملاحت تراست ؛ **اللغات** اللؤلؤ جنس مروارید المکنون مر الکن پنہان شدن المعدن بکسر الدال المہملہ کان جواہر نفیسہ کما فی القاموس و بمعنی موضع اقامت نیز آمدہ یقال عدنت البلد ای اقمت بہا کما فی شرح الازہری المنطق بکسر الطاء المہملہ محل گویائی کہ زبان است المبتسم بفتح السین المہملہ محل تبسم کہ ہر دو لب است ؛ لَا طِيْبَ يَعْدِلُ تُرْبًا ضَمَّ أَعْظُمَهُ * طُوْبٰى لِمُنْتَشِقٍ مِنْهُ وَمُلْتَثِمِ

ترجمہ نیست ہیچ بوئی خوش کہ برابری کند بآن خاک پاک کہ فراہم آوردہ است جسد مبارک آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم را خوشی و خوبی کسی را کہ ابوئیدہ است آن خاک اطہر را و بوسہ دہندہ است بران الحاصل خاکی کہ شرف ملاقات اتصال جسد شریف و جسم لطیف آن سید البشر در عالم برزخ یافتہ آنچنان بوی خوش از ان یافتہ است کہ ہیچ طیبہا طیب ہای دنیا و آخرت بآن نمیرسد زہی خوشی نصیبی شخصی کہ آنرا بوئیدہ و سہما زبران خاک پاک سایند علامہ بدر الدین زرکشی در شرح این بیت گفتہ کہ خاک تربت مبارک آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم افضل از عرش

طیب است باعتبار حقیقت حسی ولازم نیست که قوت شامهٔ هر احدی آنرا ادراک نماید و از آنکه ادراک آن مشروط
است بوجود شرایط و ارتفاع موانع و آن بجز اولیا دیگری را میسر نیست و عدم ادراک عوام که مانع ایشان از بوی
حب دنیا است دلالت بر عدم وجود طیب نمی کند آیا نمی بینی که مزکوم را بوی مشک بدماغ نمیرسد و خود
بوی آن بکمال خود قائم است موضع مرقد اقدس از سایر اجزای زمین حتی الکعبه باجماع علمای دین فضیلت دارد و در
احادیث صحیحه از طرق متعدده آمده که خلقت هر نفسی از ترابی است که در وی مدفون گردد پس خلق نفس نفیس آن
سید الکائنات علیه و آله افضل التحیة والصلوات از تراب مدینه طیبه است بالجمله بعد استثنای موضع قبر شریف اختلاف
در تفضیل مکه بر مدینه بسیار است نزد اکثر صحابه و تابعین تفضیل مدینه منوره است بر مکه معظمه بعد استثنای خانه کعبه ای حسید
مدینه چشم تو چو جانها ٭ دین تو گرفته قاف تا قاف جهان ٭ و در لفظ مدینه بمکه از حجاز مشتق شده گرفته
و درین بیت اشاره است بترغیب زیارت مرقد مقدس آنسرور صلی الله علیه وسلم و آن باجماع علمای دین قولاً
فعلاً از افضل سنن و اوکد مستحبات است و بعضی از علمای مالکیه بوجوب آن رفته اند و شیخ دهلوی رح در جذب
القلوب دوازده حدیث صحاح و حسن در باب شرف زیارت نقل کرده که هر یکی از آن دلالت دارد بر وجوب شفاعت
آنسرور صلی الله علیه وسلم در حق زایر و بودن وی روز قیامت در سایه حمایت وی صلی الله علیه وسلم و قبول
حج موقوف است بحصول زیارت و وعید شدید است در حق کسیکه بعد حج برای زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نرود و ابن عساکر روایة ابی الدرداء رض می آرد که بعد وفات آن سرور سید الانام بلال رض از کمال حزن و ملال
اقامت شام اختیار کرده شبی آنسرور صلی الله علیه وسلم را بخواب دید که میفرمایند ای بلال رض این چه جفا است که برای زیارت ما
نمی آیی او همان ساعت از انجا روانه شده بمدینه الطیبه رسیده مشرف زیارت مرقد مبارک حاصل کرد و بسیار
گریسته روی نیاز بخاک مالید و در مصباح الظلام بروایة امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه منقول است که بعد دفن
آنجناب بسه روز یک اعرابی آمده خود را بر قبر مبارک انداخت و خاک پاک آنرا بر سر ریخت گفت که یا رسول الله
آنچه از حضرت شنیدیم ما از تو شنیدیم و از جمله آنچه بر تو فرود آمده این آیه است وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ
جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا من خود بسیار ظلم کرده ام
و نزد تو آمده ام که برای من استغفار کنی از مرقد شریف آواز آمد غفر لک الله و آورده اند که مروان ابن حکم
مردی را از صحابه دید که روی خود را بر قبر مبارک نبوی صلی الله علیه وسلم نهاده است او گردن آنمرد گرفته گفت
که میدانی آنچه فعل است آنمرد گفت من روی خود بر سنگ ننهاده ام این تربت مصطفی است صلی الله علیه وسلم

وشنیده ام از آنحضرت که فرمود که بگیرید بردین وقتیکه نوبت حکومت بنا اهل رسد و تحقیق آنست که مس قبر

و تقبیل آن مکروه است باید که بکمال ادب و خضوع و خشوع دور استاده صلوة و سلام فرستد چنانچه امام ابو حنیفه

بروایة ابن عمر در مسند خود نقل میکند که از جانب قبله آمده پشت بقبله کرده بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله

و برکاته لکن حین وقوف موضع نیست تطویل دعا و کثرت تضرع و التجا بلکه سکون و وقار و شوق و محبت

و ادب و انکسار کراهتی ندارد اللمعات الطیب بکسر الطاء المهملة و سکون الیاء المثناة التحتانیة بوی خوش تعدل

بکسر العین المهملة من العدل برابری کردن حیز بحیز التُرب بضم التاء المثناة الفوقانیة و سکون الراء المهملة خاک اعظم بضم الهمزه آن

جنس را الاعظم بضم الظاء المعجمة جمع عظم بمعنی استخوان و مراد از آن جسم مبارک اوست صلی الله علیه و سلم مجاز از قبیل

اطلاق کل باسم جزء آن انکه جسد انبیاء محفوظ است از تغیر در قبر چنانچه ابو علی بروایت ثقات از انس بن مالک رضی الله عنه

نقل میکند که انبیا احیا اند در قبور و خاک بر ان اجساد پاک دست تصرف دراز نیست و در سنن بیهقی وارد است

که فرمود آنسرور صلی الله علیه و سلم درود بسیار فرستید بر من که آنرا بمن خواهند رسانید صحابه رضی الله عنهم عرض کردند که یا رسول الله

صلعم چگونه معروض گردد درود ما بر تو بحالیکه جسد تو در قبر پوسیده گردد فرمود حق سبحانه حرام گردانید بر زمین

اجساد انبیا را پوسیده سازد و علامه سبکی در شفاء الاسقام میفرماید که موت آنحضرت مستمر نیست حقتعالی ورا

بعد طریان آفت موت و اجرای سنت امانت احیا فرموده و جسد انبیا در قبر پوسیده نگردد و شیخ عبد الحق گفته

که مالکیه از ان سرور مانده بهم بر ملک او باقی است چنانچه در حالت بوده و انتقال نمی کند بورثه چنانکه دیگر اموات را

می باشد و این از خصائص اوست صلی الله علیه و سلم طوبی بضم التاء المهملة خوشی بحالی المنتشق بکسر الشین المعجمة بمعنی

الاستشاق شمیدن الملتثم بکسر الثاء المثلثة من الالتثام بوسه دادن اَبَانَ مَوْلِدُهُ عَنْ طِيبِ عُنْصُرِهِ

يَا طِيبَ مُبْتَدَءٍ مِنْهُ وَمُخْتَتَمِ ترجمه آشکارا کرد زمان ولادت آنسرور صلی الله علیه و سلم

امور عجیبه را بسبب لطافت و طهارت اصل وی ای خوشا زمان بدایت او که وقت ولادت اوست و خوشا زمان

نهایت او که وقت رحلت است الحاصل زمان ولادت باسعادت آن سید الانام علیه و علی آله افضل الصلوة

والسلام که بروایتی روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول وقت طلوع آفتاب بعد چهل روز از واقعه فیل و بعد هبوط

آدم علیه السلام از جنت بچهار هزار و چهار صد و شصت و سه سال است آشکارا کرد اشیای عجیبه و امور غریبه را بسبب

طهارت اصل منیف و لطافت ذات شریف او که اصلاب طاهره و ارحام طیبه بعالم شهادت جلوه ظهور فرموده اند زمان

قدوم آنسرور صلی الله علیه و سلم بدار دنیا تا زمان رحلت او بآخرت خوشی و خرمی باد تا انکه تو لی افضل اهل

جمیع ازمنه که حق جل مجده در سورة العصر قسم بوجود تو خورده و در کنار تو همچو تو مولودیکه مغز عالم و آدم است
سر چشمهٔ از فروغ تست روشن هیچ دنیا بر دو جا * پرتو بادا از خدا صلوات یا بدیه الدجی * مادر گیتی نزاده غیر تو
فرزند دگر * دیدهٔ عالم ندیده همچو تو حسن اللقا * گر پاک کردی بهشت آدم خاکی سجود * نور تو در روی او بود لمعت
گر نبودی ای هدا * پی نبردی هیچکس تا منزل حق الیقین * گر نبودی ذات پاکت اندرین مقتدا * از بهار
لطف تو سر سبز باغ کاینات * وز نسیم فیض تو شاداب تر روض الصفا * در شفا بروایة ابن عباس رض آورده
که نور آنسرور صلی الله علیه وسلم قبل از خلقت آدم عم تا دو هزار سال بتسبیح مشغول بود ملایکه بتسبیح وی تسبیح
میکردند پس وقتیکه حق سبحانه آدم را مخلوق فرمود انداخت آن نور را در صلب وی و منتقل شد از آن در اصلاب طاهره
و ارحام طیبه تا اینکه پیدا شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ابوین خود در روایت است از آمنه مادر شریف که وقت تولد
مبارک آنسرور صلی الله علیه وسلم نوری پدید آمد که از زمین تا آسمان منور گردید و نظر آمد مرا از آن نور قصور شام
و بوی خوش ظاهر شد که مشام عالم معطر گردید و ندا کرد شخصی از زاویه خانه که ای آمنه ظاهر مکن این مولود را
تا سه روز که مشغول است بسلام ملائکه و در من اثری از ولادت که زنان را می باشد یافته نشد و میگویند که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مختون و ناف بریده و مقدس از آلایش بشریه متولد شد و انس رض بن مالک میفرماید که
نشمیدم هیچ بوی خوش از بوی بدن مبارک وی صلی الله علیه وسلم و از جابر بن سمره رض مرویست که روزی
آنسرور صلی الله علیه وسلم دست بر رخسار من فرود آورد پس یافتم بوی که در دکان هیچ عطاری نباشد و هر
کسیکه دستش بدست آنحضرت حین مصافحه میرسید مییافت در دست خود خوشبوی که تمام روز باوجود شستن و شستشو
نمیرفت و چون بر سر طفلی دست می نهاد آن طفل از آن بوی خوش در جماعت اطفال شناخته میشد و آنسرور
صلی الله علیه وسلم در هر راهی که میگذشت از آن راه بوی خوش تا چهل روز می شمیدند و مادر انس رض گفته
که روزی آنحضرت صلعم در خانه ام بخواب بوده چون بدن مبارک از شدت گرما عرق آلود شد آن عرق را در
شیشه جمع کردم آنسرور صلی الله علیه وسلم بیدار شده از من پرسید که این چیست عرض کردم که یا رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما قطره ازان در خوشبو آمیخته استعمال میکنیم و بنو عروسان میدهیم و این طیبی است که هیچ
طیب دنیا بآن نمیرسد و بر جامه آنحضرت مگس نمی نشست و اگر بر جانوری سوار میشد تا بود سواری
سواری بول و براز نمیکرد و هیچکس اثر فضله آنسرور صلی الله علیه وسلم را بر روی زمین مطلقا نیافت و آنرا
زمین فرو می برد و ازان مکان بوی مشکسا آمد و علماء بطهارت بول و خون آنحضرت صلی الله علیه وسلم استدلال

کرده اند باآنکه مالک بن سنان پدر ابوسعید خدری خون جراحت دهن مبارک و عبد الله بن زبیر رضی الله عنه خون حجامت
را مامین بول آنسرور صلی الله علیه وسلم نوشیدند واز اجتناب نهی بآنها ارشاد نشد در روایه است
ام سلمه رضی الله عنها که بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست خود بر جسد مبارک نهادم آن چنان بوی خوش در دست من
ساری شد که تا مدتی نرفت و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میفرماید که بعد وفات آنسرور صلی الله
علیه وسلم را غسل دادم پس نیافتم چیزی را از بدن شریف که حاجت شستن شود و ازو فایح شد
از ان بوی خوش که گاهی نشنیده بودم یَوْمَ تَفَرَّسَ فِيهِ الْفُرْسُ اِنَّهُمْ اُهِلُّوا بِفَلِّ
اللّٰهِ وَالْحُلُولِ الَّتِيْ سُرِّعَ الدَّهْرِ ترجمه زمان ولادت آنسرور زمانی است که تفرس دریافتند
در آن زمان مجوس ملک فارس تحقیق ایشان ترسانیده شدند بدرآمدن زمان سختی و عقوبت ایشان
الحاصل مجوس معاینه حوادث متوالیه که بیان بعضی از ان می آید و مشاهده تغییر اوضاع فلکی
و اخبار کاهنان و منجمان معلوم کردند که این زمان زمان ولادت سروری است که دولت ایشان را
برهم زند و دین باطل آنها را محو و نابود سازد پس ترسیدند از نزول عقوبات بلا و مصائب پایه ایشان
اللغات التفرس دریافتن چیزی را بعلامات و آثار الفرس بضم الفاء و سکون الراء
المهمله مجوس ملک فارس الاِنذار ترسانیدن الحلول فرود آمدن و رسیدن زمان موعود البؤس
بضم الباء الموحده و سکون الواو سختی النقم بکسر النون و فتحها و فتح القاف جمع نقمت بمعنی عقوبت
وَبَاتَ اِيْوَانُ كِسْرٰى وَهُوَ مُنْصَدِعٌ ۝ كَشَمْلِ اَصْحَابِ كِسْرٰى غَيْرَ مُلْتَئِمِ
وَالنَّارُ خَامِدَةُ الْاَنْفَاسِ مِنْ اَسَفٍ ۝ عَلَيْهِ وَالنَّهْرُ سَاهِي
الْعَيْنِ مِنْ سَدَمِ ۝ وَسَاءَ سَاوَةَ اَنْ غَاضَتْ بُحَيْرَتُهَا
وَرُدَّ وَارِدُهَا بِالْغَيْظِ حِيْنَ ظَمِي * * *
ترجمه و گردید در آن زمان سعادت نشان کوشک نوشیروان متفرق الاجزا در حالتیکه
شکننده است مثل تفرق جماعت لشکریان یزدجرد که گاهی فراهم شونده نیست و آتش عبادت
مجوس فرو میرنده است زبانهای آن از شدت اندوهی که بر بطلان دین مجوسیت داشت
و جوی کسری غافل شونده است چشمه او از نگاهداشت عمارت از غایت تحیر و اندوه و پاسبان
شونده است چشمهٔ آن از جریان در موضع خود بسبب پشیمانی که بسبب تلف بخشیدن اهل ضلالت دارد

وغمگین کرد اہل ساوہ را فرو رفتن آب دریاچۂ آن بزمین و بازگردانیدہ شدن آیندہ آن بطلب
آب بخشم واندوہ از بی آبی ہنگامیکہ تشنہ شد الحاصل در زمان ولادت آن سید البشر
کہ آوان لمعان انوار ہدایت و بطلان اطوار ضلالت است دار الامارۂ شاہ مجوس متزلزل
شدہ شق گردید و چہاردہ کنگرہ ازان بر زمین رسید و خشتہای آن از ہم جدا شد ہمچنانکہ لشکر
یزدجرد کہ آخر ملوک مجوسیان بود رو بتفرق نہاد و او بارذل ترین وجوہ در مرو از دست آسیابانی
کشتہ افتاد و تمام ممالک فارس در حوزۂ اسلام درآمد و دین مجوسیت باطل گردید و بعضی گفتہ اند
کہ افتادن چہاردہ کنگرہ ازان اشارت است بانچہ واقع شد از سلطنت چہاردہ تن از ایشان
پس حکومت کردند دہ کس در چہار سال و بقیہ تا زمان حکومت امیر المومنین عثمان رض کذا فی المواہب
و آتشکدۂ فارس کہ از ہزار سال گرم بودہ سرد گردید و بند جوی کسری شکستہ عمارات و کنائس را نیست
و نابود ساخت و آبش طغیانی کردہ در وادی ساوہ افتاد و از جریان در موضع خود باز ماند تا انقطاع اہل ضلال
از وی منقطع گردد و دریاچہ شہر ساوہ کہ از ہزار سال آبش در طغیانی بود خشک و بی آب گردید و اہل
آن شہر بمعاینہ اینحال غمگین شدند و آیندگان آن برای طلب آب از غایت تشنگی خشمگین و اندوہناک
باز گشتند نوشیروان بمشاہدۂ این حوادث متوالیہ مضطرب و خائف شدہ از منجمان و کاہنان استکشاف
حال نمود ہمہ بالاتفاق گفتند کہ ظاہر از تغیر اوضاع فلکی چنان معلوم میشود کہ بعد چند سال اعراب
بر فارس غالب شوند و دولت ساسانیان را برہم زنند و دین مجوسیان محو و متلاشی گردد

اللغات بات من الافعال الناقصہ بمعنی صار الایوان بکسر الہمزۃ کوشک بزرگ کذا فی المنتخب
کسری بکسر الکاف معرب خسرو و لقب ملوک فارس مثل قیصر و خاقان کہ لقب ملوک روم و ترک است
و مراد از کسری اول نوشیروان عادل بن قباد است کہ در مداین دار الملک خود کوشک بزرگ بنا کردہ بود
و آنکہ مشہور است کہ آن سرور افتخار نمودہ بولادت خود در زمان عدالت نشان وی این حدیث
باطل است اصلی ندارد کما فی مجمع البحار نقلا عن السیوطی وغیرہ من حفاظ الحدیث و مراد از کسری ثانی یزدجرد
آخر ملوک فارس است کہ در عہد خلافت امیر المومنین عمر رض در جنگ نہاوند از لشکر اسلام گریختہ بمرو
افتاد و در آنجا آسیابانی میکرد آخر بدست طاحی در سال سی و یکم از ہجرت کشتہ شد و در لشکریانش تفرقہ
افتاد المنصدع بکسر الدال المہملہ من الانصداع شکستہ شدن المتشمل بفتح الشین المعجمہ و سکون المیم متفرق شدن

الملتئم بکسر الہمزة من الالتیام فراہم آمدن الخمود سرد شدن الانفاس جمع نفس بفتحتین بمعنی دم وخمود الانفس عبارت ہست از دم سرد کہ انجام اوازان فرو مردن زبانہ آتش ست الآسف بفتحتین اندوہ وبکسر شدن النہر مراد ازان نہر فرات ست قریب کوفہ مشہور بجوی کسری کہ نوشیروان بالا آن پلی بستہ ران عمارت عالی بنا کردہ بود ودر حوالی آن آتشکدہا وکنیسہا بودند در شب میلاد آن سید العباد آن بشدت طغیانی کردہ عمارات را منہدم ساختہ در وادی سادہ کہ مابین دمشق وعراق ہست افتاد وموقع خود را گذاشت الساہی من السہو ساکن شدن وخطا کردن العین بمعنی چشمہ وچشم السدم بفتحتین اندوہ وپشیمانی کما فی الصراح ساوہ من السوء درد سخ ومشقت انداختن ساوہ نام شہری ہست در ولایت عراق مابین ہمدان وقسم غاضت من الغیض فرو رفتن آب در زمین البحیرة بضم الباء موحدہ وفتح الحاء المہملہ دریاچہ بود در شہر ساوہ کہ مجوس فرزندان خود را حین ولادت دران بر سبیل تبرک غسل میدادند وہر سال آن بشدت طغیانی میکرد کہ تا انسانی را دران غرق نمیکردند از سیلاب باز نمی ماند پس در شب ولادت آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم آب آن بالکلیہ خشک گردید رد بضم الراء وتشدید الدال المہملتین من الرد باز گردانیدن الوارد آیندہ الغیظ بفتح الغین المعجمہ خشمناک شدن ظمی بفتح الظاء المعجمہ وکسر المیم صیغہ ماضی من الظماء تشنہ شدن

كَأَنَّ بِالنَّارِ مَا بِالْمَاءِ مِنْ بَلَلٍ ؞ حُزْنًا وَبِالْمَاءِ مَا بِالنَّارِ مِنْ ضَرَمِ

ترجمہ گویا حاصل شد آتش را آنچہ صفت آبست از تری سردی بسبب اندوہی کہ داشت بر بطلان پرستش خود وحاصل گردید آب را آنچہ صفت آتش ست از گرمی وخشکی الحاصل حین ولادت آن سید البشر صلی اللہ علیہ وسلم آتش پرستش مجوسیان وآب دریاچہ ساوہ انقلابی پیدا کردہ وہر یکی رنگ دیگرے گرفت تا دلالت بر قرب انقلاب حال اہل ضلال سہ ای نار شکہا می ندامت زدیدہ ریزد وی آب خاک شو کہ ترا آبرو نماند ؞ اللغات

البلل بفتحتین تری الحزن بضم الحاء المہملہ وسکون الزاء المعجمہ اندوہ الضرم بفتحتین گرمی آتش

وَالْجِنُّ تَهْتِفُ وَالْأَنْوَارُ سَاطِعَةٌ ؞ وَالْحَقُّ يَظْهَرُ مِنْ مَعْنًى وَمِنْ كَلِمِ ترجمہ جنیان بشارت میدہند وانوار ظاہر اند وحقیقت نبوت ظہور مے یابد از حالات ومقالات الحاصل دران زمان کرامت نشان جنیان از جبل ابو قبیس وجبل حجون ابیات مدح متضمن بعثت آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم بر کافہ انام

و بطلان عبادت اصنام بآواز بلند انشاد میکردند و از ملک تا ملکوت بانوار قدس منور بود در حقیقت
نبوت از سطوع انوار و انشلال خال عجیبه نادره پدید آمد جنیان و مقالات یهود ظاهر شد چنانچه عثمان بن العاص
از مادر خود روایت میکند که گفت حین ولادت آنسرور خانه و سرا همه نورانی گشت و ستارگان بزمین
نزدیک شدند تا اینکه گمان کردم که بر من افتند و حسان بن ثابت رض میگوید که حین ولادت آن سید البشر
من هفت یا هشت ساله بودم دیدم یکی را از یهود که وقت فجر بربام خود استاده ندا میکرد که ای گروه بنی
اسرائیل طلوع کرد ستاره نبوت از قریش که موسی عم بآن خبر داده بود و در فتح الباری از حدیث عایشه رض
می آرد که زمان ولادت آنسرور مردی از یهود در جماعت قریش آمده گفت که دیشب از تغیر اوضاع ستارگان
چنان دریافتم که طفلی میان شما تولد یافته او نبی این امت خواهد بود و در میان دو شانه وی مهر نبوت است
قریش نزد آمنه آمدند و یهودی را همراه بردند او بمجرد دیدن نظرش بر شانه مبارک مهر نبوت افتاد و یاد
برآورد که حیف منصب نبوت از بنی اسرائیل رفت و این مولود همان است که موسی عم بولادتش خبر داده
اللغات الجن بالکسر الجیم و تشدید النون بالفتح طایفه از عالم ناری که بقدرت تشکل و تبدل باشکال مختلفه دارند و بسبب لطافت ناریت
بانسان مرئی نمی شوند و در اکل و شرب و تناکح و تکلیف باحکام شرعیه مثل بنی آدم اند مروی است از ابن
عباس رض که نام ابو الجان طارقوس بوده چون اولاد و احفاد او بر روی زمین بسیار شدند حق سبحانه
شریعتی بوی ارزانی فرمود همه موافق آن بطاعت الهی و اطاعت طارقوس مشغول بودند تا اینکه اکثر
مردوان ایشان تمرد و عصیان نمودند حضرت رب العزت بعد از التزام حجت اکثری را بعقوبات مولمه
گرفتار ساخته بعضی را که از سنن شریعت انحراف ننموده بودند امان داده از ایشان شخصی را
که جلیانیس نام داشت بر ایشان حاکم ساخته شریعتی جدید عطا فرمود چون مدتی برین گذشت
و جلیانیس سفر آخرت گزید طریق نافرمانی پیش گرفتند لاجرم حکم ایزد متعال بافنای شان نافذ گشت
و از نسل بقیه این طایفه که بواسطه استقامت بر جاده شریعت از قهر الهی امان یافتند شخصی موسوم
بجلیقا حاکم ایشان گشته بتعلیم احکام الهی پرداخت و بعد وی باز از طریق مستقیم منحرف شده
بسخط جبار منتقم گرفتار گردیدند و از صلحای شان که قلیلی باقی ماندند خلقی کثیر پیدا شده هاموس نامی
بر ایشان حاکم گردید و اکثری را براه راست آورد و بعد از ان اشرار بنی جان کفران نعمت آغاز کرده
و از احکام الهی عصیان ورزیدند لاجرم حکمت قادر مختار اقتضای تجدیدی کرده طایفه را از ملایکه

شحر سپرشان نافرد کرد و بعد تحارتیه بلقیه سیف در جزایر و خرابها متفرق گشتند و بعضی را که بسبب تمیز رسیده
بودند اسیر ساختند از انجمله ابلیس بود که با ملائکه باسمان عروج کرده میان ایشان نشو و نما یافت تا بمرتبه
معلم الملکوتی مشرف گشت چون مدتی برین گذشت بنی جان بسبب طول زمان کثرتی و شوکتی
پیدا کرده از جزایر بیرون آمده ربع مسکون را بتصرف آوردند و ابلیس بحکم سرشت نافرمان گردیده
با جمعی از ملائکه بر زمین آمد و بعضی را براه راست آورده اکثری را بقتل رسانید و خود را در امر حکومت
مستقل یافته لوای سلطنت افراخت و دعوای انا ولا غیری آغاز کرده جازم شد که اگر حق سبحانه
دیگری را امر خطیر سلطنت روی زمین تفویض فرماید خود در مقام ابا و انکار آید در اثنا و انحال ندای
انی جاعل فی الارض خلیفه بگوش جانیان رسید و امر خلافت با آدم علیه السلام مفوض گردید و ابلیس بسبب استکبار
از سجود تحیتش ملعون ابدی گشت تهتف بفتح التاء المثناة الفوقانیه الاولی بکسر الثانیه من الهتف آواز سخت کردن و بشارت دادن
السطوع ظاهر و بلند شدن خورشید الحق الواقعی کمراد از معنی سطوع انوار فی خلال حال مجوس و از کلم بشارت جنیان و اخبار یهود

عَمُوا وَصَمُّوا فَاِعلانُ البَشائِرِ لَم : تُسمَع وَبارِقَةُ الاِنذارِ لَم تُشَمِ
مِن بَعدِ ما اَخبَرَ الاَقوامَ كاهِنُهُم : بِاَنَّ دينَهُمُ المُعوَجَّ لَم يَقُمِ
وَبَعدَ ما عايَنوا فِي الاُفقِ مِن شُهُبٍ : مُنقَضَّةٍ وَفقَ ما فِي الاَرضِ مِن صَنَمِ

شد چشم کور و کر شدند کافران از انکه آشکارا کردن اخبار بشارت افزا آنها مسموع نشد و برق تخویفها
با ایشان مرئی نگردید و این کوری و کری بعد آگاهانیدن کاهن قوم بانهاست تحقیق دین ایشان را
که کج و باطل است هرگز ثباتی نماند و بعد مشاهده شعلهای آتش است باطراف آسمان که چنانچه
فرو می افتاد مطابق نگونسار افتادن بتان بر روی زمین الحاصل کافران قریش و مجوس و کفره
اهل کتاب که مجبول الشقاوت و حقد و حسد بودند با وجود استماع بشارات جنیان و اخبار کتب الهیه و اعلام
کاهنان هر قوم ببطلان عبادت اوثان و پرستش آتش و نسخ سایر ادیان و با وصف مشاهده آثار
و تزلزل ایوان و خمود نار و افتادن شهب آتش بار بر سر جنیان اشرار که برای استراق اخبار سماوی
بعالم علوی بسوی آسمان صعود میکردند و معاینه نگونسار شده افتادن بتان حقیقت نبوت آنسرور
صلی الله علیه و سلم را باور نکردند و هیچ وجه بسوی انوار هدایت راه نبرده دیده و دل بسته کور و کر شدند
و از عذاب الهی نترسیدند و منجمله اخبار کاهنان عرب یکی آنست که لهیب بن مالک لهبی میگوید که پیشا

کثرت شهب و بروق که تمام آسمان محیط شده سخت خائف و ترسناک گردیده نزد کاهنی که در فن
کهانت نظیری نداشت آمده این حال ظاهر کردم و از انجام کار پرسیدم او بسوی من دیده آهسته گوش کشیده اظهار کرد
که ای لهیب من بتو خبر صدق میدهم قسم بکعبه که ممنوع شد خبر سماوی از جنیان از انکه ملایکه آسمان از شعلهای
ناری سپر شده بسوی آسمان صعود کردن نمیدهند و آنهمه اهتمام و حراست بجهت تولد سروری است از بنی
هاشم که قتل کند ظالمان را و نصرت دهد مظلومان را و ظاهر کند دین حق را و مانع شود از پرستش بتان و نیز
بیهاو از سواد بن قارب منقول است که گفت که مرا آشنائی بود از جنیان که اخبار آینده بمن میرسانید
آنرا بمردم ظاهر می ساختم و بدین تقریب مرا بسیار فتوح میرسید روزی می آمده گفت که ممنوع شدم از اخبار
سماوی و شهب از آسمان می بارند زود برخیز و طلب کن راه هدایت که پیغمبری از قبیله لوی بن غالب
مبعوث شده و مردمان را بسوی خدا میخوانند و از بت پرستی و ضلالت باز می دارد چون سه روز متواتر
چنین اتفاق افتاد در دل من حب اسلام پیدا شده بعد چندی بمکه بحضور آن سرور صلی الله علیه وسلم رسیده
ایمان آورده ام و نیز روایت است از مازن طائی که گفت من نزد بتی بودم که آنرا ناجر میگفتند
ناگاه از شکمش آواز می آمد که ای مازن بشتاب سوی خیر و ترک کن عبادت بتان را که از سنگ تراشیده اند
مبعوث شده پیغمبری از قریش که مردمان را هدایت میرساند و از افعال شنیعه باز میدارد و نیز مروی است از امام همام
علی زین العابدین علیه و علی آبائه الصلواة والسلام که فرمود در مدینه منوره زنی کاهنه بود و یکی از جنیان
بر او عشق داشت و بازی همیشه میآمد چند روز آن جن نیامده روزی بصورت جانوری پرنده آمده بر دیوار نشست
آنزن او را شناخته گفت که ترا چه پیش آمده که از مدتی نیامده او گفت که حالا توقع آمدن مدار در مکه
پیغمبری مبعوث شده که بر ما زنا حرام ساخت و روایت کرده اند از عباس بن مرداس که گفت من نزد
بتی بودم مسمی بضمار ناگاه از شکمش فریاد برخاست که ای بنو سلیم ضمار هالک شد و ظفر یافتند اهل مسجد
اینک پیغمبری است از قریش که بعد ابن مریم وارث نبوت شده و از عبادت بتان منع میفرماید
پس من ضمار را سوخته برفاقت سه صد کس از قوم خود بحضور آن سرور صلی الله علیه وسلم آمده مشرف
بایمان شدم و نیز ابن عساکر نقل میکنند که مردی از بنی خثیم گفت که عرب حلال و حرام نمیدانستند و پرستش
بتان میکردند اگر احیانا باهم مناقشه رو میداد برای انفصال آن نزد بتان حاضر شده اخبار ازیشان مشهود
میشد بران عمل مینمودند روزی ما را باهم دیگر مناقشه افتاد حسب دستور به بتخانه رسیده ذبیحه کرده منتظر حکم

یعنی نشسته بودیم ناگاه از شکم بتی کلان شنیدم آواز آمد که ای مردمان آنچه بعقلی و نادانی است که قصه پیش
بتان می آرید اینک پیغمبری از بنی هاشم مبعوث شد که سردار جمله مخلوقات و عادلترین حاکمان است
و ظاهر سازد نور اسلام را و منع میکند از بد بتها شنیدن این آواز باهمه گرفتیم و این قصه نقل هر مجلس شد
و همچنین قصص بیشمار اند که بیهقی اکثری ازان در کتابی جمع کرده و در شب ولادت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم تخت ابلیس منکوس شد و بتان روی زمین نگونسار شدند چنانچه نقل است از عبدالمطلب که گفت در
شب ولادت آن سرور در کعبه بودم قریب بوقت سحر دیدم که کعبه مایل شد بمقام ابراهیم و بسجده رفت و از وی
آواز تکبیر آمد و بتان که پیرامون خانه کعبه بودند سرنگون شدند و بت کلان که آنرا هبل میگفتند بر رو افتاد
و از شکمش ندا آمد که زائید آمنه محمد را و فرود آمد بر وی سحاب رحمت و جماعتی از قریش راتبی بود که بر سر هر سال
نزد آن بت می آمدند و عیدی می ساختند شبی از شبها دیدند که آن بت از مقام خود جدا شده بر رو افتاد
آنرا گرفته بر جایش نهادند باز سرنگون شد و از شکمش آوازی آمد که متولد شد پیغمبر آخر الزمان و بلاد
از مغرب تا مشرق منور گردید و بتان عالم نگونسار شدند و ملوک روی زمین مرعوب گشتند

اللغات عمو بفتح العین المهملة وضم المیم من العمی نابینا شدن وصمو بفتح الصاد المهملة وضم المیم المشددة
من الصمم کر شدن الاعلان آشکار کردن البشایر جمع البشارت بمعنی مژده لم یسمع بضم الیاء المثناة التحتانیه
و فتح المیم من السمع شنیدن البارقة شمشیر و برق کما فی الصراح وفی القاموس البارقة السیوف الانذار بکسر الهمزة
ترسانیدن و قری فتحها التشم بضم التاء المثناة الفوقانیه و فتح الشین المعجمة من الشیم نگریستن الاخبار آگاهانیدن
الاقوام جمع قوم بمعنی گروه الکاهن کسیکه آگاه کند مردمان را از مغیبات بتعلیم جنیان و دعوی علم غیب نماید
دین کیش المعوج بضم المیم و سکون العین المهملة و فتح الواو و الجیم المشددة من الاعوجاج کج شدن لم یقم
بفتح الیاء المثناة التحتانیه و بضم القاف من القیام بر پا ماندن و ثبات ورزیدن عاینوا من المعاینه دیدن
الافق بضم الهمزة و سکون الفاء کناره آسمان الشهب بضم الشین المعجمة و الهاء جمع شهاب شعله آتش
المنقضة بضم المیم و سکون النون و فتح القاف و الضاد المعجمة المشددة من الانقضاض فرو افتادن الصنم بفتح
المهملة و النون بت ۵ حَتّٰی غَدَا عَنْ طَرِیْقِ الْوَحْیِ مُنْهَزِمٌ ؛ مِنَ الشَّیَاطِیْنِ
یَقْفُوْ اِثْرَ مُنْهَزِمٍ ؛ ترجمه این شعله های آتش فرود آینده بودند تا غایتیکه باز گشت
از آسمان گریزنده از مخبیان در حالتیکه میرفت یکی در پی دیگری گریزنده الحاصل از شدت رجم

ملایکه متعینین حراست و تتابع شهب بنحوی خلل در انتظام حال جنیان مسترق السمع راه یافت که از غایت
حیرت و سرگشتگی و نهایت اضطراب و ترسناکی یکی عقب دیگری میگریخت و راه آمد شد گم کرده بر خیال
هر یکی بالای دیگری می افتاد چنانچه از ابن عباس رض مروی است که شیاطین باراده دزدی احکام
الهی و جاسوسی اسرار عالم علوی بسوی آسمان صعود میکردند تا آن احکام و اسرار را بمردم رسانند
و اعمال ایشان را فاسد کنند و خود را نزد شان عالم الغیب و شریک تدبیرات الهیه وانمایند و از انها
نذور و ذبایح برای خود ستانند پس بتولد عیسی علیه السلام ملایکه متعینین حراست سوم حصهٔ آسمان را
از جهت خود محفوظ کرده رجم شیاطین بشعله های آتشین مینمودند و چون سرور عالم صلی الله علیه وسلم
متولد گردید تمام آسمان را حراست نمودند و از هر طرف شعله های نار بر سر آن اشرار که قصد استراق
اسرار الهیه و اظهار آن بکهنهٔ کفار داشتند میزدند و از جوش شعله ها می گریختند تا اینکه بعضی را آن شعله قتل میکند
و بعضی را میسوزاند و بعضی را نیز بعین میرسانند کما فی المواهب وغیره و آنکه از ظاهر آیه کریمه و لقد زینا السماء
الدنیا بمصابیح و جعلناها رجوما للشیاطین معلوم میشود که از کواکب رجم شیاطین واقع میگردد صورتش
بعضی مفسرین چنین نوشته اند که فرشتگان از شعلهٔ کواکب آتشی افروخته آنرا دنبال شیاطین
مسترق السمع می دوانند و از صعود باز می دارند اللغات عذا بمعنی رجع و آن از کاف وحی آسمان اراده کرده
همراه نزول احکام الهیه است الوحی سخن پوشیده و آن چهار قسم بوده اول خواب صادق که انچه الهام و دل در خواب معلوم میشد
بعینه بلا زیاده و نقصان بظهور میرسید دوم کلام الهی بلا واسطه ملک سوم بوساطت ملک چهارم القا بقلب رسول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
وقت اجتهاد و احکام چنانچه آیه کریمه لتحکم بین الناس بما اراک الله از ان خبر میدهد المنهزم بکسر الزاء
المعجمه من الانهزام گریختن لقفو من القفو رفتن یکی عقب دیگری الاثر بکسر الهمزه و سکون المثلثه
ای پی در آمدن یقال قفوت اثره ای ذهبت عقبه كأنهم هربا أبطال أبرهة

او عسكر بالحصى من راحتيه رمي . . نبذا به بعد تسبيح ببطنهما

نبذ المسبح من احشاء ملتقم . ترجمه گویا آن جنیان از روی گریختن چنانچه مردان
لشکر ابرهه پادشاه کفری از کفار قریش بودند که سنگریزه ها از هر دو کف مبارک آنسرور بران لشکر انداخته شد
انداخته شدن آن سنگریزه ها بعد تسبیح کردن آن درون دو کف آنحضرت مثل انداخته شدن یونس مسبح است گوا
از درون شکم ماهی فرو ریزنده روی الحاصل جنیان که از رجم ملائکه متعینین حراست آسمانی گریختند مشابه بودند بگریختن لشکریان ابرهه که برای انهدام خانه کعبه آمده بودند

بودند

وحق سبحانه بقدرت کامله خود جانوران کوچک ناتوان را بضعیف ترین سلاحها که سنگریزهای خورد باشد
بر آنها مسلط فرموده هلاک ساخت اگرچه شیاطین با لشکر ابرهه و سنگریزه‌ها را با شهب مناسبتی است
لیکن چونکه ملایکه را با مرغان مشابهتی نبوده لهذا ازان ترقی کرده میگوید بلکه آن جنیان شبیه اند بلشکر
کفار بدر و حنین که از رمی آن سرور سنگریزه‌های صغار رو بفرار نهادند و درین تشبیه مناسبت ملایکه با آن سرور
و شهب با سنگریزه‌ها که خاصیت آتش میداشتند و جنیان با لشکر کفار ظاهر است و بعد ازان میفرماید
که انداخته شدن آن سنگریزه‌ها که درون دو کف مبارک آنجناب تسبیح میکردند شبیه است بانداخته شدن
یونس تسبیح گو از درون ماهی و چونکه این هر دو فعل خارق عادت اند لهذا خالق اعجاز آفرین انرا نسبت
بخود کرده میفرماید و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و فنبذناه بالعراء و هو سقیم پس چنانچه بینداختن
یونس عم را از شکم ماهی باعث رفاهیت و حسن حال و صلاح مال قوم او گردید همچنان رمی سنگریزها
نبوی فوج اعدا موجب نجات اهل اسلام از دواهیه و دمار کفار و سبب مزید فرح و انقیاد مجاهدین اخیا گشته
اللغات الدت بفتحتین گرفتن الابطال بفتح الهمزه و سکون الموحده جمع بطل جوانمرد ابرهه بفتح الهمزه
والراء المهملة والهاء و سکون الموحده بن الاشرم الحبشی که از طرف نجاشی بادشاه حبش والی ملک یمن بود
چون آن مردم را دید که در موسم حج از اطراف و جوانب باندور و هدایا متوجه مکه معظمه میشوند از کمال نخوت
کفر بمقابله آن خانه در شهر صنعا ازسنگ رخام بنا کرده در و دیوار آنرا از زر و جواهر مرصع و مزین ساخته
نامش اقلیس نهاده طوایف مملکت خود را بطواف آنخانه تکلیف داد و آنصورت بر قریش و سایر ساکنین ملک
حجاز خیلی شاق آمد درین اثنا شخصی از بنی کنانه که بجاروب کشی و خدامت آنجا مامور بود شبی در آنخانه قضای
حاجت کرده فراری شد چون تجسس و تفحص کردند تحقیق پیوست که مردی از ساکنان مکه این حرکت نموده ابرهه
بمشاهده اینحال خشمی عظیم در دل پیدا شد خواست که در عوض آن هتک حرمت خانه کعبه نماید و در همین
اندیشه بود که قافله از ساکنان مکه متصل آنخانه فروکش گردند و بشب آتشیکه افروختند بسبب وزیدن باد تند
بآنخانه رسید و همه زیب و زینت را تیره و تار ساخت مردم قافله ترسیده رو بگریز نهادند و لیکن بعد تحقیق معلوم شد
که اینحرکت هم از اهل مکه بوقوع آمده ابرهه در کمال غضب آمده با فوج بسیار و دوازده زنجیر فیل
که یکی ازان محمود نام داشت و قوی تر و کلان تر فیلان بود متوجه هدم خانه کعبه گشت چونکه در وادی محسر
که نزدیک [illegible] رسید اهل مکه از ترس آن جبار رو بفرار نهادند مگر عبد المطلب تنها

در ملک اسید وار بد و نیغی بود و تضرع و زاری بجناب کبریا مینمود که ناگاه مرغان سبز رنگ از جانب دریا فوج
فوج فوج هجوم آورده بجانب لشکر ابرهه متوجه شدند و هر مرغ از ان مرغان سه سنگ برابر پایه ماش
یکی در منقار بود و دو در هر دو پنجه همراه داشت چون محاذی آن لشکر رسیدند آنها را رسان شده گریختند مخالف
دو پای بر گریزنده که می آمدند او را هلاک میساختند و خاصیت آن سنگ ریزها این بود که بهر سر که
میرسید از مقعدش می برآمد و درونه همه سوخته میشد آخر تمام لشکر را با فیلان و رئیسان پامال غضب
الهی ساختند مگر مردی از آنها نجات یافته باستعجال تمام متوجه جانب حبشه شد طائری بر سرش میرفت
تا اینکه بمجلس نجاشی رسیده صورت واقعه تمام بیان ساخت ناگاه آن طایر سنگی بر سرش رها کرده
او هم ملحق بیاران او ساخت و لفظ او در او عسکر برای تردید ست و امکان دارد بمعنی بل بود و مراد
از عسکر لشکر کفار ست روز جنگ حنین و قصه اش اینکه چون کفار یکبارگی حمله کرده تیرباران نمودند
و شیطان ندا کرد که رسول خدا کشته شد تفرقه در لشکر اسلام افتاد و همراه آن سرور صلی الله علیه وسلم
بجز معدودی چند از خواص اصحاب نماندند پس عباس رض که بلند آواز بوده بحکم آن سرور صحابه متفرقین را
خواند فی الحال همه از اطراف و جوانب بر لشکر کفار ریختند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم قدری سنگ ریزه
بدست مبارک گرفته شاهت الوجوه گویان بسوی لشکر کافران انداختند پس باقی نماند هیچ مشرکی
مگر اینکه در چشمان و بر رو و سوراخ بینی او سنگریزه رسیده آخر بمجرد وقوع آن فوج اعدا شکست
فاحش خورده بعضی رو بفرار نهادند و بعضی بقتل و اسیر درآمدند و جماعتیکه در لشکر هوازن بودند چنین
نقل کردند که چون آن سرور سنگریزها بجانب ما انداخت بچشمان هر یکی از ما سنگریزه رسید و تشنجی
در دلهای ما افتاد و هیبتی بر ما مستولی گردید و روز جنگ بدر هم چنین اثنای صفوف و گرمی هنگامه جنگ جناب
آنجناب مشتی از خاک و سنگریزه بر فوج کفره افگندند و هیچکس از آنها نماند که در چشم او نه افتاده باشد
کما رواه البخاری لکن انداختن آن بر دو دست و تسبیح کردن آن سنگریزها در کف مبارک در این
هر دو غزوه از روایتی ثبوت نرسیده اگرچه در مقام دیگر منقول ست از انس بن مالک رض که روزی
تسبیح کردند سنگریزها در دست شریف آن سرور چنانچه ما شنیدیم تسبیح آنها کما فی الشفاء وغیره و در شرح
شمایل مذکور ست که شاید آن سرور یکبار بدستی و بار دیگر از دست دیگر انداخته باشد یا بدستی گرفته از دست
دیگر افگنده و این از خصائص آنحضرت بود که هر سنگریزه که بدست مبارک میرسید تسبیح گفتی و شارح جندی

بغیر تصحیح نقل از کتابی گفته که آنجناب روزی بدر سنگریزه‌ها سی وادی از علی کرم الله وجهه طلبیدند
بحجره دیگر در دست مبارک رسیدند تسبیح گفتند و در شرح مجرد مسطور است که بمقتضای و ان من شیء الا یسبح
بحمده تسبیح کردن سنگریزه بالاسیما وقتیکه در کف آن سرور بود بعید نیست اما استماع آن از گوش
عارفی باید که حریف نوش جام محمدی باشد شیخ ابوعثمان مغربی میفرماید که تمام مکونات باختلاف لغات
تسبیح الهی میگویند لکن آنرا بجز عالم ربانی که گوش دلش کشاده است نمی‌شنود و شیخ اکبر رضی الله عنه در فتوحات
فرموده که ما شنیدیم از سنگی که بزبان قال ذکر لا اله الا الله میگفت و هر ذره را از ذرات موجودات
زبانی است که بدان تسبیح حق جل مجده میکنند و ازین است که زبان حصاة در دست مبارک سرور عالم
صلی الله علیه وسلم تسبیح میگفت الحصی بفتح الحاء و الصاد المهملتین سنگریزه الراحة کف دست رمی بفتح
الراء المهملة وکسر المیم وسکون الیاء المثناة التحتانیة لضرورة الشعر من الرمی انداختن النبذ بفتح النون
وسکون الموحدة وبالذال المعجمة انداختن است التسبیح تنزیه از نقایص و عیوب و مراد از تسبیح یونس علیه السلام
که چون او را حق سبحانه برای هدایت اهل نینوی که از بلاد موصل است مبعوث ساخت او مدت مدید
آنها را بدین موسی علیه السلام دعوت کرد هیچ فائده بران مترتب نشد و همچنان بر کفر و ضلالت اصرار نمودند
و او را اذیت ما لا یطاق دادند آخر وی علیه السلام تنگ آمده در حق شان دعا بحلول عذاب کرد و بعد مشاهده
آثار اجابت قوم را از ان مطلع ساخته از شهر با اهل و عیال خود بیرون رفت حق جل مجده قدری از سموم
دوزخ بسوی شان متوجه ساخت اهالی شهر معاینه آن هراسیده متحیر گشته از افعال خود با ندم و پشیمان
شده هر چند که یونس علیه السلام را طلبیدند تا بوی ایمان آرند نیافتند آخر همه با در جائی مجتمع گشته بتضرع و زاری
و گریه و بیقراری در جناب باری جلت قدرته اشتغال نمودند و سر بسجود نهاده عرض کردند که بار خدایا
از کفر توبه کردیم و بسخن یونس علیه السلام که فرستاده تو بود ایمان آوردیم حق سبحانه وقت عصر دهم محرم
عذاب از ایشان مرفوع ساخت همه خوشوقت شده داخل شهر گردیده هرکاره‌ها جابجا روانه کردند
تا خبری از یونس علیه السلام آرند و چونکه وی علیه السلام را خبر رفع عذاب از قوم بیشتر رسیده بود متصور اینکه اگر
بشهر روم مرا تکذیب کنند از کمال تنگدلی بی انتظار وحی متوجه ملک روم شده مورد عتاب الهی گشت
پس اول رفیقان و نوکران از وی جدا شدند بعد از ان زن و دو فرزند که باقی بودند هم با او نماندند
آنحضرت تن تنها بر لب دریا روم رسیده دید که جهازی مستعد روانگی است بران سوار شده روانه شد

ناگاه بادی تند مرسول خاست و موجهای سخت آمدن گرفت و جهاز از رفتن بند شد ناخدا گفت
من تجربه کرده ام اگر بنده از خداوند خود گریخته بر کشتی نشیند همچنین رو میدهد معلوم نیست که درینجا
آن کدام است یونس علیه السلام گفت که آن منم مرا دست و پا بسته بدریا اندازید تا تمام مردم نجات یابند
ناخدا و دیگر کسان ابای شدید کرده بقرعه انداختن متفق شدند سه بار که قرعه انداختند بنام یونس علیه السلام
افتاد ناچار آنجناب را بدریا انداختند و جهاز روان شد اتفاقاً یک ماهی کلان که منتظر لقمه بود بمجرد یکه او
بدریا افتاد ماهی او را لقمه کرد لیکن حکم الهی رسید که این طعمه تو نساخته ام بلکه شکم ترا زندان او گردانیده ام
باید که او را الم نرسد و حفاظت کنی ماهی آنحضرت را در شکم خود گرفته سیر میکرد تا آنکه از دریای روم در بطایح
رسید و از آنجا بدجله افتاد و بعد چهل روز بحکم قادر متعال بر کنار شاطی دجله انداخت و یونس علیه السلام تمام مدت
در شکم ماهی تسبیح لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین میگفت و چونکه بدن مبارکش بسبب
گرمی شکم ماهی نرم شده بود و طاقت آن نداشت که مگس بالش بران نشیند و قدرت برخاستن
نبود که تلاش قوت نماید حق سبحانه درخت کدو رویانید که برگهایش بمنزله پوشش شدند و ماده آهو را
برای شیر دادن مسخر ساخت و بعد چندی مدت چون قوت فی الجمله پیدا شد و مزاج و بدن بحالت اصلی آمد بحکم الهی باز بسوی شهر نینوی واپس شد و بتعلیم اهالی آن
مامور گردید و اثنای راه زن و فرزندان را دریافت و بعد رسیدن بسرحد ملک بادشاه و اهل شهر خبر تشریف آوری وی شنیده
نزله استقبال نمودند و بکمال تعظیم و تکریم بشهر آوردند و در اتباع و انقیاد وی گذرانیدند تا اینکه عمر بانجام رسانید قالت الملقب بلسان الغیب من القصیدة البرده
جاءت لدعوته الاشجار ساجدة ۞ تمشی الیه علی ساق بلا
قدم ۞ کانما سطرت سطرا لما کتبت ۞ فروعها من بدیع الخط فی اللقم ۞ ترجمه آمدند وقت خواندن
آنسرور درختان سجده کنان و رفتند بسوی نبی صلی الله علیه وسلم بر تنه خود یا بدون قدم گویا که خطی
مستقیم کشیده شد درختان وقتیکه نوشتند بشاخهای آن خطی نو پیدا در وسط راه ملا محمود در شرح خود
گفته که این اشاره است بسوی حکایتیکه مروی است از ثقات که بر زمین نقش لا اله الا الله محمد
رسول الله پیدا شده بود والله تعالی اعلم بالصواب الحاصل درختان بدعوت آنجناب زمین شگافته
افتان و خیزان حاضر شده ادای شهادت رسالت کردند و همچنان راست آمدند گویا خطی مستقیم
بطرز عجیب در اثنای راه از شاخهای خود بر زمین کشیدند چنانچه حاکم در مستدرک از ابن عمر روایت آورده
که گفت روزی در حالت سفر بادیه نشینی بحضور آنسرور آمد آنجناب او را دعوت اسلام کرده او طالب معجزه شد

آنحضرت خواند درختی را از درختان وادی پس آن درخت زمین را شگافته بکمال ادب راستی آمده بحضور
ایستاد و بعد ادای سلام سه بار کلمه شهادت گفت و باز بحکم والا بسوی نشست خود رجوع کرد و همچنین از ابن
عباس مع بریده اسلمی رض نیز مروی است و عبد الله بن مسعود رض گفته که جنیان از آنحضرت معجزه طلبیدند
پس خواند آنحضرت درختی را از درختان وادی تا اینکه آمد بکمال ادب ایستاده شهادت بصدق نبوتش ادا
نمود و دارمی از انس بن مالک رض روایت کرده که روز جنگ احد جبرئیل عم نظر کرد بدرختی و گفت یا محمد بخوان
این را تا شهادت رسالت تو دهد پس خواند آنسرور آن درخت را تا اینکه زمین را شگافته [illegible]
آمده ایستاد و بعد ادای شهادت رخصت انصراف یافته بجای خود رفت و از جابر بن عبد الله و اسامه بن زید
رض مروی است که در بعضی غزوه با آنحضرت برای قضای حاجت رفت و ندید چیزی را که بدان استتار
نماید پس خواند دو درختان وادی را تا اینکه دو درخت آمده بایکدیگر ملصق شدند و آنجناب میان آن نشست
و بعد فراغ التفات کرد که بجای خود بروید پس رفتند ؎ نخل که بودش بزمین سخت پای ؞ جست بفرموده احمد ز جای
کرد بهر سو که تو خواندی خرام ؞ ساخت بهر جا که تو گفتی مقام ؞ و این معجزه مشتمل است بر چند
معجزه اول فهم خطاب دوم مشی مثل انسان سوم ادای شهادت بلسان قال سبحان الله چگونه
حال اشجار که شعوری بمنافع و مضار ندارند بحضور پیغمبر جلیل القدر این باشد وای صد وای بر حال
کسانیکه با وجود عقل و هوش و چشم و گوش در ضلالت و بطالت گرفتار باشند و اصلا رو بدرگاه
عالم پناه سید الابرار نیارند و امر و نواهی او را بمقدار جوی نشمارند اللغات الدعوة بفتح الدال
المهملة خواندن الاشجار جمع شجر و آن درختی را گویند که تنه دارد و مشتی من المشی رفتن الساق
بمعنی تنه درخت است السطر بفتحتین صف زدن و خط راست کشیدن کما فی الصحاح
جمع فرع شاخ البدیع چیزی نو پیدا اللقم بفتحتین وسط الطریق بجای اللقم [illegible] مثل الغمامة انّی سار سائرة
تقیه حرّ وطیس للهجیر حمی ترجمه آمدن اشجار مانند ابر پاره ایست سیر کننده هرجا که آنسرور
سیر میکرد در حالیکه نگاه میداشت این ابر آنحضرت را از گرمی تنور هوا که هنگام نیمروز بسیار گرم
میباشد الحاصل آمدن اشجار در اعجاز مانند ابر پاره ایست که آنحضرت را از تابش آفتاب وقت
سیر نگاه میداشت و همچو سائبان بر سر مبارک سایه میکرد چنانچه سیوطی رح در خصایص آورده که ابر
سایه مینمود بر سر آنسرور وقت سیر در گرمی آفتاب و همچنین میل میکردند بسوی سواری آنحضرت

شاخهای درخت چون خود یکی آن میشد و آنکه نعیم از ابن عباس رضی روایت کرده که حلیمه مرضعه آنجناب
نمیخواست که او را از خود جدا سازد روزی با خواهر رضاعی خود بهنگام نصف النهار بسوی صحرا بیرون
آمد حلیمه برای طلب آنحضرت رفته از دختر گفت که چرا او را درین گرما بیرون آورده او گفت که ای
مادر برادرم از گرمی آفتاب محفوظ است دیدم ابر پاره را که بر سرش همچو سایبان بود و قتیکه او می ایستاد
می ایستاد و چنین سیر سایه میشد تا آنکه بهیقی مروی است که چون آنسرور با ابوطالب بسوی شام
سفر کرده بشهر بصری رسید بحیرا راهب از صومعه خود دید که ابر پاره بر سر قافله قریش سایه افگنده همراه
شان می آید پس جماعت منزل کرده در سایه درختیکه قریب صومعه بود فرود آمدند و آنحضرت در
سایه جائی نیافته در آفتاب نشست پس میل کردند شاخهای درخت بسوی آنجناب و بر سرش
سایه افگندند و ابر بالای درخت آمده استاد و بحیرا از علمای نصاری بوده و در توریة و انجیل و دیگر
کتب سماویه علامات پیغمبر آخر الزمان خوانده بود مشاهده این حال متحیر شده قریش را ضیافت کرده
بعد صحبت طلبید ابوطالب آنحضرت را برای محافظت سامان گذاشته با جماعت آمد بحیرا دید که ابر پاره بجا
بر سر آنحضرت ایستاده است پس طلب کرد آنجناب را و دید که ابر بر سر مبارکش سایه کرده می آمد و بر هر شجر
و حجر که عبور کرده اند آواز السلام علیک یا رسول الله می آمد پس بترحیب پیش آمده استفسار
احوال کرده میان دو شانه مبارک مهر نبوت را دیده بوسید و مشرف بایمان شده بابی طالب وصیت کرد
که این فرزند را بشام مبر که یهود و نصاری دشمن او یند و این پیغمبر آخر الزمان است که موسی و عیسی
علیهم السلام بظهورش بشارت داده اند و دین او ناسخ همه ادیان خواهد بود ابوطالب آنسرور را با تجارت یکبار گردانید اللغات
اللغامه بفتح الغین المعجمه ابر سار من السیر رفتن لقیه من الوقایة نگاه داشتن الحر بفتح الحاء و تشدید
الراء المهملتین گرمی الوطیس بفتح الواو وکسر الطاء المهملة تنور گرم الهجیر بفتح الهاء وکسر الجیم نصف نهار
که وقت اشتداد حرارت است حمی بفتح الحاء المهملة وکسر المیم وسکون الیاء المثناة التحتانیه لغزوة
الشمس الحی سخت گرم شدن اقسمت بالقمر المنشق ان له من قلبه
فنسبة مبرورة القسم ترجمه سوگند میخورم بقمر شگافته شده که تحقیق آنرا از دل آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ارتباطی است که راست کرده شد قسم بآن ارتباط الحاصل سوگند میخورم بماه که
انشقاق آن بانگشت مبارک آنسرور واقع شده که آن قمر منشق را مناسبتی است خاص با دل مقدس آنحضرت

هر که میان مناسبت سوگند خورده است گو باشد و آن نسبت بچند وجه متحقق است اول در انشقاق
والتیام که بیانش عنقریب می آید دوم در صفا و نزاهت و اشراق سوم در افاضه باب نور
و استفاضه انوار عالی پس چنانکه قلب شریف استفاضه انوار و اسرار از ذات ذو الجلال کرده
بر قلوب مظلمه افاضه نور هدایت میفرماید همچنان قمر از آفتاب استفاضه نور نموده شب تیره و تار را
ضیائی می بخشد چهارم تدریج در ترقی بذروه کمالات پنجم سرعت در قطع منازل و مقامات و قسم لیکن
حق سبحانه اگرچه جائز است کما فی التحریر شرح المنار و الکافی اما ایفای آن واجب نیست و حنث موجب
اثم و کفاره نمیشود بلکه بمنزله حروف مؤکده است که فایده تحقق و ثبوت می بخشد بخلاف قسم بحق
عز و جل که حنث آن مستوجب کفاره و اثم است و معجزه شق قمر را جمع کثیر از صحابه روایت کرده اند
و علامه سبکی در شرح مختصر الاصول گفته که حدیث انشقاق متواتر المعنی است و در کتب صحاح
بطرق متعدده مروی شده که شک و شبهه را در آن اصلا دخل نیست و مفسران اجماع دارند که در آیه
کریمه اقتربت الساعة وانشق القمر همین انشقاق مراد است بدلیل وان یروا آیة یعرضوا و یقولوا
سحر مستمر و در صحیحین مروی است از عبد الله بن مسعود رض در مکه ابوجهل و دیگر کافران قریش
از رسول خدا صلی الله علیه وسلم این معجزه طلب کردند پس بمجرد یکه آنحضرت بسوی قمر اشاره
بانگشت مبارک کرد دو پاره گردید و دیدند جبل حرا را در میان آن و گفتند کافران بمشاهده آن که
تا حال سحر محمد بر زمین بود الحال بآسمان هم محیط شد و سحر مستمر گردید و بعضی مقلدان فلاسفه که قلب
شان معمور بنور ایمان نیست در خرق والتیام اجرام سماویه کلامی دارند و نمیدانند که چنانکه حق جل
مجده بقدرت کامله خود آنرا پیدا کرده و بی ستون قیام بخشیده بنفس خود در ساخت همچنان
قدرت خرق والتیام آن نیز دارد و آنکه ملاحده میگویند که اگر این معجزه واقع شدی همه خواص و عوام
دیدندی و ارباب تواریخ بتواتر نقل کردندی جوابش اینکه آن در شب از یک لحظه بیش نبود
و آن وقت وقت خواب است علاوه اینکه مشاهده آن نمیشود مگر کسانی را که متصدی دیدن
باشند و مستبعد است که همه نظر بر قمر دوزند و نیز تواند که قمر در آن شب در بعضی منازل باشد
که به بعضی ظاهر شده و بعضی را ظاهر نگردیده چنانچه خسوف را بعضی از اهل بلاد می یابند و بعضی
نمی یابند یا اینکه در روایات آمده که مسافران از نواح که در آن زمان رسیدند ایشان خبر دادند

وبسلطی حاکم ملیبار چون خبر این معجزه بزبانی بعضی تجار عرب رسید اگفت که اگر در دفتر روزنامچهٔ آبائی
من اینواقعه نوشته باشند تصدیق نبوت کرده ایمان آرم چون آنرا برآورده ملاحظه کردند نوشته بود
که فلان تاریخ بعضی معتبرین اهل ملیبار ماهتاب را دوپاره دیده بمجرد معاینهٔ آن مشرف بایمان شد
وشق قلب آنسرور صلی الله علیه وسلم سه بار واقع شد اول در عمر شش سالگی که جماعتی از محدثین آنرا
نقل کرده اند ابن عساکر از حدیث شداد بن اوس رض آورده که فرمود رسول خدا علیه الصلوة والسلام
بودم با همسالان خود از کودکان در وادی ناگاه سه کس که در دست یکی ابریق نقره پر از برف بود در
دست دیگر طشتی از زمرد بوده نمودار شدند بمجرد دیدن مرا گرفتند طفلان گریختند پس یکی از ان مرا بزمین
خوابانیده از ما بین مفرق صدر تا منتهای عانه شگافته احشاء شکم بیرون آورده بآن برف شسته بجای
آن نهاد و دیگری بجانب دست خود را درون انداخته قلب را بیرون آورده از وی مضغهٔ سیاه
برآورده بر زمین انداخته گفت که این نصیب شیطان است و آنرا چیزی پرساخته بران مهر
از خاتم نور کرده بمقام آن نهاد پس مملو شد دل من از نور نبوت و حکمت و هنوز سردی و خنکی آن در
عروق و مفاصل خود می یابم و انس بن مالک رض میگوید که دیدم بر سینه و شکم مبارک آنسرور
نقش و نشان آن التیام مثل خط دراز باریک و درین شق حکمت این است که آنسرور از
سن صبا موصوف باوصاف کمال و معصوم از وساوس شیطان و دوم حین قرب زمان بعثت
که شیخ ابونعیم در دلایل نقل کرده و درین شق حکمت زیادت کرامت است تا دل اقدس از تعلق
بما سوی الله طاهر گردد و قوی شود در تحمل اثقال وحی سوم در شب معراج که در صحیحین مرویست
تا دل اقدس قوت سیر عالم ملکوت بهم رساند و طاقت معاینهٔ تجلیات مدهشه و انوار متلالیه پیدا کند
و لهذا چونکه این آراستگی موسی را هم میسر نشد رویت حق جل مجده حاصل نگردید موسی سفری
جز حرم طور نکرده عیسی سفری کرد ولی دور نکرده قربان مسافری که در خلوت عرش با کفش
و مصارفت کسی شور نکرده الفلقات اطلاق قمر بفتحتین برماه از شب چهاردهم تا آخر شهرست و ماسبق
آنرا هلال میگویند المنشق بضم المیم و سکون النون و فتح الشین المعجمه و تشدید القاف من الانشقاق
شگافته شدن النسبة بکسر النون پیوند المبرورة من البر راست شدن القسم بفتحتین سوگند

وَمَا حَوَى الْغَارُ مِنْ خَيْرٍ وَمِنْ كَرَمٍ + وَكُلُّ طَرْفٍ مِنَ الْكُفَّارِ عَنْهُ عَمِي + فَالصِّدْقُ فِي الْغَارِ

وَالتَّقَيٰ فِی الْغَارِ کَرِيْمًا وَهُمْ يَقُوْلُوْنَ مَا بِالْغَارِ مِنْ اَحَدٍ + ظَلُّوْا الْحَمَامَ وَظَلُّوْا الْعَنْکَبُوْتَ عَلٰی
خَيْرِ الْبَرِيَّةِ لَمْ تَنْسِجْ وَلَمْ تَحُمْ ترجمه سوگند میخورم باچه که آنرا غار فراهم آورده از خیر و کرم
در حالیکه بر چشمی از کافران از ان نابینا بود پس صدق و صدیق در غار انس گرفتند بچیزے
بغیر خدا و کافران گفتند که در غار هیچ کسے نیست و سبب بدین این بود که گمان کردند کبوتر را
و گمان بردند عنکبوت را که عنکبوت بر بهترین مخلوقات نه تنیده و کبوتر گرد وے نگشته الحاصل
سوگند میخورم بذات پاک بهتر و انبیا صاحب خیر و کرم شفیع الامم چیل اینکه بحکم خدا در غار جبل ثور آوان هجرت از مکه
معظمه در آمده و کافران با وجود دیدن دیگر اشیا از معاینه وی نابینا شدند و او را که در عصمت الهی
بوده دیدن نتوانستند پس آنسرور که منبع صدق و راستی است و صدیق که بجوش طلب
معجزه تصدیق کرد قلب خود را بچیزے متعلق نساختند سوای خدا و انس نگرفتند بگوشه از غار بحیث
اعدا بلکه ایقان علانیه در غار بودند که اگر کفار بسوی قدمهای خود میدیدند نظر بر ایشان افتادی لکن
چونکه حق سبحانه حافظ و ناصر حبیب خود است بصر آن بی بصران را از دیدن شان باز داشت
چنانچه آن فجار بر در غار مقابل آنسرور و صاحب چابین شان ایستاده میگفتند که درینجا کسی نظر نمی آید
اینکه کبوتران در دختران دربن غار بیضه ها نهاده اند و عنکبوت بران تارها تنیده اگر کسی در آمدے
البته آن بیضه ها شکستی و تارها گسستی و این هجرت و اختفا محض برای اظهار بعضی معجزات و تحصیل بعضے
از کمالات بوده و الا چه امکان داشت که آن سید الابرار محبوب قادر مختار از غیر وی جل مجده خایف
و ترسناک گردیده بر سبیل اختفا هجرت نماید و چونکه اعتماد کلی بر حفظ و حمایت الهی و اطمینان قلب
کما هی داشت بنابران هرگز بفکر حال خود نپرداخت و خود را مخفی
از نظر آن اشرار نساخت بلکه چون صدیق گفت که اینها ما را می بینند فرمود چه خیال میکنی مغفرت را
در حق آن دو کس که حق سبحانه ثالث ایشان است پس ناظم رح بلفظ الم بریابه بعضی اشاره میکند
و قصه هجرت اینست که چون بعد اسلام گروهی از قبیله خزرج ساکنین مدینه و توجه شان بدیار خود
بعضی صحابه عظام را مثل عمر بن الخطاب رض و حمزه بن عبد المطلب رض و عثمان رض و طلحه رض و زید بن حارثه رض
و عمار رض و ابن مسعود رض و بلال رض و غیرهم رض اجازت هجرت بسوی مدینه داده خود منتظر حکم الهی بود
بجز امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رض و علی کرم الله وجهه کسی از اعیان صحابه در مکه معظمه با آن سرور صلی الله علیه وسلم نماند مشرکان مساوی

ترقی و کمال و اسباب انتظام مصالح احوال احساس کرده از ارتحال صحابه بجانب مدینه استدلال کردند که
آنحضرت نیز عنقریب ازینجا خواهد بر آمد بنابران روی مشاورت و عناد در امضای مهم شر و فساد
آوردند و سرگروه آن ملاعین دران ایام ابوجهل لعین بود و شیاطین دیگر با وی یار شدند
و ابلیس تلبیس نیز بصورت پیر نجدی آمده شریک حال شان گردید بعضی مصلحت در اخراج
دیدند و بعضی در حبس و حجر و بعضی در قتل و هلاک و ابوجهل گفت هر کس ازینجا قبیله پیدا باید کرد
تا یکبارگی شمشیر بازنند بنی هاشم را طلب قصاص از قبایل متفرقه دشوار خواهد شد پس پیر نجدی
آنهمه آذرا تحسین نمود و رای ابوجهل را پسندید درین اثنا جبرئیل عزم آنحضرت را ازینحال آگاه
کرده فرمان هجرت رسانید آنسرور اراده بر آمدن ازینجا نموده علی کرم الله وجهه را فرمود که امشب در
خوابگاه من خواب کن تا مشرکان در مقام اشتباه در آمده از حقیقت حال آگاه نشوند و اصل
باعث بر گذاشتن علی رد ودائع کفار قریش بود که باعتقاد امانت و دیانت پیش آن جناب
میگذاشتند پس خواب کرد علی در خوابگاه مبارک و پوشید خود را در چادر خاص وی و آنسرور ردا
بر سر پیچیده از درون خانه بر آمده یسین را تا فهم لا یبصرون خوانده کفی از خاک برروی مشرکان انداخت
و از پیش ایشان علانیه مرور فرمود و گویند که آن خاک بر سر کسیکه رسیده روز بدر مقتول گردید
قبضه ریگی که فشاندی زکفت شد بصر بی بصر انش هدف سر صفت نور بصر الکفیل بود که
در نظر خصم میل بود درین اثنا شخصی بجماعه کفار نگونسار آمده گفت که اینجا چه استاده اید محمد از پیش
شما رفت ابوجهل و کافه مشرکان خاک ندامت بر سر بیخته وقت صباح علی را دیده گفتند که صاحب تو
کجاست او گفت الله اعلم بحال رسوله پس آنحضرت بخانهٔ ابوبکر صدیق آمد او را بامر هجرت خبر داد
و بمصاحبت او درین سفر مبشر نمود ابوبکر از شادی در گریه شده دو شتر را که از مدتی پرورده بود
پیش آورد آنجناب یکی را که جدعا نام داشت برای خود پسندید و عبد الله بن اریقط را که در کار
رهبری ماهر و بحفظ اسرار مشهور بود اجیر گرفته بست و هفتم صفر روز دوشنبه شبا شب از راه
دریچه که در پشت خانهٔ ابوبکر بود بسوی غار جبل ثور روان شد چون بدر غار رسیدند نخست ابوبکر
اندرون آن در آمده سوراخها را بپارهای چادر خود مسدود ساخته آنسرور را در غار در آورده در سوراخ
که باقی مانده بود پای خود انداخته نشست و آنجناب سر بر زانوی او نهاده بخواب رفت ماری پای او را

میگزیدند او بلی ابنا اینکه مبادا آنحضرت از خواب بیدار گردد هم نیز دو جنبشی نمیکرد آخر از کمال بیتابی
سرکه داشت اشکی وی برروی شریف چکیده او بیدار شده استفسار حال فرمود ابوبکر از گزیدن مار
مطلع ساخت آنحضرت دست مبارک برجای گزیدگی فرود آورده آب دهن بران مالیده فی الفور
الم آن مندفع گردید و بعد در آمدن در غار حق سبحانه درختهای مغیلان بر در غار رویانیده جفتی از
کبوتران وحشی فرستاد تا آنجا آشیانه سازد و بهمان شب بیضه نهد و عنکبوت را فرمود که بران تار ها
تند و در مواهب از مسند بزار آورده که کبوتران حرم از نسل آن جفت کبوتر اند که ببرکت دعای
آنحضرت تا روز قیامت از اصطیاد و استهلاک محفوظ خواهند بود و در حدیث از کشتن عنکبوت
نهی آمده پس کافران بمعاینهٔ آن گفتند که اگر کسی درین غار آمدی بیضهٔ کبوتر شکستی و خانهٔ عنکبوت
ویران گشتی و این درختان پیش از زمان عمر محمد اینجا رسته اند با وجود آن حزم داشتند که آن
سرور درین غار است و از اینجا گذشته پس بعد مکث در غار تا سه شب عبد الله اجیر بر دو شتر را
بر در غار آورده عامر بن فهیره مولی ابوبکر رض نیز آمد آنجناب بر قصوا سوار شده ابوبکر رض را ردیف ساخته
و عبد الله و عامر بر شتری دیگر سوار شده راه سواحل پیش گرفتند و بروز دوشنبه دوازدهم ماه
ربیع الاول در حوالی مدینهٔ طیبه رسیدند انصار جان نثار که چشم براه بودند پیش آمده بالقوس
خود با خطاب کرده مضمون این اشعار سرائیدند ؎ اینجا بیا که مهبط اسرار ایزدی است اینجا
بیا که مشرق نور محمدی است ٭ اینجا بیا که نور یقین جلوه میکند ٭ خوش وقت آنکسی که بدین [illegible]
اینجا نزول مائدهٔ عیش دایم است ٭ اینجا وصول فائدهٔ فیض سرمدی است ٭ ای در حجاب ظلمت
شک اینطرف بیا ٭ تا بنگری بچشم که دین دین احمدی است ٭ تا اینکه اول نزول برکت
شمول در منازل بنی عمرو بن عوف واقعشد بعد از آن روز جمعه از آنجا رخت رحلت بربسته
در باطن مدینه بخانهٔ ابوایوب انصاری نزول اجلال فرمود و در اثنای راه بسا معجزات بوقوع
آمدند که در کتب حدیث بتفصیل مذکور اند و این آشیانه ساختن کبوتران و تنیدن عنکبوت
اشد و اقوی است در حفظ الهی از تحصن بتحفظ بجبال عالی و نزدیک معنا عنه جنابیم [illegible] تا لیمگوید اللغات
حوی بفتح الطاء المهملة و الواو الجاریة فراهم آورده غار شکاف کوه و مراد از آن جبل ثور است که قریب مکه معظمه
واقعشده الطرف بفتح الطاء و سکون الراء المهملتین چشم کما فی الصحاح عمی بفتح العین المهملة

وکسر المیم وسکون الیاء المثناة التحتانیة لضرورة الشعر من العمی نابینا شدن الصدق راستی
و آن از اسماء آنسرورست صلی اللہ علیہ وسلم کہ از کمال صدق گویا عین آن گشتہ کما فی المواہب
والصدیق بکسر الصاد والدال المشددہ المهملتین کثیر الصدق صیغۂ مبالغہ لقب امیر المومنین ابوبکر
بن ابی قحافہ است رض وصاحب الحجر قد از حکیم بن سعد آوردہ کہ گفت شنیدم از علی کرم اللہ وجہہ
کہ تسمیہ صدیق کہ این لقب وی از آسمان نازل شدہ لم یریا در اشتقاق این لفظ اختلاف است
بعضی بیاء مهملہ مکسورہ مشتق از ریم اجوف یائی بمعنی از جای خود قرار رفتن میگیرند لبعضی هر دو جا
خود فرار رفتند و ثابت قدم ماندند لکن در ینصورت لم یریا بر وزن لم یبیعا می باید وهیچ قاعدہ مقتضی
حذف یا نیست وبعضی لم یریا بضم الیاء المثناة التحتانیة وفتح الراء المهملہ خواندہ مشتق از روم اجوف
واوی بمعنی طلب کردن میگویند ودر ینصورت نیز می باید کہ لم یروما مثل لم یقولا باشد از انکہ
برای حذف الف وجهی نیست تشابہ التصحیف لم یریا بصیغہ مجهول من الروئیہ بمعنی دیدہ نشدند
خلاف روایت است از ناظر ریح وصواب نیست کہ لم یریا بفتح الیاء المثناة التحتانیة والراء المهملہ مشتق
از ریم بکسورہ الهمزہ باشد وآن در قاموس بمعنی انس گرفتن آمدہ وحاصلش لم یرئیا بود کہ بقاعدہ
تسهیل همزہ محذوف شدہ اللام لفتح الهمزہ وکسر الراء المهملہ بمعنی هیچ یکی الحمام بفتح الحاء المهملہ
وتخفیف المیم کبوتر العنکبوت بفتح العین المهملہ جانوری است کہ بر سقف خانها تارمی تند وآنرا
در فارسی تارتنہ میگویند لم تنسج بفتح التاء المثناة الفوقانیة وسکون النون وضم السین وکسر آنها
من النسج بافتن لم تحم بضم الحاء المهملہ الحوم گرد چیزے گردیدن وَقَایَةُ اللّٰهِ اَغْنَتْ مِنْ
مُضَاعَفَةٍ مِنَ الدُّرُوْعِ وَعَنْ عَالٍ مِّنَ الْاُطُمِ ترجمہ محافظت الٰہی بے نیاز
کردانید از زرہ های دوکان حلقہ یافتہ شدہ واز قلعہ های بلند سنگین الحاصل آنسرور برای
دفع شر اعدا محتاج بپوشیدن زرہ ها ودر آمدن در حصار قلعہ های سنگین نیست بلکہ حق سبحانہ اورا
بتار عنکبوت کہ اوهن البیوت است از کید دشمنان نگاهداشت شیخ عارف عبد الحق دهلوی رحمہ میگوید
کہ چون بارادۂ زیارت جبل ثور رفتہ بر در غار رسیدم بی اختیار اینخیال گریبان حال گرفت کہ سبحان اللہ
وقتی بود کہ ان سید البشر ابر عرش معلی برای ارادت آیات کبری بردند ودیگر وقت این است کہ بطریق
حشرات زمین در غار در آوردند مقارن اینخیال الهام شد کہ در شهود ذات تفاوت نبود تفاوت در شهود

صفات نباشد و نشود ذات ملکی ست هر جا که بود اللغات الوقایة بکسر الواو نگاهداشتن رخت پناه آن شی
من الاغنا و بے نیاز گردانیدن المضاعفة بفتح العین المهملة طلقه بر حلقه بافتن زره یا یکی را
بالاے دیگرے پوشیدن الدروع بفتحتین جمع درع بمعنی زره الاطم بفتحتین حصار سنگین

ما سامنی الدهر ضیما و استجرت به ۔ الا و نلت جوارا منه لم یضم

ترجمه اذیت نرسانید مرا زمانه از روی ستم و طلب امان نکردم از آنسرور مگر اینکه یافتم امان کثیر
از وی که بسبب آن هرگز جور و ستم کرده نشود بر من الحاصل هیچ مکروهی از مکاره روزگار
و هیچ مصیبتی از مصائب زمانه غدار بمن نرسد وقتیکه التجا و استغاثه بدرگاه عالم پناه سرور عالم
صلی الله علیه وسلم کنم و کشف انده و غم از حضرت ذو الجلال بتوسل او خواهم و استعانت و استمداد
بانجناب در حالت حیات و در عالم برزخ و عرصات قیامت باخبار صحیحه و آثار صریحه ثابت و متحقق است
امادر حالت حیات مشهور و معروف است چنانچه ترمذی روایت کرده که مردی ضریر البصر آمده
عرض کرد که یا رسول الله دعا کن که حق سبحانه چشم من بینا کند آنحضرت فرمود که وضو کرده این دعا
بخوان اللهم انی اسئلک و اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة یا محمد انی توجهت بک الی ربی فی
حاجتی لیقضی لی اللهم شفعه فی او همچنان کرد پس الله تعالی او را عافیت بخشید اما بعد وفات
در عالم برزخ پس مروی است در معجم طبرانی از حدیث عثمان بن حنیف که مردی نزد امیر المومنین
عثمان بن عفان رض حاجتی داشت او هرگز بحالش متوجه نمی شد آن مرد نزد من آمده شکایت کرد
من بوی همین دعا که از آنحضرت شنیده بودم تعلیم نمودم او بران عمل کرده نزد وی رفت او کمال
تعظیم پیش نموده متوجه حال او شده فی الفور حاجت وی روا ساخت و در شفا مذکور که منصور خلیفه
عباسی از امام مالک گفت که یا ابا عبد الله وقت دعا متوجه قبله شوم یا توجه بسوی مرقد مبارک
رسول خدا صلی الله علیه وسلم نمایم فرمود که چرا از پیغمبر رو گردانی او وسیله تو و وسیله ابو البشر
آدم هم است نزد حق جل مجده پس استقبال کن بسوی وی و طلب شفاعت کن از وی تا حاجت
تو روا شود و محمد بن منکدر گوید که مردی نزد پدر من هشتاد دینار ودیعت نهاده اجازت صرف
عند الحاجت داده مسافر شد و بعد معاودت از سفر تقاضی گردید پدرم وعده فردا کرده بکمال
اضطراب نزد قبر شریف آمده استعانت خواسته بخواب رفت بعد بیداری هشتاد دینار زیر بالین

یافته از رحمت مطالبه خلاص گردید و ابن الجلا نقل کرده که من بعد دو سه فاقه در مدینهٔ طیبه
بمواجههٔ قبر شریف آمده گفتم انا ضیفک یا رسول الله چون بخواب رفتم دیدم آنحضرت را که نانی
بمن عنایت کرد من نصفت در خواب تناول کرده بیدار شده دیدم که نصفت باقی در دست
من است اما توسل بآنجناب در عرصات قیامت از احادیث متواتره و اخبار متوافره ثابت است
که نبذی ازان در شرح بیت هو الحبیب الذی ترجی شفاعته ذکر یافت اللغات سامنی
من السوم اذیت رسانید ن الضیم بفتح الضاد المعجمه و سکون الیاء المثناة التحتانیه ستم
الاستجاره امان خواستن نلت بکسر النون و تاء المتکلم من النیل یافتن الجوار بکسر الجیم امان
کما فی مجمع البحار **ما استلمت یدی بید الا استلمت الکون من خیر مستلم** ترجمه و نخواستم
توانگری دنیا و آخرت را از دست مبارک وی صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه یافتم عطا را و قبول کردم آنرا
از بهترین دستی که بوسه داده شود بران دست و قبول کرده شود از وی **الحاصل** در التماس عطیه
از آنجناب و یافتن و قبول کردن آن ملازمه است که یکی از دیگری منفک نمی شود چه ممکن نیست
که کسی از آنحضرت چیزی درخواست کند و او کلمهٔ لا بزبان راند و لا کاملیا شان چنانچه فرزدق گوید ما قال
لا بزبان مبارکش اصلا مگر با شهادت لا اله الا الله و از خصایص آنجناب بود که زنهار رد سایل
نکردی اگر چیزی موجود نبودی فرمودی که قرض از کسی بگیر من ادا خواهم ساخت چنانچه منقول
که روزی شخصی آمده سائل شد و نزد آنحضرت چیزی نبود و او را حکم بقرض گرفتن نمود امیر المؤمنین عمر خطاب
عرض کرد که یا رسول الله ترا حق سبحانه بچیزی تکلیف نداده که بران دست قدرت نداری این سخن
بر خاطر مبارک گران آمد مردی از انصار گفت یا نبی الله بده و مترس از فقر لبس متبسم شده
فرمودند که بهمین مامورم و بهر نوعیکه از انواع عطیات ممکن بودی دران قصور نکردی و بنفس نفیس
خود زندگی فقیرانه نمودی یکماه و دو ماه گذشتی که آتش بخانهٔ مبارک افروخته نشدی و اگر طعامی
یافتی چون محتاج را دیدی با وجود احتیاج ایثار کردی و در تصدق و عطا تنوع نمودی گاهی هبه فرمودی
و گاهی حکم باستقراض کرده ضامن شدی و گاهی از شخصی کالا خریدی و ثمن وادی و باز کالا
بوی بخشیدی و گاهی بعد خریداری زیاده از ثمن عطا فرمودی و گاهی هدیه قبول کرده اضعاف
آن بطریق انعام مرحمت ساختی و در لفظ مستلم اشاره است بانکه اگر حجر اسود نیز مستلم و محبوب

الہی است بخبر صحیح اما این دست مستلم که ید اللہ است بنص قطعی بمراتب بروی فضیلت دارد از انکہ حجر یمین الہی است در قبولیت حج مستلم وی و دست آن مظہر اتم فانیہ مطلق ید اللہ است در قبول ایمان کہ اصل جمیع احکام و عبادات واقع شدہ پس شخصیکہ در افضلیت ان کلام کرد فی الحقیقۃ نبی را نشناختہ و امام سیوطی گفتہ کہ آتش حرام است بر مومنی کہ دست مبارک بر دستش رسیدہ و تقبیل و مصافحہ آن بوسائط باشد یا بلا واسطہ ماحی ذنوب و باعث دخول جنت است و این فقیر حقیر اثم خفی ولی سید محمد صادق علی عفی عنہ بارہا انجدیث تمنا کرد کہ اگر نزد کسی سند مصافحہ مسلسل باشد از وی حاصل کند تا اینکہ شبی امام ہمام محمد باقر علیہ و علی آبائہ الصلوۃ والسلام را بخواب دید کہ آنجناب متوجہ حال این ضعیف شدہ ہر دو دستم را در بین کفین تنگ گرفتہ تبسم شدہ صیغہ درود بزبان مبارک راندند بعد از ان در بعض شیوخ عرب سند ظاہری ہم حاصل نمودہ الحمد للہ علی ذلک اللغات الغنی بکسر الغین المعجمۃ و فتح النون توانگری استلمت بتاء المتکلم والتلم بفتح اللام من الاستلام بوسہ دادن و آن کنایہ است از قبول بخشش بکمال تعظیم و رغبت لا ننکر الوحی

مِنْ رُؤْیَاہُ اِنَّ لَہٗ ۔ قَلْبًا اِذَا نَامَتِ الْعَیْنَانِ لَمْ یَنَمْ ٭ فَذَاکَ حِیْنَ بُلُوْغٍ مِنْ نُبُوَّتِہٖ ٭ فَلَیْسَ یُنْکَرُ فِیْہِ حَالُ مُحْتَلِمٖ ٭ ترجمہ انکار مکن

تو اخبار غیب را کہ از آنسرور در حالت خواب ظاہر میشد بدرستیکہ او را دلی است کہ وقت خوابیدن دو چشم آن از خواب نیست از انکہ اینحال حین رسیدن او بمرتبہ نبوت بود پس سزاوار نیست کہ انکار کردہ شود در وقتیکہ حال خواب بنیدہ یا حال خوابیکہ دیدہ شد فائدہ بدانکہ ناظم رح از جملہ اقسام وحی قسمیکہ آنجناب را تا ششش ماہ آوائل بعثت در حالت خواب بود بیان میکند و اشکالیکہ بران وارد میشود کہ حالت خواب حال غفلت و تعطل حواس ست و آنچہ دران دیدہ میشود برای ترتب احکام مکتفی نیست آنرا دفع میکند حاصلش اینکہ این نسبت بکلی است کہ خوابش معطر قوت ادراک حواس گردد اما نسبت آن سید الخلق کہ خواب او بہ از بیداری الہی است راست نمی آید از انکہ او را دلیست بیدار کہ از خواب آلودگی چشم در او اثرش فتور نمیشد بلکہ آن سبب انقطاع کلی از ما سوا مزید توجہ الی اللہ حاصل میگردد و لہذا الحمد از بیداری ازینحالت صدیقہ رضی اللہ عنہا مروی ست کہ باحجیرہ ... کلی ... تا غنان توجہ بدینعالم منصرف گردد و ازینجاست کہ نوم آنسرور ناقض الوضو نبود یعنی ... تحقیق خواب

خلافت را اصلا گنجایشی نیست و نه کسی مجال انکار آن دارد امام بخاری از حدیث عائشه صدیقه رضی
روایت میکند که گفت اول چیزیکه ظاهر شد بران حضرت از اقسام وحی خواب بود که انچه میدید مطابق
آن مثل روشنی صبح ظاهر میگردید و نیز گفت که شنیدم از آنسرور که میفرمود هر دو چشم من بخواب
و دلم بیدار است ؎ سحر کرشمه وصلش بخواب میدیدیم ؛ زهی مراتب خوابیکه به ز بیداری است ۞ اللغات لا تنکر بضم التاء
المثناة الفوقانیة وسکون النون وکسر الکاف من الانکار سر باز زدن الرؤیا بضم الراء المهملة خواب
امست بتاء التانیث ولم ینم بفتح الیاء المثناة التحتانیة والنون من النوم خفتن البلوغ رسیدن
المحتلم بکسر اللام و بردی لفظهما من الحلم چیزی در خواب دیدن تَبَارَكَ اللّٰهُ مَا وَحْيٌ
بِمُكْتَسَبٍ ؞ وَلَا نَبِيٌّ عَلَىٰ غَيْبٍ بِمُتَّهَمِ ؞ ترجمه بزرگی و عظمت خدای
راست نیست وحی امر کسبی و نیست هیچ پیغمبر بر خبر دادن از امور غیبیه متهم بکذب الحاصل
حق جل مجده که منزه است از نقایص و عیوب حصول نبوت و رسالت را منوط بکسب و تکلیف
نفس بانواع عبادات و مجاهدات نساخته بلکه این امر محض وهبی است هر کرا خواهد بشرف اصطفا
مشرف گرداند و بهر کسیکه مصلحت داند بدین مرتبت جلیل القدر سایر بنی نوع شرف امتیاز بخشند
و نیست هیچ برگزیده از برگزیدگان وحی که در اخبار غیب متهم بکذب باشند و لکلام بهوای نفس خود کنند
اللغات تبارک الله تعالی مع التعظیم و بمعنی تعجب چنانچه زمخشری گفته بزرگ داشتن چیزی است
در تقدیس ساحات المکتسب بفتح السین المهملة من الاکتساب حاصل کردن چیزیرا بجاهد و ریاضت
الغیب بفتح الغین المعجمة اخبار الغیبیه المتهم بضم المیم و فتح الهاء من الاتهام دروغ بربستن
واقرار کردن بر کسی كَمْ أَبْرَأَتْ وَصِبًا بِاللَّمْسِ رَاحَتُهُ ؞ وَأَطْلَقَتْ أَرِبًا مِنْ
رِبْقَةِ اللَّمَمِ ؞ ترجمه بسیار بار تندرست ساخت رنجور را کف مبارک آنسرور بسودن
دست و رها نید یا بند حاجت را از رسن جنون الحاصل بسا است که دست شفا بخش آنحضرت
بمجرد مساس بر بدن رنجوری بحالتش از رنجوری بخشیده و اسیر کمند حاجت را از بند جنون رهانیده
؎ اگر طبیب تو باشی خوش است بیماری ؞ و گر حبیب تو باشی خوشا گرفتاری ؞ تو گر علاج
جگر خستگان عشق کنی ؞ مسیح نیز کند آرزوی بیماری ۞ طبرانی در معجم کبیر از حدیث قتاده بن نعمان رضی
روایت میکند که گفت من روز جنگ احد خود را سپر آنسرور ساختم در آخر تیری بچشم من رسید که دیده

بیرون افتاد من آنرا گرفته شکایت بحضور آنسرور بردم آنجناب بدنبال مرا دیده آب از چشم
مبارک ریخته دیده درخانهٔ چشم بدست شریف نهاده فرمود هذا و نداقتاده روی خود را سپر روی
رسول اللهٔ تو ساخت بگردان چشم او را بهترین چشمها پس گشت چشم من زیباترین چشمهان
و بیناترین آن که گاهی زحمتی بآن نرسید و مروی است در بخاری که چون عبد الله بن عتیک رض
وقت شب بر قصر ابو رافع یهودی رفته او را کشت حین معاودت پایش از زینهٔ قصر خطا کرده
استخوان ساق شکست پس بمجرد یکه آنحضرت دست مبارک بر ساقش فرود آورد شفای
کامل یافت و عتبه سلمی گفته که مرا تبی بود که اصلا مفارقت نمیکرد روزی بحضور آنسرور رفته
شکایت کردم آنجناب چیزی خوانده بر دست مبارک دمیده بر تمام بدن من مالید همان وقت
شفا یافتم و از انروز بوی خوش در بدن من می آید که هیچ طیبی از طیبهای دنیا بآن نمیرسد
و از عبد الله بن عباس رض روایت کرده اند که زنی پسر خود را بحضور آنسرور عرض کرد که یا رسول الله
این فرزند من مجنون است و وقت را بر ما مکدر میسازد آنسرور دست مبارک بر سینه اش مالید
او را قی آمده چیزی سیاه مثل سگ بچه از شکمش بیرون افتاده شفا یافت اللغات ابرأت
بتاء التانیث من الابراء تندرست ساختن الوصب بفتح الواو وکسر الصاد المهملة بجور اللمم
بفتح اللام وسکون المیم دست شودن اطلقت بتاء التانیث من الاطلاق رهانیدن
الآرب بفتح الهمزة وکسر الراء المهملة من الاربة حاجة الرقیة بکسر الراء المهملة افسون اللمم بفتحتین
نوعی از جنون ۞ وَاَخْصَبَتِ السَّنَةُ الشَّهْبَاءُ دَعْوَتُهُ ۞ حَتّٰى حَكَتْ غُرَّةً فِي
الْاَعْصُرِ الدُّهُمِ ۞ بِعَارِضٍ جَادَ اَوْ خِلْتَ الْبِطَاحَ بِهَا ۞ سَيْبٌ مِنَ الْيَمِّ اَوْ سَيْلٌ
مِنَ الْعَرِمِ ۞ ترجمه بسا بار تر و تازه ساخت زمین سال قحط را دعای آنسرور صلی الله علیه وسلم
مشابه شد آن سال بنضارت و زیبائی در سالهای که دران زمین از غایت سبزی مایل بسیاهی
میباشد و این تر و تازه ساختن دعا مقارن بابری است که بسیار باریده تا حدیکه گمان کنی آب
رود را که دران جریان آب از دریاست یا سیل است که از وادی عرم آمده الحاصل حال
قحط و تنگی را که دران سال نام و نشان گیاهی بر روی زمین و قطرهٔ آبی در انهار و آبار نبوده
کرات و مرات دعای سریع الاثر آن سید البشر چه در اثنای خطبه و چه در ضمن نماز استسقا

آنچنان مبدل بنضارت و تازگی ساخته که این سال مشابه شد بخورشید کی در رونق سالها که در آن
زراعت از شدت سبزی سیاه مینماید و این تر و تازه ساختن دعای مستجاب مقارن بابر لیست
آفاق گیر کثیر المطر که از غایت کثرت گمان جریان آب از دریا یا آمدن سیل از وادی عرم یا ارزید
آب اهل سما پیدا گردید و درین بیت اشاره است بحدیث بخاری و مسلم از انس بن مالک رضی
که روز جمعه آن سرور بر منبر خطبه میخواندند که شخصی عرض کرد یا رسول الله آب انهار و آبار خشک گردید
و نام گیاه بر زمین نماند و مردمان و جانوران هلاک میشوند دعا کن تا حق سبحانه باران فرستد پس آنحضرت
دست مبارک بدعا برداشته سه بار فرمودند اللهم اغثنا اللهم اغثنا اللهم اغثنا بمجرد تلفظ باین کلمه ابر از چهار طرف نمودار شده آنقدر
تا جمعه دیگر بارید که زمین غرقاب شد پس کسی آمده فریاد کرد که یا رسول الله خانها منهدم شدند و مواشی
بهلاکت رسیدند دعا کن که امساک باران شود آنجناب دست بدعا برداشته فی الفور باران موقوف
شده آفتاب نمودار شد و همچنین بعد وفات شریف باستمداد از روح مبارک آن سید العباد باران
آمده چنانچه ابن ابی شیبه بسند صحیح آورده که در زمان عمر رض قحطی افتاده مردی بر مرقد مقدس آمده
گفت که یا رسول الله طلب باران کن برای امت خود که ایشان هلاک میشوند آنحضرت در خواب وی
آمده فرمودند بعمر بشارت باران ده که عنقریب می آید بمجرد دیدن آن مرد آمده خبر داد باران آنقدر بارید
که عالم سیراب شد و ابن جوزی روایت کرده که وقتی اهل مدینه در قحط شدید گرفتار شدند شکایت بحضور ام المؤمنین
عائشه صدیقه رض کردند او گفت که حجره مقابل قبر اقدس رحمة للعالمین بجانب آسمان کشایند تا
حق سبحانه با فتادن تابش آفتاب بران خاک پاک بر سما باران رحمت فرستد چون همچنان کردند
باران باریدن گرفت و قحط منفسخ گردید **اللغات** احییت بتاء التانیث
من الاحیاء زنده ساختن و آن کنایه ست از نضارت و تازگی بخشیدن السنة بفتح السین المهملة
والنون سال و سیوطی در اتقان گفته که فرق در سنة و عام اینست که در استعمال عرب اطلاق
سنة بر سال قحط و سختی و عام بر سال فراخی و ارزانی میکنند الشهباء بفتح الشین المعجمة و سکون
الهاء زمین سفید که دران گیاه نروید و سنة شهباء عبارت است از سالیکه دران سال باران نبارد
و گیاه بر زمین نماند کما فی القاموس حکت بتاء التانیث من الحکایة مشابه شدن الغرة بضم الغین
المعجمة و فتح الراء المهملة المشددة سفیدی پیشانی اسپ که از آن رونق و برکت اراده کرده

الاعصر جمع عصر زمان الدہم بضم الدال المہملة والماء جمع ادہم من الدہمة سیاہی کہ از غایت
سبزی پیدا شود کما فی الصراح العارض بکسر الراء المہملة ابریکہ از نہایت کثرت آسمان را
پوشد جاد من الجود بفتح الجیم باران کثیر کما فی الصحاح ولفظ ادہمی الی ان خلت بتاء الخطاب
من الخیلولة گمان بردن البطاح بکسر الباء الموحدة جمع البطح آب رود کما فی الصراح السیب
بفتح السین المہملة وسکون الیاء المثناة التحتانیة جاری شدن آب الیم بفتح الیاء المثناة التحتانیة
وتشدید المیم دریا السیل بفتح السین المہملة جریان آب العرم بفتح العین وکسر الراء المہملتین بندیکہ
در پیش آب بندند یا اسم جنیست کہ اہل سبا بر روی آب بستہ بودند آن بند شکستہ آتش طغیانی
کردہ شہر را خراب و ویران کرد یا وادی کہ دران سیل آید دَعْنِی وَوَصْفِی اٰیَاتٍ لَہٗ ظَہَرَتْ ظُہُوْرَ نَارِ الْقِرٰی
لَیْلًا عَلٰی عَلَمٍ فَالدُّرُّ یَزْدَادُ حُسْنًا وَّھُوَ مُنْتَظِمٌ وَلَیْسَ یَنْقُصُ قَدْرًا غَیْرَ مُنْتَظِمٍ ترجمہ بگذار مرا بتوصیف معجزاتیکہ
برای اثبات رسالت آنسرور ظاہر شدند مثل ظہور آتش طعام مہمانی کہ وقت شب بر مکان مرتفع
افروزند ازانکہ آن معجزات جواہر مروارید اند کہ زاید شود حسن آن وقتیکہ آنرا در رشتہ کشند ونیست
نقصانی در قدر و حرمت آن در حالتیکہ آنرا در رشتہ نکشند الحاصل ہرچند کہ معجزات آن سید
الکائنات مفضل الوجود است مثل طعام ضیافت کہ اسخیای عرب در شب تاریک بر مکان بلند می افروزند تا مہمانان
دور و نزدیک بدان علامت فراہم آمدہ تناول طعام نمایند ظاہر و مشہور اند واحتیاج اظہار
واعلام ندارند لکن غرض من از تبیین آن اعلام معلوم نیست تا تحصیل حاصل لازم آید وموجب
ملامت گردد بلکہ غرض این است کہ امر معلوم را در سلک نظم کشیدہ آرایش دہم تا حسن و لطافت
بیشتر گردد و کلام من رونق پذیرد ع من کجا و وصف آن ذات مقدس کو و لیک ٭ مدح قول
خود کنم از گفتگوی مصطفیٰ ٭ ازانکہ این معجزات کرامت آیات در حسن وبہا مشابہ مروارید اند کہ
آنرا برعایت تناسب در سلک نظم کشند رونق و حسنی می افزاید و در صورتیکہ آنرا در سلک نکشند
آنچہ حسن ذاتی آن است در ان قصور نمی شود نیست اللغات الآیات جمع آیہ بمعنی علامت کہ عبارت است
از معجزہ القری بکسر القاف مہمانی العلم بفتحتین کوه کہ از ان جای مرتفع ارادہ کردہ و رسم مشہور
اسخیای عرب این است کہ وقت شب بر مکان بلند آتشی افروختہ طعام می پزند تا مسافران
وفقیران بدان علامت مجتمع شدہ مہمان شوند المنتظم بکسر الظاء المعجمة من الانتظام مروارید در رشتہ کشیدن

فما تطاول آمال المديح الى ـ ما فيه من كرم الاخلاق والشيم

ترجمه پس چه قدر دراز شد آرزوهای ستایش کننده بانچه دران سرورِ است از خصال حمیده وخصایل پسندیده الحاصل چنانکه اخلاق کریمهٔ آنحضرت حدی ونهایتی ندارند همچنان امیدهای ستاینده که ازان جناب در دنیا وآخرت دارد نهایت پذیر نیست یا آنکه گفته شود نمیرسد امیدهای مادح آنسرور صلی الله علیه وسلم بنهایت در مدح وثنا تا احاطه کنند بانچه در ذات بابرکات اوست از مکارم اخلاق ومحاسن شیم ازانکه هرچند در مدح مبالغه واطرا نماید از هزار یکی واز بسیار اندکی نگفته باشد ؎ آن شرح بی نهایت کز حسن یار کردم ؛ حرفی ست از هزاران کاندر عبارت آمد ؛ اللغات لفظ ما استفهامیه یا نافیه است تطاول بفتح الواو واللام من التطاول گردن دراز کردن برای دیدن چیزی از دور کما فی الصحاح الآمال جمع امل امید المدیح ستاینده الشیم جمع شیمه خصلت نیکو

آيات حق من الرحمن محدثة ؛ قديمة صفة الموصوف بالقدم

لم تقترن بزمان وهي تخبرنا ؛ عن المعاد وعن عاد وعن ارم

ترجمه آیات قرآن که نازل شدند از نزد خدای بخشاینده مهربان نوپیدا اند باعتبار تلفظ وقدیم اند من حیث اللفظ والمعنی ازانکه صفة آن ذات اند که موصوف است بقدم واین آیات مقترن نیستند بزمانی از ازمنه حال آنکه خبر میدهند ما را از حال آخرت واز قصص عاد وارم الحاصل آیات کلام مجید حمید که حق جل مجده بتقاضای حسب مصالح اوقات بلسان جبرئیل علیه السلام از لوح محفوظ بر سرور کائنات صلی الله علیه وسلم نازل کرده باعتبار تلفظ ونزول وکتابت در مصاحف حادث ونوپیدا اند ومن حیث الذات که عبارت از مجموع الفاظ ومعانی قدیم اند ازانکه آن مجموع کلام ربانی است که اعجاز وتحدی ومعارضه باخصوم بدان واقع شده وصفت ذاتی اوست ومحال است که صفت قدیم حادث بود وذات مقدس او محل حوادث گردد وباوجودیکه آن آیات بینات بسبب قدم خود بزمانی از ازمنهٔ ثلثه نیستند مخبر صادق اند از حشر اجساد ودیگر حالات روز قیامت که بزمان آینده خواهد بود واز حکایات قوم عاد است هود علیه السلام وقوم عاد ارم که در زمان سابق بوده بسبب طغیان کفر گرفتار قهر الهی شدند وناظم علیه الرحمة مصرح است درین مقام باختیار مذهب اشاعره که آیات قرآنیه را باعتبار تلفظ ونزول حادث ومن حیث الذات قدیم میگویند ومشهور است باحتراز از مذهب معتزله وکرامیه

وحنابله وحشویه که فریق اول قائل حدوث اند وار صفات الهیه نمیدانند و متکلم بودن او سبحانه
بمعنی احداث صفت کلام است در غیر مثل لوح محفوظ و لسان ملک و غیرهما و فریق ثانی با وجود
قول بحدوث صفت الهی میگویند و مبالات نمیکنند از قیام حادث بقدیم و فریق ثالث
و رابع مطلقا قائل قدم اند تا اینکه الفاظ را من حیث التلفظ و النزول نیز قدیم میدانند والله تعالی اعلم بالصواب
اللغات الآیات جمع آیة و آن در اصطلاح قراء عبارت است از کلامیکه باعتبار لفظ
از ما قبل و ما بعد جدا باشد الحق حکمیکه مطابق واقع بود و آن از اسمای قرآن مجید است کما قال
الله تعالی قد جاءکم الحق من ربکم المحدث بفتح الدال المهملة من الاحداث نو پیدا کردن القدیم آنکه
مسبوق بعدم نباشد المعاد بفتح المیم جای بازگشت که از آن آخرت اراده کرده و عادیا سبت وقوما
یکی قبیلهٔ عاد امت هود عم که نام جد ایشان عاد بود و او در زمین احقاف متصل حضرموت توطن
گرفت و فرزندان او دران ملک قوت و قدرت پیدا کرده کفر و اختیار کردند و عصیان الهی ورزیدند
حق سبحانه هود عم را برای هدایت ایشان مبعوث ساخت و وی علیه السلام تا مدت مدید دعوت
کرد آخر چونکه فائده بران مترتب نشد از بددعای او همه بهلاکت رسیدند چنانچه قصهٔ ایشان
در کلام مجید بسیار جا واقع است دوم قبیلهٔ عاد ارم بکسر الهمزه و فتح الراء المهملة موسوم بعاد اخری
که از اولاد عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح عم اند و آنها شهر ارم را که حالش عنقریب گوش میگردد
بنام خود مسمی ساختند و مساکن شان متصل عدن بودند و قصهٔ آنها در قرآن مجید بیش از دو جا نیامده
یکی در سورهٔ والنجم که اهلک عادا الاولی بدان اشاره است دوم در سورهٔ والفجر کما قال عز شانه
الم تر کیف فعل ربک بعاد ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد و احوال شان بر سبیل
اجمال اینست که حق جل مجده این فرقه را جثه های بزرگ و قدهای دراز عنایت کرده و بزور و قوت
خود تمام ملک یمن را بتصرف در آوردند تا اینکه دو پادشاه عظیم القدر شدید و شداد متولد شدند
و از مشرق تا مغرب متصرف گشتند و عساکر بسیار و خزاین بیشمار فراهم ساختند علی الخصوص شداد
بعد از فوت برادر فر و شوکت را از حد بر رسانید و سلاطین عالم را در ربقهٔ اطاعت خود کشید
و از کمال تجبر و غرور دعوای خدائی کرد و اعظمان که میراثی از علم انبیا یافته بودند در مقام پند و نصایح
آمده او را از عذاب الهی ترسانیدند و بعبادت او تعالی دعوت کردند او گفت که من چرا عبادت

بکنم آنچه باید مرا بدون عبادت حاصل است آنها گفتند که اینهمه ملک و دولت فانی است حق سبحانه
بعوض عبادت خود بهتر از تمام دنیا چیزی می بخشد که نامش بهشت است و اوصاف آن چنین
و چنان اند او حکم فرمود که متصل کوه عدن که هوای معتدل دارد شهری مربع الجوانب ده صد کرده
تیار رسانند معماران و مهندسان عالم جمع شده اساس شهر پناه کندیده تا آب متصل ساخته
از سنگ سلیمانی پر ساختند و چون اساس بر روی زمین نمودار شد خشت های زر و نقره دیوارها را
مقدار پانصد ذراع متعارف آنوقت بلند کرده درون آن یکهزار کوشک که هر کوشکی مشتمل بر هزار ستون طلائی
بوده بانواع تختی های زمرد و یاقوت مرصع نمودند و در وسط شهر نهری ساخته بکوشک ها انهار خورد درون
کرده صحن آنرا بجواهر رنگارنگ تزئین دادند و بر کناره های انهار درختها نصب کردند که تنه آن از طلا
و برگ و شاخ از زمرد و گل و شگوفه از یاقوت و مروارید بوده و صورت جانوران خوش آواز و خوش منظر از زر
و جواهر تیار ساخته بر درختان تعبیه نمودند و گرداگرد شهر مناره های مرصع نصب کردند و بعد بنای
آن شهر با منازل و قصور فروش ابریشمی و قالین های زرتار در هر مکان گسترانیده آوندهای زر و نقره در یکجا
ترتیب چیدند و در بعضی نهرها آب شیرین و در بعضی شراب و در بعضی شیر و شربت جاری ساختند زنان پریوش
حور تمثال و غلامان با جمال را جابجا نشاندند و دکاکین را بکمال زیب و زینت آراسته پر از اسلحه و پر از انواع
اقمشه و اطعمه شیرین و نمکین و میوه ها و دیگر اشیائی مایحتاج متعین نمودند و چون در عرصه دوازده
سال آنشهر بدین کیفیت مرتب شده شداد با سران ملک و حشم و خدام از کمال تبختر و رعونت برای
دیدن شهر کوچ کرده بطریق استهزا بواعظان میگفت که شما برای حصول همین بهشت مرا تکلیف عبادت میدادید اکنون شنیدند
که بهشتی دیگر قصر و آرم و قندیل نمایم اینک قوت و قدرت و استغنا و بی نیازی من مشاهده نمائید
پس هرگاه که متصل شهر با کمال تجمل و شوکت رسید هنوز یک قدمش بیرون دروازه بود که آوازی
هولناک از آسمان پیدا شده همه خلایق را هلاک ساخت و پادشاه بر دروازه افتاده جان داد و حسرت
دیدار آنشهر که بکمال شفقت تیار کرده بود با خود برد و بعد هلاک او حق جل مجده آنشهر را از نظر مردم
پوشید مگر در بعضی شبهای تاریک مردم گرد نواح شهر عدن را تابشی بنظر می آید که آن تابش
و لمعان دیوارهای آنشهر است و کعب احبار گفته که از کتب سابقین بما رسیده که شخصی از صحابه خاتم
انبیا آنجا رسد و تا قیام قیامت کسی دیگر آنرا نبیند چنانچه نقل کرده اند که در حکومت معاویه عبدالله

بن ابی قلابه انجا رسیده جواهر انواع و اقسام برای نشان از انجا برداشت و بدمشق رسیده همه

کیفیت از معاویه بیان کرد وی متعجب شده بعبد الله بن عباس رض نوشت او در جواب ارقام فرمود

که از سرور عالم صلی الله علیه وسلم شنیده ام که میفرمود شخصی از صحابه من که شکل و شمایلش

چنین و چنان باشد در شهر ارم رسد اگر همون کس است البته دیده باشد چون دریافتند بن ابی

قلابه را موصوف بدان صفات یافتند دامت لدینا ففاقت کل معجزة من

النبیین اذ جاءت ولم تدم ترجمه باقی اند آن آیات نزد ما و برتر اند از همه معجزات

انبیای ماسبق که بظهور رسیدند و باقی نماندند الحاصل قرآن مجید و فرقان حمید که از اعظم

معجزات و اظهر دلایل ثبوت نبوت آنسرور است تا قیام قیامت بر صفت اعجاز باقی است که هیچ احدی

از فصحای دهر و بلغای عصر قدرت اتیان مثل اقصر سوره از ان که انا اعطیناک الکوثر است ندارد

چنانچه حق جل مجده که علمش محیط عالم است ازان خبر میدهد قل لئن اجتمعت الجن و الانس علی

ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا و هر کسی در ان دست تصرف

دراز کردن نمی تواند کما قال عز مجده نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و الا از ارباب مذاهب باطله

بسیار تحریف و تصحیف دران واقع میگردید و در هر زمان دعوت این دین متین ناسخ الادیان

علی العموم با خطاب ملزم خصوم فاتوا بسورة من مثله موجود است بخلاف معجزات انبیای

سابقین که تا زمان شان بودند و بعد از ان منقطع شدند حالا سوای کلام کریم دلیلی دیگر که مسکت

خصم باشد بر حقیقت نبوت شان نیست و چونکه کتب منزله بر آنها باعتبار الفاظ و معانی صفت

اعجاز نداشتند و کلام خالق از کلام مخلوق بدان متمیز نشود لهذا امم سابقه بحسب هوای نفس بسیار

احکام آنرا تغییر دادند چنانچه یحرفون الکلم عن مواضعه بان مشعر است اللغات دامت لدینا فما تلم

تدم بعضهم الدال المهملة من الدوام باقی ماندن بر سبیل استمرار المعجزة من الاعجاز در مانده ساختن دیگری

و در اصطلاح شرع امری است خارق عادت که از مدعی رسالت واقع شود و دیگری با آن برابری

کردن نتواند و آنکه بظهور رسد قبل تولد نبی و بعد آن تا زمان بعثت آنرا ارهاص گویند

چنانچه قصه اصحاب فیل و خمود نار فارس و تزلزل ایوان کسری و شق صدر مبارک و تظلیل غمام

و غیرها از ارهاصات آنسرور است صلی الله علیه وسلم و کرامت آنکه از وی موصوف بکمال ایمان

و تقوی و معرفت و استقامت ظاهر گردد و صورت آنست که از عوام مومنین اهل صلاح لوقوع
می‌پیوندد و آنچه از کافران و فاسقان ازین قسم صدور یابد استدراج است و اقوی عوایق
معجزات آن سید کاینات قرآن عظیم و فرقان قدیم است و اعجاز آن بچندین وجوه بیان کرده
اول باعتبار بلاغت و ایجاز کلام و فصاحت الفاظ و حسن تالیف و ربط کلمات و تناسق عبارت
که هیچ یکی از ارباب بیان و اهل لسان و فرسان لغت و ائمه بلاغت و جهابذه براعت در عصری
از اعصار بمعارضه آن قدرت نیافته و بر استعمالی از استعمالات آن طعن و قدح کردن نتوانسته
بلکه هر کسیکه قصد آن کرده آخر در دائره عجز در آمده و دریافت این قسم اعجاز موقوف بر وقوف سلیقه
عرب و ذوق کلام و محاورات ایشان هست دوم باعتبار نظم عجیب و اسلوب غریب و فواصل آیات
و مقاطع و امثال آن از جنس عبارات مستعمله اهل لسان که موجب کمال حیرت و عبرت اولی الالباب
گردیده سوم باعتبار تضمن و اشتمال آن بر اخبار غیبیه که بعد قریب واقع گردید مثل قوله تعالی
لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین و قوله و هم من بعد غلبهم سیغلبون و قوله سیهزم الجمع و یولون
الدبر و قوله اذا جاء نصر الله و غیر ذالک چهارم باعتبار خبر دادن از وقایع و حوادث ماضیه مثل
قصه اصحاب کهف و شان موسی با خضر و احوال ذوالقرنین و قصه یوسف با برادران وی و قصص
انبیا با امم شان باوجودیکه تمام کفره قریش و غیرهم بالیقین میدانستند که آنحضرت امی بوده و از
شهر شان بیرون نرفته و از کسی تعلیم نگرفته و از علمای یهود و نصاری ملاقی نشده و خبر داده با آنچه در تورت
و انجیل و صحف ابراهیم و دیگر انبیا بوده پنجم باعتبار حصول ذوق و طرب و خوف و خشیت از استماع
آن اگرچه سامع از اصحاب علم و فهم نباشد و معنی آن نداند و این حال مشاهده میگردد از نساء و جهال
و عوام الناس که از شنیدن آن متنبه و متاثر میشوند و میگویند که این کلام به دیگر کلامها نمی‌ماند
ششم باعتبار اشتمال آنست بعلوم و معارف که عرب بلکه هیچ یکی از علمای امم را از آن اطلاع
و انجناب نیز پیش از نبوت معرفت بآن نداشت پس جامع شد میان علم شرایع و محاسن ادب و مواعظ
و حکم و سیر انبیا و اخبار دار الآخرة بر وجه اکمل و اتم و متنبه ساخت بر طرق حجج عقلیه و براهین
یقینیه بر توحید و صفات کمال وی سبحانه محکمات کما یتقین من شک مثلی :.
الذی یشفاء و لا یبتغین منحکمه ترجمه آن آیات علم گردانیده شدند یا بین طی توت

و خصوم وی یا باز داشته شده اند از تغییر و تبدیل پس باقی نگذاشتند از شکوک بر اهل خصومت
و نه طلب کردند حاکمی را تا انصاف دهد الحاصل آیات قرآنی که بسبب کمال فصاحت الفاظ
و بلاغت کلام و اشتمال بر اخبار سابقه معینه و تناسق احکام در حد اعجاز اند از اتیان نظیر
و محفوظ و مصون اند از تحریف و تغییر پس اصلا برای خصم جای شکی و ریبی نمانده تا در حقیقت مدعی
نبوت و بودن آن کلام کلام رب العزت متردد شده راه خلاف جوید و طلب اقامت دلیلی
دیگر بر ثبوت مدعی نماید بلکه اگر عناد و استکبار و حسد و انکار را بیک سو نهاده بنظر انصاف در ترکیب
الفاظ و غرایب معانی آن تامل کند قطعاً و یقیناً بداند که این کلام بشر نیست و مضامین آن همه
راست و صدق اند چنانچه نقل است از طفیل بن عامر رض که گفت که چون بمکه رسیدم قریش
گفتند که تو مرد شاعری و در جودت ذهن و حسن تقریر نظیری نداری و در شهر ما مسافر آمده بباید که
با محمد تکلم نکنی و از وی چیزی نشنوی او ساحری است که از سحر خود جماعت ما را متفرق ساخت
و پدر و مادر را از پسر و زن را از شوهر و برادر را از برادر و خواهر جدا کرده در میان ما خلاف عظیم انداخت
تا اینکه بسبب کمال مبالغه شان من هر دو گوش خود را پنبه پر ساخته وقت صبح بمسجد حرام
آمدم پس دیدم که آنسرور در نماز مشغول است و چیزی میخواند من باستماع بعضی کلمات با خود گفتم
که از وی چیزی باید شنود اگر کلام معقول است قبول کنم و الا رد نمایم پس چونکه آنحضرت متوجه خانه شد
از عقب در آمده عرض کردم که یا محمد چیزی بخوان تا بشنوم آنجناب سوره از قرآن خوانده شنیده
گفتم بخدای عز و جل این کلام بشر نیست و هر که از افراد انسان قدرت ندارد که بدین فصاحت کلام
کند و مضامین عجیبه را باین خوبی انتظام دهد و کلمه شهادت خوانده مشرف بایمان شدم الملعقات الحکم بفتحتین و الکاف
المشدده من التحکیم حکم گردانیدن یکی را در دو خصم تا فیصله خصومت دهد او من الحکم بفتحتین
باز داشته شدن از تحریف و تصحیف یقین بضم الیاء المثناة التحتانیة و سکون الموحدة
و کسر القاف من الاتقاء باقی گذاشتن الشبه بضم الشین و فتح الموحدة جمع شبهه تردد در کار
الشقاق بکسر الشین المعجمة خلاف و عداوت یبغین بفتح الیاء المثناة التحتانیة و سکون الموحدة
و کسر الغین المعجمة من البغیة جستن و طلب کردن الحکم بفتحتین حکم کننده ما تحقق بیت
قُطِرَ الاعادی من حربی اعدی الاعادی الیها ملقی السلم : ترجمه جنگ کرده شد

بآیات قرآن هرگز در هیچ وقتی از اوقات مگر اینکه بازگشت از جنگ و خصومت و دشمن ترین دشمنان
در حالتیکه اندازنده سیر انقیاد و آشتی است یعنی آن الحاصل هیچ معاندی از معاندان
دور و نزدیک معارضه نکرد بآن آیات بینات مگر اینکه عاجز و حیران شده جبهه ندامت بر زمین
سائید و بعجز اعتراف بعجز و قصور مصلحت ندید در مواهب گفته ابن مقنع که افصح زمان خود بود و کلامی
بر نهج سوره از قرآن ترتیب داده مرور کرد بر شخصیکه میخواند یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی
و غیض الماء و قضی الامر پس بمجرد استماع آن نادم و تائب شده گفت گواهی صدق میدهم
که هیچ احدی از جن و بشر طاقت معارضه با قرآن ندارد و همچنین بسیار کسان بقصد معارضه
کلامی ترتیب داد شد و بعد تامل در الفاظ و معانی آن سر بگریبان ندامت در کشیده معترف
بعجز و قصور شد شده می توان گفت که نفس اماره تالی قرآن را در ضلالت افگندن نمی تواند
و قدرت ندارد که بادی بمحاربه پیش آمده بروی غلبه کند بلکه آخر خود مغلوب شده مطیع و منقاد گردد الللغات
حوربت بتاء التانیث من المحاربه بالکید یکر جنگیدن فقط بفتح القاف و ضم الطاء المهملة المشددة
بمعنی هرگز الاعادی جمع اعداء و مراد از اعدی الاعادی یا کافری است شدید العداوة که در
فصاحت لسان نظیر خود ندارد یا نفس اماره انسان که حدیث اعدی عدوک نفسک التی
بین جنبیک بشده عداوت آن نامطلق است الملقی بضم المیم و سکون اللام و کسر القاف من الالقاء
افگندن السلم بفتحتین آشتی و انقیاد ردت بلاغتها دعوی معارضها
رد الغیور ید الجانی عن الحرم ترجمه رد کرد بلاغت آن آیات دعوی خود را مثل
رد ساختن مرد شدید الغیرة دست فاسق را از زنان محارم خود الحاصل بلاغت و فصاحت
آیات قرآنی بدین مرتبه است که اگر کسی بآن دعوی معارضه نماید و بمقابله پیش آید مردود و لیس یا
میگردد همچنانکه اگر فاسقی اراده کند که دست تصرف بر زنان محارم مردی شدید الغیرة دراز کند
وی دست او را از آن کوتاه میسازد بلکه بسوی شان نگاه کردن نمیدهد چنانچه یحیی بن حکم
غزالی که از بلغاء اندلس بود در فصاحت لسان و قدرت تالیف در زبان خود نظیر نداشت
خواست که با سوره اخلاص معارضه نماید و چیزی بدین منوال ترتیب دهد پس عاجز آمد و ولید
بن مغیره که زعیم قریش و سرآمد ایشان بود در فصاحت کلمات و بلاغت کلام چون آیتی

از آیات قرآن شنیدے گفتی ای قوم مردی درمیان شما دانا تر از من باشعار عرب
و کلام شان نیست قسم بخدای عزشانه این کلام اصلا بکلام انسان مشابهت نمی دارد
و این را شانی و رونقی است که در هیچ کلام نمی بینم و همچنین بسا بار اشقیا و قریش که حاذق
و ماهر بودند باسالیب کلام و طرز سخن همه معترف بعجز و قصور می گشتند و باستماع بعض آیات
در کمال ذوق آمده سر بسجود می نهادند و می گفتند که والله این کلام کلام بشر نیست لکن
عناد و استکبار ایشان نگذاشت که مطیع و منقاد شوند و آخر بغلبۀ سابقۀ شقاوت بهاویۀ نیفتند
و چون عتبه بن ربیعه از آنحضرت سورۀ حم سجده شنید مدهوش متاثر شده بر زمین افتاد و بعد دیرے
برخاسته نزد قوم آمده گفت که امروز محمد کلام کرد با من بکلامیکه گاهی گوش من مثل آن نشنیده
و متحیرم که در جوابش چگویم الفاظ آن همان الفاظ مستعمله اند و ترکیبش همان ترکیب معهود است
و حکایت کرده است ابو عبیده که روزی یک اعرابی شنید از مردی که میخواند فلما استیئسوا منه
خلصوا نجیا لیس باستماع آن بهوش شده بر زمین افتاد و بعد بهوش آمدن گفت گواهی میدهم که هیچ مخلوقی بر مثل این کلام قدرت ندارد
اللغات البلاغة بفتح الموحده رسیدن چیزے بکمال و آن در کلام موافقت آنست بمقتضای
حال با فصاحت الفاظ و فصاحت خلوص کلمه است از تنافر که بسبب تقارب مخارج پیدا گردد و از
غرابت لغت که معنی آن بدشواری مفهوم شود و از مخالفت قواعد معهوده اهل صرف المعارضة مقابله
بر سبیل ممانعت الغیور بفتح الغین المعجمه شدید الغیرة و غیرت بمعنی رشک بردن بر کسی الحامی
نگاهدار الحرم بضم الحاء و فتح الراء المهملتین جمع حرمت که از آن زنان محارم اراده کرده اند ؛

لَهَا مَعَانٍ كَمَوْجِ الْبَحْرِ فِي مَدَدٍ ؛ وَفَوْقَ جَوْهَرِهٖ فِي الْحُسْنِ وَالْقِيَمِ ؛
فَمَا تُعَدُّ وَلَا تُحْصٰى عَجَائِبُهَا ؛ وَلَا تُسَامُ عَلَى الْإِكْثَارِ بِالسَّأَمِ ؛

ترجمه آیتهای قرآن را معانی بسیار است مانند موج دریا که پی در پی می آید و این معانی بالاتر
اند از گوهر در زیبائی و قیمت بالیس عدو حصر نمیدارند عجائب و لطائف آن آیات و قصد خریداری
آن کرده نمی شود بملالت و بی رغبتی با وجود اکثار آن الحاصل ناظم رح بعد بیان لطائف
لفظی آیات قرآنیه در بیان لطائف معنوی آن میگوید که چنانکه موج دریا یکے بعد دیگرے بر سبیل
توالی و تعاقب میرسد و آنرا نهایتی و انقطاعی نیست همچنان معانی آن آیات بر خاطر متأمل

ذی استعداد آنقدر متواتر میشوند که نهایتی و انقطاعی ندارند چنانچه از عارفی نقل کرده اند که
میگفت سی سال تلاوت کلام مجید کردم و هربار که تامل میکردم معانی دیگر از ان بخاطرم میرسید
و امیر المومنین و یعسوب الدین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه میفرمود که اگر تفسیر نمایم سوره فاتحه را
بار کنم هفتاد شتر را از اسفار تفسیر آن و در اتقان گفته که در قرآن علوم اولین و آخرین مجتمع است
چنانچه لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین بدان شهادت میدهد و هر معنی از معانی آن گوهر
یکتا و جوهری است بی بها که گوهر بحر پیش آن قدری و قیمتی ندارد پس تعداد عجایب و غرایب
و احصاء دقایق و لطایف آن مقدور بشر نیست و هرچند که مردی از جنس لطایف گنجها در سینه
داشته باشد از طلب این جواهر زواهر سیر نمیشود و از اکثار آن ملال بخاطرش راه نمی یابد بلکه
هر آن در طلب حریص است بخلاف جواهر بحر که چون کسی را بسیار باشند رغبت بخریداری دیگر
نمیکند و اظهار ملال و سیری از ان مینماید اللغات المعانی جمع معنی مدلول و مفهوم لفظ
الموج بفتح المیم جوشش دریا المدد بفتحتین نصرت القیم جمع قیمت بها التعد بضم التاء المثناة
الفوقانیه و فتح العین من العد شمردن تحصی بضم التاء المثناة الفوقانیه و سکون الحاء و فتح الصاد
المهملتین من الاحصاء احاطه کردن و یاد داشتن العجائب جمع عجیب امر شگفت کما فی الصراح
تسام بضم التاء المثناة الفوقانیه من السوم خریداری کردن السام بفتحتین ملالت ع
فَقَرَّتْ بِهَا عَيْنُ قَارِيهَا فَقُلْتُ لَهُ :: لَقَدْ ظَفِرْتَ بِحَبْلِ اللهِ فَاعْتَصِمِ إِنْ تَتْلُهَا خِيفَةً
مِنْ حَرِّ نَارِ لَظَى :: أَطْفَأْتَ حَرَّ لَظَى مِنْ وِرْدِهَا الشَّبِمِ ترجمه خنک شد بان آیات
چشم خواننده آن پس بشارت دادم او را که تحقیق ظفر یافتی بعهد و امان الهی که قرآن است
پس متمسک شو بآن و عمل کن بران اگر خوانی آنرا از جهة خوف گرمی آتش دوزخ فرو نشانی
گرمی دوزخ را از دهن مورد آن آیات یا آبخوران که موصوف است بسردی و خنکی الحاصل
قاری قرآن عظیم و تالی فرقان قدیم و متامل در لطائف آن و عامل بران بحکم فاعتصموا بحبل الله
در حصن حصین عهد و امان ایزد منان است که محزون نسازد او را فزع اکبر و مجالس رب العزت است
بحدیث سید البشر و چون گذر کند بر طبقه از طبقات دوزخ سرد شود لهیب دوزخ از نفس او
و مروی است از ابی امامه باهلی رض که فرمود آنسرور صلی الله علیه وسلم حق سبحانه عذاب نکند مردی را

که قرآن در صحیفهٔ اوست و روز قیامت قرآن شفاعت کند قاری خود را و حق تلاوت این است
که حین القرائت با طهارت کامله باشد و معطر بدن باشد و دهن را پاک بشوید و مصلّی ساده و باوضو
نشیند و حافظ را غلطیده خواندن نیز جائز است و افضل در شب است که قلب در آن فارغ
از افکار دنیا شد و بخواند هر قدر که تواند لکن بحد ملالت نرساند و ترمذی از ابن عمر رض روایت کرده
که در چهل روز ختم نماید و در بعضی روایات شش روز آمده و ختم هفته بقاعده فمی بشوق از صحابه
منقول است و همچنین حضور قلب و فهم معنی شرط است و فهم موقوف است بر خواندن هر لفظ
جدا جدا با رعایت قواعد و ادای مخارج که آن قریب تر است بتعظیم و ابلغ در تاثیر چنانچه مروی است
از ابن عباس رض که فرمود اگر شخصی سورهٔ زلزلت القارعه بتدبیر معنی و ترتیل خواند نزد من دوست تر است
از هر دیگر تمام سورهٔ بقره را بدون آن تلاوت نماید و این ترتیب ختم برای کسی است که عمل بظاهر دارد
اما صاحب باطن را رعایت این ترتیب ضرور نیست بلکه حسب حال القد تلذذ قرائت نماید چنانچه
بعضی عارفین از صحابه و تابعین در تکرار یک آیه شب را بصبح آورده اند پس قاری چون
بآیهٔ رحمت رسد دعا کند و چون آیهٔ عذاب خواند استغفار نماید و از آن نجات طلبد و در احوال
قیامت موقف حساب یاد آرد و بتامل در وعیدات الٰهیه و تقصیر خود در امتثال اوامر و اجتناب
از نواهی بگرید و اگر گریه نیاید تکلیف کند در گریستن و اگر بیند که بر غیم قلب محزون و متأسف
نمیگردد پس بر فقدان بکا حزن و ملال نماید که سنگ دلی از اعظم مصائب است روایت است
از عبد الله ابن مسعود رض که روزی سرور عالم صلی الله علیه وسلم مرا فرمود که بخوان بر من قرآن را
عرض کردم یا رسول الله من کیستم که بحضور تو خوانم قرآنی را که بر تو نازل شده فرمود دوست میدارم
که آن را از دیگری بشنوم پس چون در سورهٔ نساء بآیهٔ فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید
وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا رسیدم آنسرور گریستند و فرمود که اگر کسی اراده کند که قرآن را
بطوریکه نازل شده بشنود گوش بقرائت اینکس دارد و در وقت تلاوت تصور کند که تالی
حق جل مجده است و من سامعم و اگر این تدبر ندارد داند که من قاری ام و او سامع است امام احمد
بن حنبل رض میفرماید که پروردگار خود را بار بخواب دیدم و سوال کردم از نجات فرمود که نجات
از عذاب من در تلاوت قرآن است یا فهم معنی باشد یا بغیر فهم آن و تحسین صوت کند حین التلاوة

بشرطیکه رعایت قواعد مذمومه موسیقی کرده تغیر در مدات و تشدیدات قرائیه ننماید چنانچه مرویست در سنن ابی داود و نسائی که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم زینت بخشید قرآن را بخوبی صوت و روایت است از ام المؤمنین عایشه صدیقه که شبی عرض کردم بحضور سرور کائنات که شخصی در مسجد قرآن میخواند که مثل آن از دیگری نشنیده‌ام پس آنحضرت برد رحجره آمد تا دیری استماع شنید و فرمود این سالم مولی ابی حذیفه است شکر خدا که مثل وست در امت من و حفظ آن موجب مغفرت والدین حافظ است باید که آنرا یاد کرده فراموش نکند که نسیان آن گناه کبیره است و نسیان نزد ابی حنیفه آنست که از مصحف هم خواندن نتواند و اگر قاری را خوف ریا یا خوف تشویش خاطر مصلی یا شاغل اوراد و اذکار باشد با خفا تلاوت نماید که عمل سر بر عمل علانیه هفتاد درجه فضیلت دارد و در صورتیکه این خوف نبود آواز بلند کند بلطائف نیت و جمع همت خواند تا گوش را هم حظی حاصل شود و نشاط آرد و اهل غفلت را بیدار و راغب عبادت سازد و خصوصا در نماز تهجد جهر اولی است تا ملائکه محافظین و سکان بیت از اجنه مؤمنین از ان حظی بردارند و اقتدا کنند و نسبت نفع بغیر هر قدر که زائد بود اجر مزید میگردد و بالجمله قرائت بجهر باشد یا بسر در هر طریقیکه صلاح قلب در ان بیشتر است عمل نماید بل تحسین فرمود آنسرور صلی الله علیه وسلم ابوبکر را در سر خیفی که او گفت من بپروردگار خود راز میگویم و او میشنود و عمر را در جهر و قتیکه او عرض کرد که بیدار میکنم اهل غفلت را و دفع شیطان مینمایم و حین الختم

این دعا خواند اللهم ارحمنی بالقرآن واجعله لی اماما ونورا وهدی ورحمة اللهم ذکرنی منه ما نسیت

وعلمنی منه ما جهلت وارزقنی تلاوته آناء اللیل والنهار واجعله حجة لی یا ارحم الراحمین وبعد الختم

باز ابتدا کرده از فاتحه تا مفلحون خواند تا شیطان از انقطاع عمل مایوس گردد والله الموفق

اللغات قرشت بشد یا الراء المهملة و بای التانیث من القرة بضم القاف خنک شدن

و آن کنایه است از سرور ظفرت بفتح الفاء و کسر الفاء و تاء الخطاب من الظفر فیروزی یافتن الحبل

بفتح الحاء المهملة و سکون الباء الموحدة رسن و عهد و امان کما فی الصحاح و مراد از حبل الله قرآنست

الاعتصام چنگ زدن و تمسک جستن التلاوت خواندن الحنیفیه بکسر الحاء المعجمة بر سیدن لظی

بالفتح بازه آتش و نام طبقه ایست از طبقات دوزخ که هفت اند جهنم و لظی و حطمه و سعیر و جحیم

و ماهی و سیر و شفق الاطفال فرو نشاندن آن و بکسر الواو آبخور که تشنگان بران مجتمع شوند یا مورد
آیات کرده من قاری است الشیم بفتح الشین المعجمه و کسر الباء الموحده بارد کَاَنَّهَا الْحَوْضُ یَشِفُّ
الْوُجُوهُ بِهٖ مِنَ الْعُصَاةِ وَقَدْ جَاؤُوْهُ كَالْحُمَمِ ؛ وَكَالصِّرَاطِ وَكَالْمِيزَانِ مَعْدَلَةً
فَالْقِسْطُ مِنْ غَيْرِهَا فِي النَّاسِ لَمْ يَقُمِ ترجمه گویا که آن آیات بینات نهر الحیوة اند که سفید
و روشن شوند رویها بسبب در آمدن دران از گناهگاران در حالتیکه آمده باشند بران همچو
انگشتهای سیاه و آن آیات مثل پل صراط و مانند ترازوی اعمال بنده کانند از روی عمل و داد
پس عدل و راستی از غیر شان در میان مردمان باقی نمانده الحاصل چنانچه روز قیامت
نهر الحیوه بدن سوختهٔ دوزخیان است را صاف و شسته و روی آنها را سفید و روشن سازد
همچنان قرآن غواصان معانی و قاریان مبانی خود را که از آب زلالش جرعه نوشند و عمل
بمقتضای آن کنند از ظلمت و کدورت و قساوت قلب تصفیه بخشیده بنور هدایت منوّر
سازد و روی شان در آخرت بشفاعت خود چون ماه تابان و درخشان گرداند و چنانکه
صراط روز محشر محق را از مبطل جدا کند و مومن موقن را راست بر خود بگذراند
و از مکاره و مخاوف امین سازد و میزان در تعیین اوزان حقوق و اعمال فرو گذاشت
نماید و عمل راجح را از مرجوح متمیز گرداند همچنان قرآن ناراستی و کجی و قاری خود را راست
مینماید و حق را از باطل امتیاز می بخشد و حسن و قبح اعمال بندگان را بمنصهٔ ظهور میرساند و عامل
خود را بنعیم جنت و لقای رب العزت مشرف میسازد پس اقامهٔ راستی و معدلت در مردم
از دیگر کتب الٰهیه سوای قرآن که ناسخ احکام آنها است متصور نیست یا عدل و داد از غیر آن
در مردم ثابت نمی شود چه مرجع جمیع احکام شرعیه قرآن است و سنت و اجماع و قیاس
فقهی تابع آنست اللغات الحوض بفتح الحاء المهمله چشمهٔ آب و مراد از آن درینجا
نهر الحیوة است که چون روز قیامت بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ در آیند
فرمان باری تعالی شود که هر کسیکه مقدار دانهٔ خردل ایمان در دل دارد آنرا از دوزخ بر آرند
پس بیرون آرند از دوزخ قومی را که بدن شان از کمال سوختگی مثل انگشت سیاه باشد
و اندازند ایشان را در نهر الحیوة پس بر آیند از آن در حالتیکه روی شان سفید و روشن باشد

مثل مرواريد چون شان تر و تازه گردد مثل گیاهی که بر روی سیل میباشد و سرگرد نهاشان علامت مغفرت بی وسیلهٔ عمل صالح بود که بهشتیان آنها را بدان ملامت عتقاء الرحمان گویند کذا فی البخاری و مسلم بروایة ابی سعید الخدری رضه و بعضی لفظان حوض کوثر اراده کرده اند و آن با مضمون شعر چندان مناسبت ندارد تبیض بتشدید الضاد المعجمه من الابیضاض سفید و روشن شدن الوجوه بضم الواو جمع وجه بمعنی و العصاة بضم العین المهمله جمع عاصی گناهگار الحمم بضم الحاء المهمله و فتح المیم جمع حمه انگشت سیاه کذا فی الصحاح الصراط پلی است بر پشت جهنم باریک تر از موی و تیزتر از تیغ که جمیع خلایق را بران عبور افتد و بعضی چون برق خاطف و بعضی مثل باد وزنده و بعضی مانند اسپ تیزرو و بعضی چون طایر پرنده بر حسب مراتب بگذرند و دوزخیان ازان بلغزند در دوزخ افتند المیزان ترازو که روز قیامت اعمال بندگان را بدان سنجند و علم حق سبحانه اگرچه محیط باشیاء است لکن در وزن آن حکمت امتیاز عاصی است از مطیع و طالح از صالح در نظر اهل محشر و مروی است از سلمان فارسی رضه که اگر در یک پلهٔ وی آسمان و زمین و هرچه در وست نهند گنجد و کفهٔ حسنات از جانب یمین عرش مقابل جنت و کفهٔ سیآت از جانب یسار ان محاذی دوزخ بود المعدلة بفتح المیم و سکون العین و کسر الدال المهملتین القسط بکسر القاف و سکون السین المهمله عدل داد راست در لغت نهادن هر چیز است در محل آن و در اصطلاح ایتان فعلی است که منقص عامل و بغیر وی نبود لم تقم بضم الیاء المثناة التحتانیه و کسر القاف من الاقامة باقی داشتن کذا فی شرح الازهری و در بعضی نسخ لم یقم بفتح الیاء المثناة التحتانیه و ضم القاف من القیام بمعنی بر پا ماندن آمده و الاول اولی لا تعجبن لحسود راح ینکرها تجاهلا و هو عین الحاذق الفهم قد تنکر العین ضوء الشمس من رمد و ینکر الفم طعم الماء من سقم ترجمه عجب مدار از بخیلی کثیر الحسد که انکار این آیات میکند از روی اظهار نادانی درحالیکه او مردی است زیرک و دانا گاهی نبیح می بیند از چشم روشنی آفتاب بسبب درد و بیمره سید اندهن آب شیرین را بجهة بیماری الحاصل انکار حسود نه از جهت آنست که او را در بعد لش کلام ربانی شکی و ریبی است چنانچه آیهٔ کریمه و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ظلما و علوا ازان خبر میدهد بلکه بجهة آن است

که او دیده و دانسته از غایت استیلای حسد و غلبهٔ هوای نفس و حمیت جاهلیت خود را
جاهل و نادان ساخته نمیدانی که دیدهٔ رمد رسیده از روشنی آفتاب کراهت دارد و تحمل ا
انوار آن کردن نمی تواند باوجودیکه بالیقین میداند که آفتاب روشن هست ه گر نه بیند
بروز شپره چشم چشمهٔ آفتاب را چه گناه ؛ و دهن بیمار را بسبب فساد اخلاط و غلبهٔ صفرا
آب شیرین تلخ و بدمزه بنماید با آنکه او را معلوم است که آب تلخ نیست و شیرین است و لیکن
انکار و نفور بحکم لا یزید الظالمین الا خسارا بسبب سوء استعداد آنها واقع شده که اصلا علاج پذیر
نیست الملتقطات التعجب شگفت داشتن المحسود بفتح الحاء المهمله مرد کثیر الحسد و حسد
آرزوی کردن زوال نعمت را از غیر براح بمعنی صار التجاهل نادان ساختن خود را العین ذا
الحاذق من الحذاقه زیرکی الفهم بفتح الفاء و کسر الهاء زیرک دریابندهٔ مطالب تنکر من الانکار
سر باز زدن الرمد بفتحتین درد چشم الفم بفتح الفاء و تخفیف المیم دهن و بعضی برای محافظت
وزن بتشدید المیم خوانده اند و آن جایز است کما فی القاموس فی باب المیم السقم بفتحتین بیماری
یا خیر من یمم العافون ساحته ؛ سعیا و فوق متون الاینق الرسم ؛ و من هو الآیة الکبری لمعتبر
و من هو النعمة العظمی لمغتنم ؛ سریت من حرم لیلا الی حرم ؛ کما سری البدر فی داج من الظلم
ترجمه ای بهتر کسیکه قصد کنند سایلان آستانهٔ او را درحالیکه پیاده دوند و سوار آیند
بر پشت ماده شتران تیز رو و ای کسیکه نشان بزرگ هست برای استدلال کننده توحید حق
و ای کسیکه نعمت عظمی برای غنیمت شمرنده وجود این نعمت را سیر کردی از حرم مکه در شب تا
بسوی بیت المقدس همچنانکه سیر میکند ماه تمام در شب تاری که از تاریکیها هست الحاصل ناظم علیه
بعد توصیف آیات بینات که از اعظم معجزات آن سید الکائنات اند اولا طرف مدایح
آن سرور پرداخته ثانیا به بیان رتبهٔ علیهٔ وی که معراج است و دیگری را آن اشتراک ندارد پرداخته
چنانچه بسبیل خطاب میگوید که ای بهتر کسیکه سوار و پیاده از شاه و گدا التجا بدرگاه عالم
پناه او آرند و ای بزرگ تر نشان وحدانیت حق و حقیقت دین اسلام و ای عظیم تر نعمت
از نعمای دنیا و آخرت برای هر خاص و عام حق جل مجده ترا بمرتبهٔ عظمی و درجهٔ علیا که آنراست
مشرف فرمود و آنچه ترا از عجایب ملک و ملکوت نمود دیگری را از انبیا و رسل ننمود چنانچه آیهٔ کریمه

سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من
آیاتنا از آن خبر میدهد و ازین ثابت که منکر سیر آنسرور تا مسجد اقصی کافر و از آنجا بر آسمان الی
ماشاء الله ضال و مبتدع و فاسق است و آنهمه به بیداری بجسد شریف بود باتفاق جمهور صحابه
و تابعین و بعضی که قائل معراج روحی اند فقط توهم ایشان است آن قول اعتباری ندارد و جمعی بر آنند که این قضیه
سی و چهار بار واقع شده وقتی بجسد در بیداری و در اوقات دیگر بروح مبارک در منام که علیحده اینست
و کمال اولیای امت مرحومه نیز ازین قسم اخیر بتصدیق آنجناب نصیبه دارند و قصهٔ معراج
بر سبیل اجمال این است که بشب دوشنبه ماه ربیع الاول سال دوازدهم از نبوت و بروایتی شب
بیست و هفتم رجب بعد شق قلب شریف و غسل آن بآب زمزم در طشت طلا و پر کردن آن ایمان
بعلم و حکمت و نهادن آن در سینهٔ مبارک و التیام آن و حصول استعداد دریافت عالم ملکوت و تحمل
انوار جبرئیل عم دابهٔ سفید پست تر از بغل و بلندتر از حمار آورده که گام منتهای نظر خود مینهاد
و در سرعت سیر مثل برق می درخشید لهذا نامش براق بعده آنسرور صلی الله علیه وسلم را بران
سوار کرده خود رکاب گرفته لگام بدست میکائیل عم داده بعد گذر بر زمین مدینهٔ طیبه و مدین
مولد عیسی عم و فرود آوردن برای نماز درین هر دو جا و بعد ملاقات ابراهیم و موسی و عیسی عم
و معاینهٔ طوائف انام از نیک و بد که در عالم برزخ و مثال با آثار و ثمرات افعال خود مشغول و گرفتار
به بیت المقدس رسانید آنسرور فرود آمده براق را بحلقهٔ باب بسته در مسجد آمده دوگانهٔ تحیت ادا فرمود
بعد ازان حاضر شدند جماعات ملائکه و متمثل گشتند ارواح انبیا از آدم عم تا عیسی عم و ثنا گفتند خدا
و درود فرستادند بر محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و معترف شدند همه بفضل و کمالات وی لیس اذان
و اقامت گفتند و آنحضرت را امام ساختند جمیع ملائکه و انبیا اقتدا کردند و بعد از فراغ بیرون آمد از مسجد
و جبرئیل ظرفی از خمر طهور و ظرفی پر از شیر پیش آورده در شربت یکی ازین دو ظرف داد آنجناب
شیر اختیار فرمود پس جبرئیل گفت که اختیار کردی استقامت دین خود را اگر اختیار میکردی
خمر را همه امت تو گمراه میشدند و در شرب خمر می افتادند بعده جبرئیل عم معراجی از جنت فرود
آورده که از یمین و یسار آن ملائکه بودند پس برآمد آنسرور بران و رسید بآسمان و دید در آسمان
اوّل آدم عم را و در دوم یحیی و عیسی عم را و در سوم یوسف عم را و در چهارم ادریس عم را

ودر پنجم هارون عم را ودر ششم موسی عم را ودر هفتم ابراهیم خلیل عم که هر یکی ترحیب وتحیت
وسلام پیش آمدند وجواب شنیدند بعد ازان رسید به بیت المعمور که مقابل کعبه مشرفه واقع شده
وادای نماز تحیه فرمود ودید ملایکه را که تسبیح وتهلیل میکنند وابراهیم عم تکیه بدیوار کرده نشسته
وماموره گردید افسرور بادای نمازهای پنجاه وقت باستدعای آنحضرت از جناب کبریا بالتجای مکرر
موسی عم از پنجاه نوبت به پنج وقت رسید واز انجا گذر فرمود بسدرة المنتهی که آن منتهی میشوند
اعمال خلق وعلوم شان ونزول ملایکه از انجا است وعروج ازان ممکن ومتصور نیست آنجا
جبرئیل عم از رفتار باز مانده گفت ؎ اگر یک سر موی برتر پرم * فروغ تجلی بسوزد پرم * بعده
ممنوده شد بانحضرت بهشت ودوزخ بعضا انکه مذکور اند در کتاب وسنت وغسل فرمود در چشمه
سلسبیل ونشسته شد آن ... وحدث از ظاهر وباطن وی وچون بعد رویت آیات الهی
نوبت در آمدن مشهد قرب وحضور رسید از همه انقطاع پذیرفت وهیچ ملکی وانسی باوی
نماند لکن هنوز هفتاد حجاب نورانی که سطبری هر حجاب پانصد ساله راه بود در پیش اند که همه را
باعانت وامداد صمدانیت قطع فرمود پس حیرتی وهیبتی بر آنجناب طاری شده از اخر ...
بانس ومحبت مبدل ساخته دست قدرت درمیان دو شانه آن سرور نهاده که یافته سردی آن
در سینه خود وبخشید علوم اولین وآخرین را وتعلیم کرد سه علم اول علمی است که عهد گرفت کتمان آنرا از
هیچ احدی طاقت برداشت آن ندارد دوم علمی بود که مخیر ساخت در کتمان واظهار آن که بخواص
اصحاب تعلیم فرمود وسوم علمی است که بهر خاص وعام مامور به تبلیغ گردید پس گسترانیده شد رفرف سبز
که نور آن بر نور آفتاب غالب بود وبر وی داشته شد بر آن ورسید بعرش ودید امور عجیبه واشیاء غریبه را
که زبان از توصیف آن عاجز است لکن باوجود آنهمه آیات وکرامات وانکشافات تمامی ذوات کائنات
هیچ یکی از انها توجه والتفات نفرمود وبحکم مازاغ البصر وما طغی دیده میل ورغبت بسوی چیزی نکشود
پس مشرف فایز شد بجمیع مراتب از مراتب ودرجات که اقصی واعلی آن رویت حق سبحانه است بچشم
سر کما صح عن کبار من الصحابه کانس وابن عباس وابن عمر رض ومغبوط انبیای مرسلین وملایکه مقربین
گردید وبعد رسیدن در مرتبه قرب عرض کرد احوال امت را وگفت خداوندا معذب کردی امم
سالقه را بانواع عذاب پس با امت من چه خواهی کرد جواب آمد که رحمت فرستم بر ایشان مبدل

کنم بدعای آنها اجابات و هر که ندا کند مرا لبیک گویم و هر چه سوال کند عطا نمایم و آنکه بمن توکل
کند کفایت کنم در دنیا و بپوشم گناهان او در آخرت و شفیع گردانم ترا برای ایشان کافی المواهب
و چون رخصت انصراف با نیل مرادات یافته باز بمقام خود فایز گردید حالات شب بیان فرمود
جماعتی ضعیف الایمان مرتد شدند و ابوبکر رض بسبب تصدیق آنحضرت امور لهذا از روز موسوم بصدیق گردید
گردید و کفرهٔ قریش باستهزا پیش آمده از حال مسجد اقصی و تعداد درهای آن مستفسر شدند و چون آنحضرت را
در تبیین بعضی اشیا از توقف رو داد جبرئیل علیه السلام مسجد را بجنسه حاضر کرده پیش نظر مبارک نهاد تا از هر چه که
پرسیدند باحسن وجه بیان فرمود آخر نادم و پشیمان شده باز گشتند و عارف سامی مولانا عبد الرحمن
جامی رح در تحفة الاحرار حال معراج بکمال لطف و خوبی بیان فرمود چنانچه میگوید ـ یک شبی از صبح
دل افروزتر ، روز شب سوختهٔ پیروزتر ، طرهٔ او نافهٔ دولت گشا ، غرهٔ او نور سعادت فزا ، بار قضا
لطف درافشان درو ، ماه عنایت گهرافشان درو ، خواجه که آمد دو جهان بنده اش ، کرد مدد
دولت پاینده اش ، عشق رگ جانش کشیدن گرفت ، دل بی جانانش طپیدن گرفت ،
سبزهٔ او از اشک ره خواب زد ، راه طلب را ز سرشک آب زد ، چون کرم آن ابر کرامت شعار ، باز نشاند
از رهٔ مقصد غبار ، قاصدی از کشور نورانیان ، پاک ز آلایش ظلمانیان ، آمد و آورد براقی
چو برق ، پیکری از نور قدم تا بفرق ، اوج سپهر بچه شهاب اشهبی ، چرخ قمر بچو قمر کبی ، رفتن او
جستن تیر از کمان ، جستن او جست طی مکان ، پیش نهفته قدم از گام او ، بود بهم جنبش و آرام او ،
گفت کای ساقی ابرار خیز ، جرعه بدین گنبد دوار ریز ، ساخته گوش بدین عرش را ، فرش قدم
کن تا چو زمین عرش را ، راه سوی راست رو باغوی ، رهبر روشن نظر باطنی ، خلعت اسری ببر
انداخته ، جامهٔ شب رفتن از آن ساخته ، پای در آورد به پشت براق ، خواند بر آفاق که هذا فراق ،
تافت زبیت الحرم اصلا لگام ، زد بطواف حرم قدس گام ، بود از و گام نهادن همان ، در حرم قدس
ستادن همان ، بست از انجا کمر عزم چست ، روی سفر کرد بتقدیر نخست ، شد بدر خانهٔ ماه رکاب ،
یافت بیک حلقه زدن فتح باب ، رفت در ان خانه بصد عز و ناز ، خانه نشینان بهزاران نیاز ،
سجده کنان بوسه بپایش زدند ، طبل دعا کوس ثنایش زدند ، گاهی بیدت ملک و ملک ملتجی ،
تهنیت القیاه نعم المجی ، آمدی و آمدنت بس خوشست ، دیدن روی تو عجب دلکش است ،

خاک رہت بر سر ما تاج باد ٭ ہر شب عمرت شب معراج باد ٭ خانہ نجاح ہمین رسم و راہ ٭ سایہ طوبے
شدش آرامگاہ ٭ بازبرافراختہ از انجا لوا ٭ زد بسراپردۂ ثم استوی ٭ ہم نفسش زد نفس بلود
نوبت ٭ زان شرف ہمنفسی گشت نوبت ٭ پای ازان پایہ فراتر نہاد ٭ عرش بزیر قدمش سر نہاد ٭
خرقۂ تن راز تن جان کاید ٭ کیفش خلعت جان نگند ٭ آنکہ ازین خرقہ مجرد شدہ ٭ جاذبہ عشق
یکی صد شدہ ٭ خیمہ برون زد ز حدود جہات ٭ پردگہ او شد تتق نور ذات ٭ تیرگی ہستی زدودگشتہ ٭
پردگی پردۂ آن نوگشتہ ٭ کیست کزان پردہ شود پردہ ساز ٭ زمزمہ گو بد ازان پردہ باز ٭
ہست زپردہ بدر این گفتگو ٭ بہ کہ شود مختصر این گفتگو ٭ خواجہ دران پردہ چو دید انچہ دید ٭ انچہ نآید
بزبان ہم شنید ٭ یافت اجازت کز اقلیم راز ٭ راحلہ راند بحریم مجاز ٭ کرد گذر بر صف افلاکیان ٭
شد ز تواضع شرف خاکیان ٭ آمد نزدیک حریم بسترش ٭ گرم ہنوز از تن جان پرورش ٭ چون
طلبیدند ازان گنج پاک ٭ بہرۂ خود خانہ خرابان خاک ٭ در دل ہر خانہ خرابی کہ خواست ٭ بخت
نصیبی بہ نصابی کہ خواست ٭ بود بیک لحظہ دران نیم شب ٭ آمدن و رفتن او را عجب ٭ بود
بلی نور زمین و آسمان ٭ در سفر نور نگنجد زمان ٭ عالم ازان نور بود مستنیر ٭ دست نزد جامی و دامانش
گیر ٭ بو کہ از انجا بضیائی رسی ٭ راہ بیابی و بجائی رسی ٭ اللغات تیمم من الیمم قصد کردن
العافون جمع العافی من العفو بخشش کسی بامید احسان رفتن کما فی التاج الساحہ صحن سرای
السعی دویدن المتون بضمتین جمع متن پشت الانیق بفتح الہمزہ وسکون الیاء المثناۃ التحتانیہ
وضم النون جمع ناقہ و مادہ شتر کہ در اصل انوق بودہ و بسبب ثقل ضمہ بر واو آنرا بر نون مقدم
کردہ بیا بدل کردند کما فی الصحاح الرسیم بفتح الراء والسین المہملتین جمع رسوم بفتح الراء المہملہ
ناقہ کہ از تیز رفتاری بر زمین نشان کند الکبری بضم الکاف بزرگتر المعتبر بکسر الباء الموحدہ
من الاعتبار صرف کردن فکر را و در انتیاز حق از باطل رسید گرفتن النعمہ بکسر النون فراخی
عیش کما فی مجمع البحار المغتنم بکسر النون من الاغتنام غنیمت شمردن سریت بتاء الخطاب
من السری بشب سیر کردن و مراد از حرم اول مکہ معظمہ و از ثانی بیت المقدس است و در تعیین
مکان اسرار وایۃ مختلف آمدہ بعضی حطیم و بعضی صحن کعبہ و بعضی سرای ابی طالب و بعضی خانہ
ام ہانی گفتہ اند و صاحب فتح الباری در جمیع اقوال فرمودہ کہ آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم در بیت

ام ہانی داخل سرای ابی طالب بوده که جبرئیل علیہ السلام از سقف فرود آمده آنحضرت را از حطیم آورده
در صحن کعبه بر براق سوار کرده بمسجد اقصی برده از انجا بآسمان رسانیده و در لفظ لیلا اشاره است
بانکه از مکه به بیت المقدس در زمان قلیل از شب رسیده و این از قبیل بسط زمان است که انس رضی
در اندک زمان طی مقامات و تحصیل مراتب کمالات که مافوق حد بشری است فرموده و چنانچه داؤد
علیہ السلام در زمان قلیل توریت را با آن عظم حجم ختم میکرده و آصف بن برخیا تخت بلقیس را در طرفة العین
بمسجد سلیمان علیہ السلام رسانیده الدواجی ظلمتی که هیچ چیز دران نظر نیامد و در شرح احمد واجی الیاس
تفسیر کرده وَبِتَّ تَرْقَى إِلَى أَنْ نِلْتَ مَنْزِلَةً ؛ مِنْ قَابِ قَوْسَيْنِ لَمْ تُدْرَكْ وَلَمْ تُرَمِ
ترجمہ شب گذرانیدی در حالیکه ترقی کردی بمراتب قرب تا اینکه یافتی مقامی قریب تر یا بازه کمان
دو کمان یا چهار فاصله که ما بین دو گوشه کمان می باشد که مدرک و مطلوب هیچ احدی نیست
الحاصل آنسرور صلی الله علیہ وسلم بر مراتب علیه و درجات سنیه ترقی کرده تا غایتی رسید
که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل بانجا نرسیده و با نوع مکاشفات لاهوتی و اصناف تجلیات
جبروتی فائز گردیده که هیچ یکی از مقربان بارگاه الوهیت و خاصگان درگاه ربوبیت از ان
خطی ندارد بلکه کسے را از انها مجال ادراک و خیالات طلب این نیست از انکه طالب فرع او و قسمت او
و چون معلوم همگنان بود که این منزلت رفیع مخصوص آنجناب است دیگر را چه یارا که طالب شود
و مراد ازین قرب قرب منزلت و کرامت است نه قرب مسافت که از خواص جسم است و ارباب
تحقیق گفته اند که دنی اشاره بمکان نفس و تدلی بمنزل قلب و قاب قوسین بمقام روح و او ادنی
بمرتبه سر اوست صلی الله علیہ وسلم پس نفس مبارک در مقام خدمت و قلب انور در منزل انس
و محبت و روح پر فتوح در محل قربت و سر آن سرور در مرتبه مشاهده بود و چونکه روح مقدس آنحضرت
از کمال نورانیت و قوت توجه در بدن اول تصرفی است لهذا همین جسم که فی الحقیقة
روح مجسم است بمرتبه قاب قوسین او ادنی شرف اختصاص یافت و آنکه سرشت تن ش
از جان بود سیر و عروجش چون آسان بود و همین چشم سر جمال لایزالی را بی جهت و کیفیت
کالقمر فی لیلة البدر دید و همین گوش حق نیوش کلام رب العزت شنید و ازینجا است
که موسی علیہ السلام بعد مشاهده این تقرب در لیلة الاسرا ضبطه آن مرتبت کرده گریست

وغبطه که عبارت است از آرزو کردن مثل چیزی که بدیگری عنایت شده مذموم نیست ۱۲
اللغات بت بکسر الباء الموحده وتشدید التاء المثناة الفوقانیه من البیتوته شب گذرانیدن
وبمعنی حیر ورقه نیز آمده ترقی بفتح القاف من الرقی بالارتقاء تلت بکسر النون من النیل
یافتن قاب قوسین القاب والقیب مقدار و در عرب از کمان بمالش زمین می نمایند
همچنانکه نیزه و گز و خطوه و شبر هم پیمایند و در صحاح قاب بمعنی گوشه کمان نیز آمده و در
صورت در اصل قاب قوس بوده که علامت تثنیه بمضاف الیه بسبب شدت امتزاج بمضاف
الیه داده شد ترکیب ولم ترم بضم التاء المثناة الفوقانیه وفتح الراء المهمله الاول من الادراک
در یافتن والثانی من الروم طلب کردن وقد قدمتک جمیع الانبیاء بها والرسل
تقدیم مخدوم علی خدم ترجمه پیش کرده شد امام انبیاء و رسل بر خود با در آن شب
همچنانکه تقدیم مخدوم بر خادمان میباشد الحاصل جمیع انبیاء و رسل اعتراف بفضل
و کمالات و قرب مرتبت تو کرده ترا در نماز امام ساختند و باقتدای تو سر در افگندند تا تقدم
بالشرف که برای ایشان داری بر جماعت ملائکه ظاهر گردد چنانچه در مدارج النبوة گفته که در لیلة الاسرا
ارواح انبیاء متمثل شده بمسجد اقصی حاضر آمده هر یکی مناقب و معجزات خود بیان ساخته زبان بشکر و ثنای
باری تعالی کشادند بعد از آن آنسرور صلی الله علیه وسلم خطبه بلیغ خوانده خصائص و فضائل خود بیان
فرمود پس ابراهیم علیه السلام بعد استماع خطاب بطرف انبیاء عم کرده گفت که محمد بهمین خصائص بر شما
پیشی گرفت همه اعتراف کردند و امام انبیاء شد و علمای اخبار اختلاف کرده اند در آنکه این نماز
نماز نفل بوده یا نماز فرض و بر تقدیر فرض اکثر بر آنند که این نماز عشا بود قبل عروج سموات و بعضی نماز
فجر میگویند بعد نزول از آن و در لفظ بها با سببیه است و ضمیر راجع است بسوی منزلت یا بها بمعنی
فیها است یا راجع ضمیر بسوی لیلة الاسرا و مراد از تقدیم مخدوم بر خادم تقدم بالشرف است
والا گاهی خادم پیش مخدوم میرود و از خصائص آنسرور بود که وقت رفتن صحابه را پیشتر می فرمود و میگفت
که عقب مرا برای ملائکه گذارید کما فی جامع الترمذی اللغات قدمت بتاء التانیث من التقدیم
پیش کردن کسی را الخدم بفتحتین جمع خادم وانت تخترق السبع الطباق بهم فی موکب کنت فیه
صاحب العلم سبقت اذا المتکع (?) شأو المستبق. من الدنو ولا مرقی لمستنم ترجمه تو طی کردی

هفت آسمان را که یکے بالاے دیگرے است در حالیکه گذر کننده بود بجماعت انبیاء در شکری
از ملایکه بودی درمیان آنها سردار صاحب نشان تا آنکه نگذشتی نهایتی برای پیش دستی کننده
از نزدیک شدن و نه مقام بالا رفتنی را برای هیچ بالا رونده الحاصل آنسرور انبیا بهمین جسم لطیف
وجبه نفیسه که در لطافت ولطافت حکم روح دارد قطع مسافت هفت طبق آسمان نموده در حالیکه
مرور کرد بمقام انبیا و از هر یکے تحیت و ترحیب شنید و بود در حالت سیر و عروج در جمع عظیم از ملایکه مقربین
همچنانکه سردار صاحب نشان تفوق و امتیاز در لشکر خود می باشد آخر در عروج تا بنهایتی رسید که هیچ
سبقت کننده از انبیا و ملایکه را تا آنجا رسیدن ممکن و متصور نشده سیمرغ روح بجز بال انبیا رفته
آنجا که تو بیال محبت پریده ؛ اللغات الاخر از دریں الطباق بکسر الطاء المهملة جمع طبق سر پوش مراد
از سبع طباق هفت آسمان است که یکی بالای دیگری واقع شده سرای نائرا ما علیهم الموکب بفتح المیم
وکسر الکاف لشکر سواران باشند یا پیاده کذا فی القاموس و اینجا از آن جماعت ملایکه اراده کرده
العلم بفتحتین نیزه که بر آن پاره از ثوب بندند و آن کنایه است از شهرت کما فی المنتخب لم تدع بفتح التاء
المثناة الفوقانیة والدال المهملة وسکون العین المهملة من الودع ترک کردن شأوا بالفتح الشین المعجمة
وسکون الهمزة وفی آخره واو بمعنی غایت و نهایت المستبق بکسر الباء الموحدة من الاشتیاق پیش دستی
کردن الدنو بضم الدال المهملة والنون و تشدید الواو نزدیک شدن المرقی بفتح المیم وسکون الراء
المهملة و فتح القاف جای بالا بر آمدن المستنم بکسر النون من الاستنام بلند شدن خفضت کل
مقام بالاضافة اذ : نودیت بالرفع مثل المفرد العلم : کیما تفوز بوصل ای مستتر : عن العیون
و سر ای مکتتم : ترجمه پست گردانیدی هر مقام و مرتبه را نسبت مقام و مرتبه خود چنانکه
خوانده شدی سرتی کردن مثل یگانه مشهور تا آنکه رسی بمقام قرب که چقدر پوشیدگی دارد از
چشمهای دیگران و راز یکه چقدر پنهان داشته شده از غیر تو الحاصل گذاشتی هر یکرا از انبیا
و ملایکه بمقامات ایشان و ترقی کردی بمقامیکه بتو مخصوص است و دیگری با آن اشتراک ندارد تا فائز
شوی بشهود یکه پوشیده است از نظر مردم و مطلع شوی بر رازیکه دیگرے را بآن اطلاع و آگهی نیست
نه سینه را از و آگهی دهند : نه سر دیده را دیده بالی دهند : نه هر گوهری درة التاج شد : نه هر
مرسلی اهل معراج شده : برای سر انجام کار صواب : یکی از هزاران شود انتخاب : اللغات خفضت

تاء الخطاب من الخفض فرو انداختن و پست کردن المقام بفتح المیم منزلت المفرد یگانه العلم
مشهور عالی قدر الفوز ظفر یافتن المستتر بکسر التاء الثانیة المثناة الفوقانیة من الاستتار پوشیدن
المکتتم بفتح التاء الثانیة المثناة الفوقانیة من الاکتتام پنهان داشتن فَحُزْتَ کُلَّ فَخَارٍ غَیْرِ
مُشْتَرَکٍ : وَجُزْتَ کُلَّ مَقَامٍ غَیْرِ مُزْدَحَمِ : ترجمه پس جمع کردی هر فضیلتی را که دیگری
بآن شرکت نکند و درگذشتی از هر مقام بی مزاحمت غیر الحاصل گرد آوردی آنسرور صلی الله
علیه وسلم هر نعمتی و دولتی را که بدان نارسیده شود مخصوص بجناب مقدس اوست و رسید بهر مقامی
و منزلی از منازل قرب که دران هیچکس رسیدن نتواند اللغات حزت بضم الحاء المهملة
و سکون الزاء المعجمة و تاء الخطاب من الحوز جمع کردن و گرد آوردن کما فی التاج الفخار بفتح الفاء
و الخاء المعجمة من الفخر نازیدن و مراد از فخار فضایل و کمالاتیکه لایق افتخار باشند جزت بضم الجیم
و سکون الزاء المعجمة و تاء الخطاب من الجواز جری کردن و گذشتن المزدحم بفتح الحاء المهملة من
الازدحام بانبوه جمع آمدن وَجَلَّ مِقْدَارُ مَا وُلِّیتَ مِنْ رُتَبٍ : وَعَزَّ إِدْرَاکُ مَا أُولِیتَ مِنْ نِعَمِ
ترجمه و بزرگ است اندازهٔ چیزیکه سپرده شد بتو از مرتبه های بلند و نایاب است دریافت
آنچه که عطا کرده شد بتو از نعمتهای ارجمند الحاصل گرامی است مقدار آن مراتب علیه و درجات
سنیه که در لیلة الاسرا بآنجناب از درگاه رب العزت مفوض شده و بحیطهٔ ادراک هیچ احدی
نه در آید کنه نعمای متوالیه و آلای متوافره که آنسرور بآن مخصوص شده لاسیما نعمت رویة
که حق جل مجده هیچکس را سوای وی صلی الله علیه وسلم در دنیا بآن مشرف و ممتاز نفرمود از انکه آنجناب را
کمالی است ورای افهام خلق و عقول ایشان و شب معراج اتم و اکمل و اعلی و ارفع مقام
قرب اوست و آراستگی و استعداد این امر آنچه بوی صلی الله علیه وسلم حاصل شد بدیگری
میسر نگردید پس استبعاد حصول این نعمت در حق آنسرور محض نابجاست و خطا اللغات المقدار
بکسر المیم اندازه ولیت بضم الواو و کسر اللام المشددة و تاء الخطاب من التولیة کار کسی سپردن
الرتب بضم الراء المهملة و فتح التاء المثناة الفوقانیة جمع رتبة عز من العزة بالکسر نایاب شدن
چیزی اولیت بضم الهمزة و سکون الواو و کسر اللام من الایلاء بخشیدن النعم بکسر النون و فتح
العین المهملة جمع نعمت بُشْرَى لَنَا مَعْشَرَ الْإِسْلَامِ إِنَّ لَنَا : مِنَ الْعِنَایَةِ رُکْنًا غَیْرَ مُنْهَدِمِ ::

ترجمه بشارت باد مارا ای جماعت اهل اسلام بدرستیکه برای ما ست از عنایت حق ستونیکه

فرونا فتند الحاصل ناظم رحمه بعد بیان فضائل و کمالات و ترقی درجات آنحضرت صلی الله علیه وسلم

میفرماید که مارا مژده عظیم و بشارت فخیم هست ای گروه اهل اسلام که عنایت ابدی و هدایت سرمدی

حق سبحانه مظهرین ما گشته که مشرف گشته ایم بدین متین پیغمبری عالی قدر که هرگز شریعتش منسوخ

نگردد و تغییر و تبدیل نپذیرد چنانچه تنزیل احکم بإکمال این شریعت و اتمام نعمت و رضوان

و مغفرت رب العزت ناطق ست بخلاف امم سابقه که هیچکس از انها بدین دولت عظمی و نعمت

کبری شرف اندوز نگردیده اللغات البشری بضم البا الموحدة وسکون الشین المعجمة وفتح

الراء المهملة مژده المعتمر بفتح المیم وسکون العین المهملة و فتح الشین المعجمة گروه الرکن بضم الرا

المهملة وسکون الکاف ستون و چیزیکه بآن اعتبار کرده شود المنهدم بکسر الدال المهملة

من الانهدام فرو افتادن لَمَّا دَعَى اللهُ دَاعِينَا لِطَاعَتِهِ ۞ بِأَكْرَمِ الرُّسُلِ كُنَّا أَكْرَمَ الأُمَمِ

ترجمه چون مخاطب ساخت حق جل مجده دعوت کننده ما را بطاعت خود بخطاب اکرم الرسل

پس باشیم بزرگترین امت ها الحاصل چونکه رب العزت پیغمبر جلیل القدر ما را بتشریفات کرامت

نواخته ضروریست که ما از امم سایر انبیا بزرگتر باشیم از انکه قدر و منزلت هر امت حسب مرتبت پیغمبران

امت است چنانچه آیه کریمه کنتم خیر امة اخرجت للناس بآن شهادت میدهد اللغات

الداعی دعوت کننده بسوی عبادت حق و مراد از داعی ذات آنحضرت صلی الله علیه وسلم

لما قال الله تعالی اجیبوا داعی الله الطاعت فرمان برداری الامم بضم الهمزة وفتح المیم جمیع

امت یعنی گروه رَاعَتْ قُلُوبَ الْعِدَى أَنْبَاءُ بِعْثَتِهِ ۞ كَنَبْأَةٍ أَجْفَلَتْ غُفْلًا مِنَ الْغَنَمِ ترجمه

ترسانید دلهای دشمنان را اخبار رسالت آنحضرت مثل آواز یکه گریزانید رمه بیخبر را از گوسفندان

الحاصل چونکه فوائد انذار بیشتر از فوائد البشارت اند لهذا اهتمام بشان انذار اهم دانسته میفرماید

که از اخبار بعثت با رفعت آنحضرت در قلوب دشمنان دین آنقدر ترس و هیبت و رعب جا گرفته

که مثل گریختن گله گوسفندان بیخبر از آواز شیر می گریختند چنانکه علامه سیوطی رح در خصایص آورده

که آنحضرت فرموده من نصرت داده شدم بترسانیدن کفار تا یکماهه راه و در مواهب لدنیه گفته که قید

یکماهه راه برای این هست که میان مسکن آنجناب و میان مساکن کفار بیش یکماهه راه نبود

و در روایت است که چون آنحضرت از کفار قریش فرمود که اگر شما از من یک کلمه قبول کنید مالک تمام
عرب و عجم می شوید آنها گفتند که یک کلمه چیست اگر هزار کلمه باشد قبول نمائیم آنسرور گفت که خدا را
واحد دانید و از بت پرستی باز آئید بمجرد استماع این کلمه متنفر شده مثل رمه گوسفندان گریختند و گر
قبول نکردند آخر نوبت بجدال و قتال رسید و ندای اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم عالمی را
در گرفت و همه را مخذول و منکوب ساخته بدار البوار فرستاد چنانچه جهت تائید آنها الملتفات راعت
بتاء التانیث من الروع ترسانیدن العدی بکسر العین وفتح الدال المهملتین جمع عدو دشمن
الانباء بفتح الهمزة وسکون النون وفتح الباء الموحدة جمع نباء بمعنی خبر است که آوازه شان
عالی بود البعثة بکسر الموحدة برانگیخته شدن برای هدایت خلق و مراد از اخبار بعثت اخبار است
که از کتب سماویه بظهور رسیده و کاهنین و منجمین حین ولادت آنسرور بآن خبر دادند و بحکم
فاصدع بما تؤمر آنجناب اوامر و نواهی الهی حین بعثت بگوش هر یکی رسانیده النبأة بفتح
النون وسکون الباء الموحدة وفتح الهمزة آواز اجفلت بتاء التانیث من الاجفال گریزانیدن
و مضطرب ساختن کما فی شرح المحلی الغفل بضم الغین المعجمة وسکون الفاء والقیاس ضمهما جمع
اغفل بیخبری که اشیاء و امور را دریافتن نتواند کما فی شرح الازهری الغنم بفتح الغین المعجمة
والنون اسم جنس گوسپند نر باشد یا ماده مَا زَالَ یَلْقَاهُمْ فِی کُلِّ مُعْتَرَکٍ حَتّٰی حَکَوْا بِالْقَنَا
لَحْمًا عَلٰی وَضَمِ ترجمه همیشه محاربه مینمود با دشمنان دین در جنگگاه تا غایتی که آنها
مشابه شدند بسبب طعن نیزهای مجاهدین بگوشتیکه بر تخته قصاب باشد الحاصل جناب
رسالتمآب و ملازمان رکاب ظفر انتساب وی در هر معرکه با کفار بالجد محاربه نمودند و آنها را
مقتول و مجروح ساخته بروی زمین انداختند که آن اشرار بسبب طعن نیزهای خونخوار غازیان
لشکر اسلام مشابهت پیدا کردند بگوشتی که بر تخته قصاب بود و آنرا هیچ حسی و حرکتی نباشد
اللغات یلقاهم بفتح الیاء المثناة التحتانیة وضم القاف والمیم من اللقی کارزار کردن
کما فی التاج المعترک بفتح الراء المهملة جای حرب حکوا بفتح الکاف من الحکایة بمعنی
المشابهة القنا بفتح القاف جمع قناة نیزه کما فی القاموس الوضم بفتح الواو والضاد المعجمة
تخته که قصابان بران گوشت می نهند وَدُّوا الْفِرَارَ فَکَادُوا یَغْبِطُوْنَ بِهٖ اَشْلَاءَ شَالَتْ مَعَ الْعِقْبَانِ وَالرَّخَمِ

ترجمہ دوست داشتند کفار گزیختن را بس قریب بود که آرزو کنند بآن فرار اینکه خود ہا مثل گوشت
پارہای مقتولان باشند که بر داشتند آنرا از جنگگاه عقابہا و کرگسان الحاصل چونکه ناظم شرح حال
مقتولان در بیت سابق بیان کرده الحال احوال بقیۃ السیف بیان میفرماید که باقی ماندگان طاقت
مقاومت در خود نیافته فرار را دوست میداشتند تا غایتیکه بر حال اعضاء مقتولان که در معرکه افتاده بود
و آنرا عقابان و کرگسان برای طعمه برمی داشتند غبطه کردند که کاشکی ما ہم مانند این اعضا برده دور
انداخته شدند تا از طعن و ضرب مجاہدان اہل اسلام و بہادران خون آشام نجات حاصل گردد و در لفظ
ودوا الفرار اشعار است باینکه ایشان اگرچه آرزوی فرار میداشتند لکن چونکه در خود طاقت فرار
نمی یافتند و راه فرار ہم بسبب غلبۂ مجاہدین مسدود بود لہذا میخواستند که خود را ہم کسی مثل اعضای
مقتولان از جنگگاه برداشته بجائی اندازد **اللغات** ودوا بفتح الواو وضم الدال المہملہ
المشدده من الوداد دوست داشتن و آرزو کردن الفرار بکسر الفا گریختن یغبطون بفتح الیاء
المثناة التحتانیه وسکون الغین المعجمه وکسر الباء الموحده من الغبطه آرزو کردن حال دیگرے را
بی تمنای زوال آن حال ازوی الاشلاء بفتح الہمزه وسکون الشین المعجمه جمع شِلْو پاره از عضو
شالت بالشین المعجمه و تاء التانیث من الشول برداشتن کما فی التاج العقبان بکسر العین المہمله
وسکون القاف جمع عقاب و آن طائریست شکاری سریع السیر که پرندگان از چنگ وی رہائی نتوانند
الرخم بفتح الراء المہمله والخاء المعجمه جمع رخمه بمعنی کرگس وشارح محلی گفته که عقاب و رخمه از اقسام طیور اند
که بر جثه واقع میشوند و گوشت آنہا میخورند و بقیه برای بچگان خود بر میدارند **تمضی اللیالی وکا**
یدرون عدتہا ما لم تکن من لیالی الاشہر الحرم ترجمه میگذشت بر آنہا شبہا و نمیدانستند
شمار آن ما دامیکه نبود آن شبہای شہور حرام الحاصل بسبب کمال اضطراب و سراسیمگی که بکفار
بانتشار از ضرب و طعن مجاہدین خونخوار حاصل شده شب را از روز و روز را از شب نمی شناختند
بلکه از شمار شبہا که زمان طمانیت و راحت ست و وقت قتال نیست غافل و عاطل بودند مگر
در شہوریکه در آن قتال حرام بوده و میدانستند که درین ماہہا اہل اسلام مبادرت بقتال نخواہند کرد
فی الجمله بحال خود می آمدند و شعور شمار لیالی در ایشان پیدا می شد **اللغات** اللیالی جمع لیل
بزیادة الیاء الاخیرة خلافا للقیاس بمعنی شب و در استعمالات عرب لفظ لیالی بمعنی مطلق ایام نیز

آمده العدة بکسر العین وتشدید الدال المهملتین شمار وممکن است که در تخصیص لیالی اشعاری باشد
بانکه چون لیالی که زمان راحت وطمانیت است آنرا بسبب خوف مجاهدین شمار کردن نتوانستند
پس شمردن روزها که زمان ضرب وطعن است کی درست دهد الاشهر بضم الهاء جمع شهر یعنی ماه الحرم
بضم الحاء والراء المهملتین جمع حرام ومراد از اشهر حرم رجب ذی القعده وذی الحجه ومحرم الحرام است
که درین ماهها در اوائل اسلام قتال حرام بوده بعد ازان حرمت مرفوع شده اما افضل عدم
بدایت قتال است درین شهور کما فی فتاوی قاضیخان کانما الدین ضیف حل ساحتهم
بکل قرم الی لحم العدی قرم ترجمه گویا دین اسلام مهمانی است که فرود آمده در صحن
سرای کفار بمصاحبت هر بهتری ودلاوری از مجاهدان دین که بگوشت دشمنان آرزومند
وحریص است الحاصل دین اسلام بمثابه مهمانی است ذی شوکت وعظمت که بطلب ضیافت
از طایفه کفار در صحن سرای شان با جماعتی از مجاهدان حق پرست ودلاوران چیره دست
فرود آمده که گرسنگی شان بدون خوردن گوشت آن طایفه ساکن نمی شود وآتش عطش
آنها بغیر نوشیدن خون آنان اطفا نمی پذیرد ولهذا آن میزبانان خون گرفته از فکر این
ضیافت هوش رباگداختند وشب را از روز نشناختند اللغات الضیف بفتح الضاد
المعجمة مهمان واستعمال آن در مفرد وجمع آمده الحلول فرود آمدن الساحة صحن سرای القرم
بفتح القاف وسکون الراء المهملة سردار صاحب رای کما فی مجمع البحار القرم بفتح القاف وکسر الراء
المهملة صفة مشبهة من القرم بفتحتین سخت آرزومند گوشت شدن یمد الخمیس فوق
سابحة یرمی بموج من الابطال ملتطم من کل منتدب لله محتسب فسطو بمستاصل
للکفر مصطلم ترجمه کشید دین اسلام دریای لشکر بیکرانه را بالای اسپ تیز رفتار در حالیکه
آن دریای لشکر موج زننده است از دلیران یکی بر دیگری از هر یکی از انها که مجیب دعوت حق
وامیدوار ثواب وی بوده حمله میکرد بمصاحبت حربه که قالع بنیاد کفر است وقامع آن الحاصل
فوج دریا موج اسلام که دلاوران مقدمه وقلب ومیمنه ومیسره وساقه آن مجیب دعوت
فاقتلوا المشرکین وطالب ثواب موعود از رب العالمین شده بسواری اسپان تیز رفتار
بمثابه موجی که یکی عقب دیگری متواتر رسد آنچنان بر سر کافران با حربه های خونخوار

تا بخت آورده شد که درخت کفر را از بیخ کنده بر زمین انداختند و هیچ ریشه از آن نگذاشتند تا باز
سر بالا کشد اللغات بجر بضم الجیم من الجر کشیدن الخمیس بفتح الخاء المعجمة وکسر المیم
لشکری که پنج قسم بود قلب و میمنه و میسره و ساقه و داره کما فی الصحاح السابحة بفتح السین المهملة
وکسر الباء الموحدة من السباحة شناوری کردن در رفتار اسپ تیز رو الابطال جمع بطل مرد دلیر
الملتطم بکسر الطاء المهملة من الالتطام بر یکدیگر طپانچه زدن المنتدب بکسر الدال المهملة من الانتداب
اجابت دعوت کردن المحتسب بکسر السین المهملة من الاحتساب امید ثواب از حق سبحانه داشتن یسطو
بفتح الیاء المثناة التحتانیة وسکون السین وضم الطاء المهملتین من السطوة سخت گرفتن و حمله کردن
المستاصل بکسر الصاد المهملة والمصطلم بکسر اللام الاول من الاستیصال والثانی من الاصطلام
بمعنی از بیخ بر کندن حَتّٰی غَدَتْ مِلَّةُ الْاِسْلَامِ وَهِیَ مِنْ بَعْدِ غُرْبَتِهَا مَوْصُوْلَةَ الرَّحِمِ
مَکْفُوْلَةً اَبَدًا مِنْهُمْ بِخَیْرِ اَبٍ وَخَیْرِ بَعْلٍ فَلَمْ تَیْتَمْ وَلَمْ تَئِمِ ترجمه کشیدند لشکرها
بر سر کافران تا اینکه گردید شریعت اسلام بسبب کشش و کوشش مجاهدان بعد تنهائی خود پیوسته
شده بقرابت دگر و پذیرفتگی یافته شده همیشه از جهاد دلاوران دین به بهترین پدری و بهترین
شوهری پس هرگز یتیم و بیوه نگردد الحاصل دین اسلام در اوایل حال حالت غربت و بیکسی داشت
و بجز معدودی چند از اهل وی یاوری نبود بعد از آن بتائید ایزد متعال آن سید الابرار با وجود فقر اختیاری
و قلت اعوان و انصار از نجبای عالم همت والا نهمت خود در ابراز افراخته که در مدت قلیل بانکسار شان
اکاسره و اسر صنادید کفر و تذلیل جبابره پرداخته و هدم بنیان ضلالت و محو آثار بطالت بالکلیه ساخته
الکفره را در ربقهٔ اطاعت سراسر هدایت کشیده برای این دین متین و شرع مبین بحکم یدخلون
فی دین الله افواجا کسان بسیار و خویشاوندان بی شمار پیدا آورد تا اینکه غالب شد بر سایر
ادیان و مندرس و منطمس شدند آثار کفر و طغیان پس مادامیکه این عالم مخیم سرادقات جاه و جلال
آن سید الامم بود بمقتضای فاستقم کما امرت برای ملت اسلام از هر طرف همه امت کفیل انتظام امور
که آنها ببرکت تعلیم وی حقوق آنرا اهتمام و کمال ادامی نمودند و بعد نزول رایات آن سرور کائنات
بدار البقا خلفای کرام و صحابهٔ ذوی الاحترام که مهتدی بانوار و مقتفی بآثار وی بودند متکفل اصلاح کار
ملت و اکمال حال و مال آن شده باداء حقوق پرداختند و یکی از احکام شرع نامرعی نگذاشتند

و بعد انقضای آن زمان جهابذهٔ دین و علمای مجتهدین از تابعین و تبع تابعین و اتباعهم من المجتهدین
الی یوم الدین بکفالت این امر خطیر بر خاسته آنچنان انتظام دادند و دهند و بتربیت کوشیدند و کوشند
که هرگز حقوق آن ضائع نگردد و تحریف و تبدیل نپذیرد و زنهار مثل طفل یتیم و زن بیوه نشود که
کسی از حامی و کفیل نماند **اللغات** غدت بتاء التانیث بمعنی صارت آملة بکسر المیم و تشدید
اللام شتر لغیت الغربة بضم الغین المعجمة از وطن دور افتادن الرحم بفتح الراء وکسر الحاء المهملتین
قرابت و خویشی که از جانب مادر بود کما فی المنتخب المکفولة من الکفالة ضامن شدن
و پذیرفتن البعل بفتح الباء الموحدة و سکون العین المهملة شوهر و لم تیتم بفتح التاء المثناة الفوقانیة
الثانیة من الیتم بی پدر شدن لم تئم بفتح التاء المثناة الفوقانیة و کسر الهمزة من الایمة بی شوهر شدن

هُمُ الْجِبَالُ فَسَلْ عَنْهُمْ مُصَادِمَهُمْ ❊ مَاذَا رَأَى مِنْهُمْ فِي كُلِّ مُصْطَدَمِ ❊ وَسَلْ حُنَيْنًا
وَسَلْ بَدْرًا وَسَلْ أُحُدًا ❊ فُصُولُ حَتْفٍ لَهُمْ أَدْهَى مِنَ الْوَخَمِ

ترجمه صحابه مثل
کوه‌ها اند پس بپرس حال شان از کسیکه خود را بر ایشان زده که چها دیده از آن کوه‌ها در هر جای
صدمه دادن و بپرس از اهل حنین و بپرس از اهل بدر و بپرس از اهل احد که انواع مرگ بر ایشان
سخت اند از وبا الحاصل مبارزان اهل اسلام کنایه کوهها اند در استقامت و ثبات قدم
در هر معرکه هر کسیکه با ایشان صدمه داد خود را پاره پاره ساخت خصوصاً در جنگ حنین و بدر و احد
که چقدر بلا و مصیبت بر سر کافران ریختند و بانواع اهلاک هلاک ساختند که این هلاکت بر ایشان
از ابتلا بلای وبا سخت تر است از آنکه در وبا تیمارداری نجات هم متصور است و این بلا که بر سر
رسیده اصلا نجات پذیر نیست **اللغات** المصادم بضم المیم وکسر الدال المهملة من المصادمة
باهم کوفتن و پهلو بر پهلو زدن رأی من الرویة دیدن المصطدم بفتح الدال المهملة ظرف مکان
من الاصطدام صدمه دادن الحنین بضم الحاء المهملة و فتح النون موضعی است میان مکه و طائف
و بر وادی نام آبی است که از مکه بسمت طایف سه شبانه روز راه دارد فایده قصهٔ این غزوه بر سبیل اختصار
این است که چون مکه بتوفیق حق جل و علا بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم مفتوح شد همه قبایل
عرب در ربقهٔ انقیاد و اطاعت در آمدند مگر دو قبیله هوازن و ثقیف که مبارز و صاحب ثروت
بودند همچنان گرفتار حسد و نخوت و بغض و عداوت ماندند و باهم مشورت کردند که اینک محمد بر قریش

ظفر یافت و چون خاطر او از مهم ایشان فارغ شد غالب است که متوجه بجانب ما گردد پس مصلحت
اینست که پیش از آنکه او بطرف ما آید با لشکر کشیده بطرف وی رویم و بعد از قرار جنگ هوازن
زمام اختیار خود بدست مالک بن عوف نصری و ثقیف بدست کنانة بن عبد یالیل ثقفی داده دیگر
قبایل را که با ایشان قرب جوار داشتند با خود یار ساخته بعزم جنگ با چهار هزار مرد مقابل بیرون
آمدند و همه با اهل و عیال و دواب و اموال را با خود گرفتند تا سپاه دل بر حرب نهند و برای حفظ متعلقان
و بیم مفارقت ایشان در امر جنگ اهتمام بلیغ بکار برند و راه فرار بر ایشان بسته گردد پس چون خبر
قصد فاسد ایشان بسمع مبارک آنسرور رسید یکی را بجانب ایشان فرستاد تا خبر تحقیق آرد وی
حسب الحکم بمعسکر مخالفان رفته باز آمده از کثرت رجال و بسیاری اسلحه و درازی اموال معروض
بارگاه همایون گردانید آنسرور فرمود که انشاء الله تعالی اینهمه نصیب مسلمانان گردد و لشکر ظفر
پیکر را فرمان داد که بتهیه اسباب قتال اشتغال نمایند درین اثنا مردی از صحابه گفت که ما امروز
مغلوب کافران نشویم آنحضرت صلعم را این سخن وی شاق و مکروه آمد و انهزام که در ابتدا الفوج اسلام
رسید از همین سخن بود که بکثرت و شوکت نازیده بودند که فتح و نصرت بکثرت عدد نیست بلکه
بمدد الهی است و آیه کریمه لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم
شیئا مشعر بامعنی است القصه چون لشکر اسلام مرتب و مکمل شد آنجناب عتاب بن اسید را
عامل مکه ساخته با دوازده هزار مجاهدین که ده هزار از اهل مدینه و دو هزار طلقاء و حلفاء مکه بودند بتاریخ
ششم شوال روز شنبه سال هشتم از هجرت برآمد و سرکرده هوازن سه کس را بجاسوسی لشکر اسلام
فرستاده ایشان رفته حال دریافته ترسان و لرزان پیش وی رسیده حین الاستفسار گفتند
که در لشکر محمد صلعم مردان سفید پوش بر اسپان ابلق سوار دیدیم که هرگز گاهی ندیده بودیم اکنون
مصلحت همین است که برگردی و قصد آنطرف نکنی که زنهار ظفر نخواهی یافت او بر سخن ایشان اعتماد
نکرده دیگران را فرستاد آنها نیز آمده همان حالت بیان نموده بمنع پیش آمدند آن خون گرفته باوجود
آن از عزیمت خود برنگشت و پیش از وصول اهل اسلام بوادی حنین در آمده لشکر خود را در کمینگاه
نشانده وصیت کرد که چون فوج اسلام غافل درین میدان در آید شما یکبارگی حمله آورده تیرباران کنید
پس چونکه آنسرور وقت سحر قریب آن وادی بدان شهر مذکور رسید الویه و رایات بسرداران قبایل

از قبایل عرب داده متوجه وادی ساخت چون گذرگاه با تنگ بود و سپاه اسلام فوج فوج از طریق
بوادی درآمدند مخالفان انتهاز فرصت نموده یکبار ریختند و بر مقدمهٔ لشکر که خالد بن ولید
با بنو سلیم بود آنقدر هجوم آورده تیرباران نمودند که خالد تاب مقاومت ناورده با جماعت
خود رو بفرار نهاد و نو عهدان اسلام که قریب دهی بودند در فرار موافقت کردند و بقیهٔ صحابه
نیز در خود طاقت ثبات نیافته متفرق و متزلزل شدند و تفرقه در لشکر اسلام بمرتبهٔ افتاد
که بجز معدودی چند با آن جناب نماندند آنحضرت که ثقه و توکل بر خدا داشت و نظر بر اسباب
ظاهر نبود و باوجود آن پریشانی لشکر اشتر را بجانب اعدا میراند و میخواست که خود را بر ایشان زند
ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب که عنان اشتر بدستش بود باز میداشت و آنسرور میگفت که [illegible]
و انصار رسول الله من پیغمبر خدایم و بالیقین میدانم که وعدهٔ حق مرا نصرت است هرگز دیده هیچکس از هزیمت
رو باز پس نمیکرد و جماعتی از کفار قریش و کسانیکه نو مسلمان بودند و هنوز سینهٔ ایشان از لوث حقد
و حسد پاک نشده بود خبث باطن ظاهر میکردند یکی میگفت که اصحاب محمد ص آنچنان میگریزند که تا کنار
دریا توقف نکنند و دیگری میگفت که امروز سحر باطل گردد القصه چون همه منتشر و پریشان شدند
آنحضرت با خواص اصحاب ثبات قدم ورزیده بعباس رض فرمود که بخوان یاران را و بگو یا معشر الانصار
یا اصحاب السمره حاضر شوید عباس رض که جهور الصوت بود بفرموده آنسرور عمل نموده هر یکی را بنام بنام خواند
همه لبیک گویان بطرف آواز عباس رض شتافتند و یکبارگی حمله آورده شمشیرها از نیام کشیده آنچنان بر
کافران ریختند که گویا ستاره ها از آسمان افتادند و آنحضرت مشتی از خاک برگرفته شاهت الوجوه
گویان بجانب اعدا انداخت پس آنها با قبیح ترین وجهی رو از معرکه برتافتند و هزیمت فاحش خورده
گریختند و درین غزوه چهار کس از اهل اسلام بدرجهٔ شهادت رسیدند و هفتاد نفر از مشرکان
بدار البوار شتافتند و بسیاری از آنها سر در ربقهٔ اسلام آوردند و طائفه با مالک رئیس هوازن رو بتحصن
طائف آوردند و جمعی بطرف بطن نخله گریختند و گروهی بجهت محافظت اموال که در اوطاس داشتند
و مسلمانان بدنبال ایشان افتاده اکثری را بقتل و بغارت اموال و دراز دستی پرداختند و نواحی
آن نواحی را منهدم و مکسور ساختند و متحصنان طایف نیز بعد محاربهٔ اتفاقیه بسیار از تحصن عاجز
آمده آخر رو بدرگاه عالم پناه آوردند و دران روز از مال و غنایم شش هزار برده و بیست و چهار هزار

شتر و چهل هزار اوقیه نقره و زیاده از چهل هزار گوسفند بغنیمت آمدند و از ظهور این فتح غیبی ازداد
لاریبی بسیاری از ارباب نفاق و شقاق بحلیهٔ ایمان متحلی شدند و در دائرهٔ متابعان نبوی در آمده
سر بر خط اسلام و طاعت نهادند بدر بفتح الباء الموحده و سکون الدال المهمله نام قریه ایست منسوب بسوی
بدر بن مخلد بن نضر بن کنانه که از مدینهٔ طیبه بیست و هشت فرسخ است بسمت مکهٔ معظمه یا نام چاهی است
که آنرا بدر بن حارث حفر کرده یا بجهت استداره و صفای آب آن مسمی باین اسم شد فائده قصهٔ این غزوه
که از اعظم غزوات آنسرور است بسبیل اجمال اینست که چون حق جل مجده خواست که اعلای اعلام اسلام
و انهدام بنیاد کفر و ظلام فرماید جمعی از مشرکان مکه با مال بسیار متوجه دیار شام گشتند و قافله سالار
اهل ضلالت و طغیان ابوسفیان بوده و چون این خبر بسمع مبارک نبوی رسید با جمعی از مهاجرین بقصد
آن قافله بذو العشیره آمد اتفاقا کاروان از انجا گذشته بود لهذا مراجعت بمدینهٔ طیبه فرموده طلحه بن
عبید الله و سعید بن زید را بجهت تحقیق خبر معاودت آن از صوب شام فرستاد تا بار دیگر بقصد آن
کاروان توجه کرده آید و قبل از وصول خبر بتاریخ دوازدهم رمضان سال دوم از هجرت در مدینه
ابولبابه انصاری را خلیفه ساخته با سیصد و پنج نفر که هفتاد و چهار از مهاجرین و دو صد و سی و یک
کس از انصار بودند بر آمد و سه کس از مهاجرین و پنج نفر از انصار که بنا بر عذری آنها را گذاشته سهم
غنیمت جدا عطا فرمود نیز از اعداد اهل بدر اند و بسیاری از صحابه بتصور اینکه غرض ازین عزیمت
محض اخذ غنیمت است نه محاربه با اعدا ازین سفر تخلف نموده در مدینه توقف فرمودند لهذا تیر ملامت
بر هیچ کس نیست هیچ یکی از متخلفان معرکه بدر نرسید و در آن روز با مسلمانان سوای سه اسپ
و هفتاد شتر و شش زره و هشت شمشیر نبود و آنسرور صلی الله علیه و سلم بعد بر آمدن از مدینه دو کس را
از صحابه بتفحص احوال کاروان روانه ساخت ایشان بجانب بدر توجه نموده خبر معاودت کاروان
شنیده فی الفور آمده بعرض والا رسانیدند و چون ابوسفیان قریب بدر رسیده خبر تفحص ایشان
شنید توهم عظیم بر خاطرش استیلا یافته از راه راست انحراف نموده بدر را بر یسار گذاشته از راه
ساحل بتعجیل تمام رفتن گرفت و از اثنای راه ضمضم بن عمرو غفاری را روانه ساخت تا اهل مکه
از قصد آنحضرت اعلام نماید و بگوید که هر نوعیکه توانند خود را بقافله رسانند و اموال خویش را
صیانت کنند او بسرعت تمام بمکه رسیده خبر کرد ابوجهل لعین با استماع این خبر گفت که محمد و صحابه

بری این کاروان را مثل کاروان عمرو حضرمی تصور کرده اند والله آنچنان نیست و پیش
از وصول ضمضم عمه عاتکه بنت عبد المطلب خوابی دید که شتر سواری در موضع ابطح استاده
با آواز بلند میگوید که ای جماعت قریش بشتابید و بمقتل خود در آیید چون این خبر با بوجهل لعین رسید
بعباس گفت که ای ابا الفضل این زن در میان شما از کی پیغمبر شده شما راضی بنبوت مردان
نیستید که زنان شما نیز دعوی نبوت میکنند سه روز دیگر صبر میکنم اگر اثری بر خواب عاتکه مترتب نشد
در تمام قبایل عرب خبری نویسیم که بنی هاشم دروغ گوترین مردم اند و از ضمضم نیز مروی است
که گفت وقت جدا شدن از قافله و توجه بمکه در خواب دیدم که بر شتر سوارم و وادی مکه خون
مالامال میرود و چون بیدار شدم دانستم که قریش در مصیبتی عظیم گرفتار خواهند شد و بنی هاشم
باستماع این خواب بغایت مسرور شدند که مصدق خواب عاتکه بود القصه اهل مکه بکار سازی
جنگ مشغول شدند و از رؤسای قریش که بعضی به بیرون آمدن راضی نبودند ابو جهل بکمال سرزنش و تعییر
ایشان را راضی ساخت و ابو لهب بجای خود عاص بن هشام بن مغیره را فرستاد پس هزار کس
از مردان جنگی لعبد کرده و بغرور و تکبر با ساز و سامان و آلات غنا و ملاهی از مکه بیرون آمدند در
اثنا ابو سفیان کاروان را از مقام خطرناک گذرانیده کسی را نزد قریش فرستاد که شما بجهت محافظت
کاروان خود خروج کرده بودید الحال که کاروان خلاص شد باز گردید و متعرض محمدؐ نشوید دیگران
نیز مانع شدند اما ابو جهل لعین چون گرفته بر رفتن مصر شده گفت که بخدا سوگند هرگز باز نگردم
و به بدر رفته سه روز آنجا مانده شتران را کشته بخشش کنیم و شراب خوریم و سرود بشنویم تا آوازه
عظمت و شوکت ما باطراف قبایل عرب منتشر گردد و بعد ازین همیشه از ما ترسند و بار دیگر جنگ
قصد نکنند پس جبرئیل علیه السلام آمده خبر خروج قریش بآنسرورؐ رسانید آنجنابؐ روی بمشاورت
با اصحاب آورد ایشان عرض کردند که کاروان رفت و قریش که توجه بدینطرف شده اند
برای قتال ایشان آماده نشده ایم و بی ساز و سامان بر آمده ایم حالا مصلحت همین است که باز گردیم
آنحضرت در غضب آمد پس اولا ابو بکر صدیق رض و عمر فاروق رض از طرف مهاجرین برخاسته کلامی کردند که آنجناب را
خوش آمد بعد ازان سعد بن عباده برخاسته گفت که یا رسول الله قسم بخدا ما از جان و مال خود
مطیع و فرمان بردار تو هستیم اگر سیر کنی تا عدن تخلف نکند از تو مردی از جماعت انصار و مقداد

بن عمر عرض کرد که ما با تو هستیم هر جا که روی و نمی گوئیم چنانکه بنی اسرائیل با موسی علیه السلام گفتند اذهب انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون بلکه میگوئیم نحن انصارک و بخدا سوگند که ترا بصدق و راستی فرستاده ما هرگز از تو جدا نشویم تا که جان در تن ما است و سعد بن معاذ که از اکابر انصار بوده گفت یا رسول الله ما ایمان بتو آوردیم و تصدیق تو کردیم ببر ما را هر جا که خواهی اگر بدریا دراری ما را بدریا بلا توقف می درآئیم و بد نمی آید ما را التقای دشمن ما از صابران و صادقانیم پس آنسرور تبسم شده بهر یکی دعای خیر کرد و فرمود سیر کنید برکت خدا و ابشارت باد که فتح و نصرت شما راست و بخدا سوگند که می بینم جای هلاک و مقتل قریش و انس بن مالک رض گوید که در بدر هر جا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم انگشت نهاد که مقتل فلان و این جای کشته شدن فلان است آنها را همانجا کشته یافتیم القصه ابوسفیان کاروان را بمکه رسانیده فی الفور از آنجا بازگشته خود را بسپاه قریش رسانید پس آنسرور با لشکر اسلام بکناره وادی بدر که جانب مدینه طیبه بود نزول اجلال فرمود و فوج کفار بکنار دیگر سمت مکه فرود آمدند و آب را گرد آوردند و برای مسلمانان تنگ ساختند و جای نزول لشکر اسلام ریگستانی بود که پایهای مردمان و سمهای ستوران تا بزانو فرو میرفت و از تشنگی بجان آمدند پس شیطان در دلهای شان وسوسه انداخت که شما گمان می برید که پیغمبر خدا با شماست و ما دوستان خدائیم اینک قریش بر آب غالب آمده انتظار دارند که چون تشنگی بر شما غلبه کند و قوتی در شما نماند حکم کنند در شما هر نوعیکه خواهند درین اثنا حق سبحانه بارانی فرستاد که سائل شد بآن وادی پس سیراب شدند و طهارت کردند و شتران را آب دادند و مشکها پر ساختند و ریگستان سخت و محکم شد و زمین منازل کفار که سخت بود گل ولا گردید چنانچه حق جل شانه بآن خبر میدهد و ینزل علیکم من السماء لیطهرکم به و یذهب عنکم رجز الشیطان و سعد بن معاذ رض برای رسول خدا بعد حصول اجازت عریشی از چوب و برگ خرما راست کرده جمعی از انصار را بیرون عریش برای محافظت و حراست آنسرور ص متعین ساخته عرض کرد که یا رسول الله تو در عریش باشی و راحله تو آنجا مهیا دارند و ما بجنگ مشغول شویم و جان نثاری کنیم اگر حق سبحانه تعالی نصرت داد فبها و الا تو سوار شده بیاران ما که در مدینه اند ملحق شوی که ایشان در دوستی تو از ما کم نیستند اگر میدانستند که قضیه بجنگ خواهد انجامید هرگز از تو جدا نمی شدند پس چونکه

لشکر اسلام آماده جنگ شد آنسرور صلی الله علیه وسلم تسویه صفوف پرداخته لوای مهاجرین
بمصعب بن عمیر و رایه خزرج بحباب بن المنذر و علم اوس بسعد بن معاذ داده فرمود که تا من نگویم
بر اعدا حمله نکنید و اگر بشما مقارن شوند تیرباران نمائید لکن بصرفه نیندازید تا ترکش ها خالی نشوند
پس اول از لشکر کفار عتبه بن ربیعه و شیبه بن ربیعه و ولید بن عتبه برآمده مبارز طلبیدند از
لشکر اسلام عوف و معاذ پسران حارث و عبد الله بن رواحه از جماعت انصار برآمدند کفار
گفتند که ما را با شما کاری نیست ما ابنای اعمام خود را میخواهیم آنجناب بعبیده بن حارث
و حمزه و علی فرمود که بایشان مبارزت نمائید پس هر سه برآمده چون شیر غران بمیدان
درآمدند و عبیده بعتبه و حمزه بشیبه و علی بولید مقابل شدند و حمزه و علی مبارزان خود را
بیک حمله کشتند و ضرب قوی عتبه بر زانوی عبیده رسیده علی و حمزه اعانتش کرده مبارز او را
بجهنم فرستادند و او را که زخم کاری رسیده بود حین مراجعت از بدر در وادی صفرا ملحق بشهدا
گردیده همانجا مدفون گردید پس چونکه رسول اکرم کثرت کفار و قلت اصحاب خود در میدان
حرب مشاهده فرمود در عریش درآمده دست بدعا برداشت و گفت پروردگارا اینک قوم قریش
با کمال تجبر و تکبر در رعونت و نخوت رسیدند و میخواهند که با تو جنگ کنند و رسول ترا تکذیب نمایند
اگر هلاک کنی این عصابه مسلمین را عبادت کرده نشود ترا در روی زمین راست گردان وعده
نصرت را که بمن کرده و چندان در دعا مبالغه فرمود که ردا از دوش مبارکش افتاد ابوبکر رضی ردای
اطهر را برداشته بر دوش آنسرور نهاده گفت یا رسول الله بس است آنچه از پروردگار خود طلب
کردی و قریب است که وعده خود را با تو راست گرداند و بعد الحاح و مبالغه در دعا بدرگاه
کبریا بخواب رفته چون بیدار شد از ابوبکر رض فرمود بشارت باد ترا که جبرئیل با هزار نفر از ملایکه زره پوش
بر اسپان ابلق سوار بزمین آمده در مقدمه لشکر اسلام صف کشید و اسرافیل با هزاران
سوار دیگر از مستدرعان عساکر ملکی رسیده در میمنه و میکائیل با هزاران نفر از شهسواران
محافل فلکی نزول کرده بمیسره جا گرفتند چنانچه آیه کریمه ان لن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلثة آلاف من
الملائکة منزلین ازان خبر میدهد و در مواهب لدنیه گفته که ملایکه در غیر غزوه بدر قتال نکردند و در حنین و احد
نزول ملایکه فقط برای اعانت و امداد و تثبیت قلوب اهل اسلام بوده و امام نووی قائل تخصیص

نیست و حدیث مسلم را که مروی است از سعد بن ابی وقاص رضی در استشهاد می آرد که گفت روز احد
دیدیم جبرئیل و میکائیل را در یمین و یسار آنسرور با جامهای سفید که قتال میکردند با کفره اشد قتال پس
چون فریقین با یکدیگر حمله آوردند و نائرهٔ قتال اشتعال یافت آنجناب از عریش عرش فرسا برآمده
آیهٔ کریمه سیهزم الجمع و یولون الدبر بر زبان مبارک رانده مشتی از خاک برگرفته شاهت الوجوه گویان
بجانب فوج اعدا انداخت پس تزلزل افتاد در لشکر کفره و خوف و هراس بر ایشان غالب شد
بمشاهدهٔ این حال ابوجهل بر شتر سوار شده در میان رسیده گفت که از قتل عتبه و شیبه و ولید اندیشه
بخاطر نیارند که ایشان از عقل بعید بودند و در جنگ تعجیل کردند بخدا سوگند از اینجا باز نگردم تا اصحاب
محمد را در ریسمان نکشم باید که هیچ یکی مباشر قتل یاران او نشود بلکه زنده بگیرند تا مردمان متنبه شوند
و با ترک دین ابا ننمایند پس در این حال معوذ و معاذ پسران عفراء قریب وی رسیده مانند چراغ از جای خود
برجسته معاذ از ضرب شمشیر ساق وی جدا کرد و معوذ زخمی دیگر رسانیده او را بر خاک مذلت انداخت
و عکرمه پسرش بر معاذ ضربتی رسانید که دستش به پهلوی او آویخت و معوذ درجهٔ شهادت یافت
پس رمقی از آن ابوجهل مانده بود که عبدالله بن مسعود آمده بر سینهٔ پر کینه اش نشسته ریش او گرفته
گفت یا عدو الله توئی ابوجهل او گفت زیاده برین نیست که مردی را قوم او کشتند ای شبانک
بر جای بلند برآمدی که بر سینهٔ سرداری نشستهٔ وی سرش بریده بر ریسمان کشیده بحضور گذرانید
آنجناب فرمود الحمد لله الذی نصر عبده و اعز دینه و اگرچه این ملعون را فرعون این امت گفته اند
اما بدتر است از فرعون که در حین غرق دانست که بد کردم و انصاف داد و این بدبخت تا آخر
تکبر ورزید و بعد وی عاصم بن عوف سهمی از صف اعدا برآمده با کمال طمطراق مبارز طلبید ابودجانه
انصاری بر وی حمله آورده بیک ضربت تیغ آبدار او را بدوزخ فرستاد و چون برای تصرف سامان
وی فرود آمد معبد بن وهب پیش آمده ضربتی بر زانوی وی رسانید او برخاسته بر معبد چند
ضرب زده یکی از آنها کارگر نشده او گریخته خود را در مغاکی افگند ابودجانه بالای او افتاده همانجا
کار او را باتمام رسانید و نوفل بن خویلد که از اشد کفره بود در دست یک انصاری اسیر شد
امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه که بد دعای آنسرور در حق وی شنیده بود در عقبش رسیده مقتول
ساخت آنحضرت خبر قتل وی شنیده فرمود الحمد لله الذی اجاب دعوتی و در آن روز حیدر کرار

بیست و چهار کافر را بدار البوار فرستاد و امیه بن خلف و پسرش را عبد الرحمن بن عوف اسیر کرد
چون بلال رض از دست وی بسیار اذیت کشیده بود فریاد برآورد که یا انصار اللّٰه و انصار رسوله
اینست امیه رئیس مشرکان باستماع این خبر یکی از انصار تعاقبش کرده او را با پسرش بقتل رسانید
و امیر المؤمنین عمر رض با خال خود عاصم بن هشام مبارزت کرده از پایش درآورد و مروی است از سلمه
بن اسلم که گفت در اثنای شمشیر من شکست رسول خدا صلی اللّٰه علیه وسلم چوبی بدست من داد
آن چوب سیف قاطع گردید پس جنگ کردم باوی و تا حال نزد من موجود است و همچنین عکاشه را
نیز چوبی عنایت فرمود که در دستش شمشیر شد و آنحضرت باصحاب وقت تلاقی صفین وصیت فرمود
که جمعی از بنی هاشم را میدانم که باکراه از مکه برآمده اند هر کسیکه بر ایشان خصوصاً بعباس دست یابد
ایشان را نکشد و دستگیر نماید و همچنین از قتل ابو البختری که با آنجناب و یاران او هرگز مکروهی
نرسانیده بود و مشرکان را از اذیت رسانی باز میداشت منع فرمود پس کعب بن عمر انصاری
عباس را اسیر نمود چون آنسرور از وی پرسید که تو باوجود ضعف جثه بنسبت عباس او را چگونه
اسیر کردی او گفت که مردی مهیب اعانت من کرد که او را گاهی ندیده بودم آنحضرت فرمود آن
فرشته بود که ترا اعانت کرد آخر فرشتگان بسیار کسان را اسیر و مقتول ساختند و همه کسان از کفره
و مسلمین ایشان را میدیدند و چونکه ابو البختری دست بر امی نمیداد ابو داود مازنی از تیری او را
هلاک ساخت و اهل اسلام که اسیران را بریسمان مستحکم بستند عباس از الم بستگی می نالید آنجناب را
از ناله اش خواب نیامد یکی از اصحاب این را دریافته بند او را سست کرد عباس بخواب رفت آنحضرت
فرمود چه شد عباس را ناله اش نمی شنوم آن صحابی عرض کرد که بند وی سست گردانیدم پس فرمود
که بند تمام اسیران را سست سازید القصه فوج کفار بقبیح ترین وجهیکه فوق آن متصور نیست هزیمت
یافت و هفتاد کس از اعیان قریش کشته شدند و هفتاد نفر که منجمله آن عباس و عقیل بن ابی طالب
و نوفل بن حارث بن عبد المطلب بودند در بند اسر درآمدند و ابو سفیان زخمها خورده با اکثری از
اهل کفر و طغیان از میدان گریخته خود را بمکه رسانید و حین انهزام میگفت که من هرگز خوفناک تر
بمقامی ازین مقام ندیده ام و چهارده مرد از اهل اسلام شش از مهاجرین و هشت از انصار بدرجه
شهادت رسیدند و بعد انقضای جنگ چون حکم والا شرف نفاذ یافت که جثه اجساد اهل کفر

و نساء را در چاهی از چاههای بدر انداختند لاشهای بیست و چهار نفر از صنادید قریش در چاهی
انداختند و وقت کشیدن لاش عتبه در میان خس و خاشاک چون نظر ابو حذیفه پسرش
بران افتاد تغییر تمام در بشره اش پدید آمد آن سرور در روی او دیده فرمود که ای ابو حذیفه از خواری
پدر غمی بخاطر تو راه یافته او گفت بخدا سوگند هیچ شکی در حقیقت اسلام ندارم اما پدرم متخلق باخلاق
حسنه بود مترصد بودم که ببرکت آن بدولت اسلام مشرف گردد اکنون خلاف آن دیده پریشان
خاطرم آنحضرت در حق وی دعای خیر کرد و بعد سه روز که آنجناب با لشکر ظفر پیکر از بدر کوچ نمود بر سر
آن چاه که ابدان کفار را در ان انداخته بودند آمده استاده فرمود یا ابا جهل و یا عتبه و یا شیبه یافتید
آنچه که پروردگار شما بشما وعده کرده و من یافتم آنچه که بمن وعده فرمود شما بد قومی اند که تکذیب کردید
رسول خود را و دیگران تصدیق نمودند و بیرون کردید او را از وطن و دیگران پناه دادند پس عمر رض
عرض کرد که یا رسول الله با اجساد بی ارواح خطاب میکنی آنحضرت فرمود بخدائیکه نفس من بید
قدرت او ست نیستید شما شنواتر از ایشان بعد از ان اسیران را حاضر آوردند آن سرور از ابوبکر
پرسید که از ایشان فدیه باید گرفت یا ایشان را باید کشت او گفت یا رسول الله مکش ایشان را
شاید توفیق اسلام یابند و بگیر فدیه تا بآن تقویت حاصل شود پس بعمر خطاب کرده فرمود که رای
تو درین باب چیست او گفت که بکش ایشان را که ایمه کفر اند و حق سبحانه از گرفتن مال ترا
بی نیاز ساخته پس آنحضرت بقول ابوبکر میل کرده فرمود که مثل ابی بکر در صحابه مثل ابراهیم
است در انبیا که گفت فمن تبعنی فهو منی و من عصانی فانک غفور رحیم و مثل عمر مثل نوح است
که گفت رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا پس میل بفدا گرفتن خلاف مرضی الهی افتاد
و وحی آمد که اصحاب خود را در قتل و فدا مخیر گردان اما فدا بشرطیکه از ایشان سال آینده هفتاد کس
بعدد اسیران بدر کشته شوند و صحابه بپاس قرابت اسیران و حرص در اسلام ایشان که شاید مسلمان شوند
و بجهت رغبت در نیل درجه شهادت خود ها فدا اختیار کردند و بعد از انکه رای ایشان بر فدیه قرار گرفت
جمعی را که مفلس بودند و هیچ نقدی از ایشان نبود آزاد فرمود بشرطیکه باز بر اهل اسلام کمر نه بندند و جمعیکه
صنعت کتابت میدانستند مقرر کرد که هر یکی از ایشان ده کودک را از انصار کتابت آموزد
و آنها که چیزی داشتند از هر یکی بقدر مقدوری زر گرفتند و عاصم بن ثابت معوذی و عقبه بن ابی معیط

شقی را که شکنبهٔ شتر بر دوش مبارک آنسرور در عین نماز انداخته بود حکم بقتل فرمود و چون عباس
گفت که چیزی ندارم که در فدا دهم آنجناب گفت که وقت برآمدن از مکه چند اوقیهٔ طلا که بام الفضل
سپردی چه شد عباس عرض کرد که بجز خدا بران هیچکس را اطلاعی نیست من گواهی میدهم که
رسول خدائی و کلمهٔ شهادت بر زبان راند و رخصت انصراف بسوی مکه یافت بعد ازان زید بن حارثه را
بمدینه برای رسانیدن بشارت فتح روانه فرموده خود در وادی صفرا رسیده قسمت غنایم نمود و شمشیر ذوالفقار
که بر پشتش فقرات مثل فقرهای پشت انسان بود برای خود اختیار کرده در غزوهٔ خندق آنرا
بعلی مرتضی رض بخشید و فضایل اصحاب بدر بسیار اند منجمله آن این حدیث است که فرمود ان الله
قد اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم و جبرئیل عم در حضور آنسرور عرض کرد که
که یا رسول الله اصحاب بدر چه مرتبه دارند آنجناب فرمود که فاضلترین این امت اند جبرئیل ع
گفت که ما نیز جماعهٔ ملایکه را که در بدر نازل شده از جمیع ملایک افضل میدانیم احد کوهی است
مشهور مقابل مدینهٔ طیبه در جانب شمال بر مسافت دو میل ازان و اشتقاقش از توحد است
بجهة تفرد و انقطاع آن از جبال دیگر و در فضل وی وارد است احد جبل یحبنا و نحبه و از اینجا
معلوم میشود که محبت و سعادت و بغض و شقاوت در جمادات نیز میباشد و محبت کنایه است
از مسرتیکه آنسرور را در حالت قدوم از سفر بمشاهدهٔ این جبل که اعظم و ارفع آثار و علامات این
بلدهٔ طیبه است دست میداد و آن بلسان حال از قرب مدینه اهل آن را خبر بشارت اثر میرسانید **فائده**
و قصهٔ غزوهٔ احد بالاجمال این است که چون مشرکان قریش از بدر بمکه مراجعت کردند صفوان بن
امیه و عکرمه بن ابی جهل و غیر ایشان که اهل قرابت آنها دران غزوه کشته شده بودند بابی سفیان
گفتند از مردم بگو که باموال خود یا اعانت ما کنند تا تجهیز جیش نموده از محمد انتقام مقتولان خود نمائیم
و مجموع اموال کاروان با ربح که ابوسفیان آنرا در دار الندوه نهاده بود صد هزار مثقال طلا بود
ازان راس المال بصاحبان اموال داده ربح را که مساوی آن بوده در تجهیز جیش صرف کردند
بعد ازان جماعتی را از چرب زبانان عرب که عمرو بن العاص یکی از آنها بود بقبایل عرب روانه کردند
تا ایشان را بنصرت و اعانت خوانند پس لشکر فراوان جمع آوردند و جمعی را از زنان برای
نوحه بر کشتگان بدر همراه گرفتند تا داعیهٔ انتقام و باعث قتال تازه گردد و بعد عرض لشکر سه هزار مرد

جنگی که هفتصد از آن زره پوش بودند و دو صد اسپ و سه هزار اشتر و پانزده هودج زنان در شمار آمد
و عباس رض که بمکه بود در حضور اقدس نبوی مکتوبی مشعر کیفیت و کمیت لشکر کفار نوشته روانه کرد
و آن لشکر بتاریخ یازدهم شوال سال سوم از هجرت بطرف مدینه روان شد چون بذی الحلیفه که
پنج شش میل از مدینه است رسیده مقام کردند آنجناب حباب بن المنذر را برای دریافت کمیت
ایشان فرستاد او موافق نوشته عباس خبر آورد آنسرور فرمود حسبنا الله ونعم الوکیل اللهم بک احول
و بک اصول پس لشکر کفار از آنجا کوچ کرده ببطن وادی از جانب احد مقابل مدینه نزول کردند سعد
بن معاذ و سعد بن عباده و اسید بن حضیر با جماعتی از دلاوران مسلح شده بدر است آن حضرت
قیام نمودند پس آنجناب در خواب دید که در شمشیر خود رخنه افتاده و گاوان را می کشند تعبیر فرمود
که درین جنگ مصیبتی باهل اسلام خواهد رسید و چونکه بعضی انصار در مشهد بدر حاضر نبودند تاسف
و تحسر می نمودند و میخواستند که قضیه واقع شود که تلافی تقصیر و جبر مافات کنند مستعد بجنگ شدند و رای
بعضی برین قرار گرفت که از مدینه بیرون نباید رفت و زنان و کودکان را بحصار باید فرستاد
و گویند که رای شریف هم همین بود اما حمزه بن عبد المطلب رض و جمعی از مهاجرین و قومی از انصار
گفتند که اگر ما در مدینه متحصن شویم اعدا حمل بر ضعف ما کنند و سبب جرأت و قوت ایشان گردد
الله تعالی ما را در روز بدر باوجودیکه جماعت قلیل بودیم نصرت کرامت فرموده امروز بفضله لشکر ما قوی
و عدت ما بسیار است و مالک بن سنان گفت که یا رسول الله ما را ظفر است یا شهادت و هر دو
مرغوب و محبوب ماست پس چونکه مبالغه و الحاح صحابه از حد گذشت آنجناب میل به برآمدن فرمود
و آنروز که روز جمعه بود در خطبه مردم را وعظ و نصایح کرده گفت که اگر صبر خواهند نمود و ثبات خواهند
ورزید فتح و نصرت شما راست و حکم بکار سازی لشکر داد پس جماعتیکه ببرآمدن حریص و راغب بودند
خوشحال شدند و آنسرور بعد ادای نماز عصر بحجره شریف تشریف ارزانی فرموده عمامه بسر بسته
زره پوشیده مسلح برآمد خلقی کثیر که بر در حجره صف کشیده بودند چون آنجناب را بدین هیئت دیدند
عرض کردند که یا رسول الله ما را نمیرسد که خلاف رای تو کنیم و اکراه نمائیم ما خطا کردیم که درین باب
جد نمودیم فرمود که اول نشنیدید و مبالغه و الحاح کردید الحال سزاوار نیست که چون پیغمبر سلاح
پوشد آنرا باز نهد تا زمانیکه حق سبحانه میان او و اعدای دین حکمی کند پس سه لوا بسته رایه مهاجره

بعلی مرتضی ع و لوای اوس بسعد بن عباده و علم خزرج بحباب بن المنذر داد و عبد الله بن ام مکتوم را در
مدینه بخلافت نصب فرموده با هزار مرد مبارز که صد نفر از آن زره پوش بودند متوجه احد گردید و شب
در منازل بنی النجار فرود آمده محمد بن مسلمه را با پنجاه کس برای حراست متعین ساخته قریب بسحر
سوار شده با حد نزول اجلال فرموده و بعد ادای نماز صبح زرهی بالای زره پوشیده خود بر فرق مبارک
نهاد و صفوف مبارزین را آنچنان راست کرده که احد بر قفا و مدینه مقابل بود آمد و ابو عبیده بن
جراح و سعد بن وقاص را بر مقدمه و عکاشه اسدی را بر میمنه و ابو سلمه بن عبد الاسد مخزومی را بر میسره
و مقداد بن عمرو را بر ساقه داشت و در آنجا کوهی بود موسوم بعینین که شگافش محل خطر و کمینگاه
دشمنان بوده درانمقام عبد الله بن جبیر را با پنجاه تیرانداز متعین فرموده تا آن راه را نگاه دارند
و نگذارند که کفار از آن راه در آمده بر لشکر اسلام ریزند و بمبالغه بلیغه وصیت فرمود که بهیچ حال از
جای خود نجنبند خواه مسلمانان غالب شوند یا مغلوب و مشرکان نیز صفوف آراستند خالد بن
ولید را در میمنه و عکرمه بن ابی جهل را در میسره و ابو سفیان را در قلب تعیین ساختند و صفوان بن
امیه را با اتباع او بر این شگاف کوه داشتند و عبد الله بن ربیعه را بر تیراندازان امیر کردند و لوا را بطلحه
بن ابی طلحه دادند پس جنگ از جانبین در گرفت و ابو عامر با پنجاه نفر از قوم خود بر آمده بر لشکر اسلام
تیرباران کرد و اهل اسلام بمقابله اش در آمده آن کافر را با اتباع او از تیر و سنگ مجروح ساخته
گریزانیدند و طلحه صاحب لوای قریش آمده مبارز خواست و بر میدان وغا علی مرتضی مبادرت
نموده تیغی بر سرش زد که تا مغزش شگافته شد بعد از آن امیر حمزه عثمان بن ابی طلحه را که بعد او
علم بر داشته بجهنم فرستاد و همچنین زیاده از ده کس علم مشرکان بر داشتند و از دست مبارزان اسلام
بقتل رسیدند تا آنکه نوبت علم برداری بعمره دختر علقمه رسید پس هر که از لشکر کفار سر بر آورده مبارز
خواست سرنگون افتاد و خالد با جماعت خود چند بار متوجه شگاف کوه شدند تا از آن راه بر لشکر اسلام
ریزد و تیراندازان متعینه آن آنها را تیرباران کرده از آنجا باز گردانیدند و مومنان بر صفوف اعدا
بیکبار حمله آورده جماعت ایشان را متفرق ساخته هزیمت فاحش دادند و مغنیات که سرود میگفتند
بجای آن نوحه و فریاد و واویلا آغاز کردند و دفها از دست انداخته جانب کوه گریختند پس چون
جماعت تیرباران متعینه شگاف دیدند که لشکر مشرکان هزیمت خورده و مسلمانان بنهب و غارت مشغول اند

بی صبری کرده از جای خود جنبیدند عبد الله بن جبیر که امیر ایشان بود هر چند که نصیحت کرد و وصیت آنسرور
یاد دهانید سودی نبخشید و اکثر از ایشان رفته بنهیب و غارت اشتغال ورزیدند عبد الله با جماعت
قلیل که زیاده از ده نفر نبودند ثبات قدم ورزیدند ناگاه خالد که در کمین بود و انتظار فرصت میکشید با جمع
از مشرکان بر سر عبد الله تاخت آورده او را با یاران او شهید ساخته از شگاف در آمده شمشیرها
کشیده بقتل و جرح اهل اسلام باز دکشادند تا آنکه تفرقهٔ عظیم در لشکر مسلمانان رخ نمود و بیدلی
حال که با ایشان راه یافته تمیز خویش و بیگانه بر خاست و در قتل یکدیگر افتادند چنانچه اسید بن حضیر
و ابو برده را دو زخم از مسلمانان رسیده و یمان پدر حذیفه بدست اهل اسلام مقتول شد القصه کفار القدر
غلبه کردند که قضیه منعکس گشت و نتیجه شومی نافرمانی رسول خدا که از آن جماعت صادر شد و طمع حطام
دنیوی در خاطرشان راه یافت شکست بر لشکر اسلام افتاد و اکثری فراری شدند لکن عنایت الهی
هنوز از ایشان منقطع نگردیده که آنهمه را عفو فرمود چنانچه آیه کریمه ان الذین تولوا منکم یوم التقی
الجمعان انما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا و لقد عفا الله عنهم ان الله غفور حلیم ازان خبر میدهد
پس اصحاب چهار فرقه شدند جمعی بجنگ در پیوستند و شرف شهادت یافتند و گروهی گریخته در شعاب
جبل مختفی گشتند و بعضی بشهر رسیده قرار گرفتند و جماعتی ثبات قدم نموده بر مرکز قیام نمودند داد
مردی و مردانگی دادند سبحان الله این خالد همان است که در اسلام فتحها کرد و بجای رسید که خالد
سیف من سیوف الله در شان او وارد گردید و چون سباع بن عبد العزی در میدان رسیده
مبارز خواسته هزبر بیشهٔ هیجا امیر حمزه بر وی حمله کرده کار او را بآخر رسانید چونکه وحشی زیر سنگی در کمین بود
بر حمزه حربه انداخت پس بناف رسیده از میان دو ران بر آمد و بشهادت عظمی رسید وحشی سنگدل
پیش آمده شکم مبارکش شگافته جگر بر آورده بهنده داد او خائیده از دهن گنده انداخته زیور
و لباس خود را بوی بخشید و بر مقتلش رسیده اعضای او بریده بجای زیور پوشید علی کرم الله
وجهه متفحص لاش حمزه گردیده چون بمقتل رسیده او را بدینحال دید در گریه شده صورت واقعه بآنسرور
رسانید آنحضرت همراه علی آمده بر سرش ایستاده بسیار رقت فرمود گفت که اگر بر قریش دست یابم
هفتاد کس را از ایشان مثله کنم درین اثنا جبرئیل آمده این آیه رسانید ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم
به و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین آنجناب فرمود خداوندا صبر کردم و از یمین اعیه در گذشتم و بعوض آن

هفتاد بار برای آن سید الشهدا استغفار نمود و هر چند که درین روز از پی داعیه ممنوع شد لکن روز فتح
مکه اینقدر مردم از قریش بدست خالد و یاران او مقتول شدند و قصه آنش اینکه خالد روز فتح
با جماعتی آمد و بخدمت آنجناب مردی را پیش وی فرستاده از قتال ممانعت فرموده آمرد آمده حکم
قتال رسانید خالد بازو کشاده هفتاد نفر را کشت چون بحضور سید آنجناب بر سر عتاب آمده
گفت که با وجود منع چرا اینقدر بلا درست کردی او مردی را که حکم بقتال رسانیده بود حاضر کرد
وی چنین استفسار ظاهر ساخت که چون خواستم که بخالد حکم منع رسانم مردی مهیب که هرگز با هم آن
بوده پیش آمده گفت که اگر حکم قتال نرسانی ترا می کشم ناچار حکم قتال رسانیدم آنحضرت فرمود که
روز احد گفته بودم که اگر قدرت یابم در عوض حمزه هفتاد تن را از قریش کشتم آنرو در حق جلت قدرته
مرا ازان منع فرمود لکن امروز خواست که آنچه بر زبان پیغمبر گذشته آنرا راست گرداند مروی است
از علی کرم الله وجهه که چون مسلمانان رو بهزیمت آوردند آنحضرت بغضب آمد و از من که به پهلو ایستاده
بودم فرمود که تو چرا بیاران خود ملحق نگشتی عرض کردم که مرا بتو اقتدا است یاران دنیا غنیمت فتند
و بهزیمت خوردند من بایشان چه کار دارم درینحال جمعی از کافران متوجه آنجناب شدند علی بر ایشان
حمله آورده متفرق ساخت و بعضی بدوزخ فرستاد جبرئیل و میکائیل که بر یمین و یسار آنحضرت
با کفار محاربه میکردند و محافظت آنسرور مینمودند چون علی را دیدند که مثل شیر غران هر چهار طرف
می دود و کفره را مثل رمه گوسفندان میراند گفتند که این کمال مواسات و جوانمردی است که علی
بالو میکند آنجناب فرمود انه منی و انا منه جبرئیل گفت انا منکما العبدة آنحضرت فرمود ای علی بشنوی
از رضوان که بر آسمان میگوید لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار کذا فی روضة الاحباب و شیخ
دهلوی در مدارج گفته که در ناد علیا مظهر العجائب نیز درین معرکه نقل کرده اند اما در کتب حدیث
ذکر آن نیست و طلحه نیز درین روز دلاوریها کرد و دست خود را سپر آنحضرت ساخت و شمشیر ابن
قمیه را از وی رد کرد چنانچه دستش ازان زخمی شده شل گردید و با وجود یکه هشتاد زخم دران روز
خورد جنگ با کافران میکرد و صیانت آنسرور می نمود انس عم انس بن مالک چون شنید
که کافران آنحضرت را شهید ساختند پس با صحاب گفت روا باشد که ما زنده باشیم و پیغمبر خدا را کشتند
و شمشیر از نیام کشیده بر قلب لشکر کفار رسیده محاربه عظیم نموده هشتاد و چند زخم خورده شهادت

یافت و سعد بن وقاص که بتیر اندازی مامور بود مالک بن زهیر را که چندین اهل اسلام را مقتول
و مجروح ساخته بود از تیر جگر دوز هلاک ساخت آنجناب در حق او فرمود اجاب الله دعوتک و سدد
رمیتک وی ببرکت این دعا مستجاب الدعوة شد و هر بار که تیر می انداخت آنحضرت میگفت ارم
یا سعد فداک ابی و امی و ابو طلحه انصاری که پیش آمده خود را اسیر آنسرور ساخته بود هر تیر که
بجانب اعدا می انداخت خطا نمیکرد چون ترکش او خالی شد آنجناب چوبی بوی میداد چون آنرا در
خانه کمان می نهاد تیر میگردید و همچنین چون شمشیر عبدالله بن جحش شکسته آنحضرت شاخ خرما بدست
وی داد که شمشیر بران گردید و حنظله در مدینه همین شب کتخدا شده بود تهیه غسل کرده بود که ناگاه
غلبه کفار شنید بیطاقت شده مسلح در معرکه رسیده بقتال اشتغال ورزیده بسیاری را از کفار
مقتول و مجروح ساخته بدرجه شهادت رسید آنحضرت دید که او را ملایکه غسل میدهند چون تفتیش
فرمود معلوم شد که جنب بوده ابو سعید ساعدی میگفته که چون بر لاشش وی رفته دیدم آب از سرش
متقاطر بود و عمرو بن جموح انصاری که لنگ بود چون شنید که حال بر اصحاب تنگ است اراده
رفتن کرد و زوجه اش مانع آمده گفت که پیغمبر خدا ترا بجهت معذوری گذاشته وقت من میدانم که
گریخته خواهی آمد او سلاح برداشته گفت اللهم لا تردنی الی اهلی و بحضور رسیده عرض کرد که یا
رسول الله من امید دارم که بپای لنگ خود در بهشت در آیم و بعد احراز اجازت یافته در معرکه رسیده
و جنگ با کفار میکرد تا اینکه بمرتبه شهادت رسید و چون زوجه اش آمده لاش او را بر شتر بار کرده برای
دفن قصد مدینه کرد شتر از پا در آمده هرگز برنخاست و بعد تفتیش معلوم شد که دعا کرده بود خداوندا
مرا بسوی اهل من باز مگردان پس فرود آمده همانجا دفن کردند و مصعب بن عمیر که علم مهاجرین
بدستش بوده ابن قمیه ملعون متوجه او شده بضرب شمشیر دست راست او را بینداخت او علم
بدست چپ گرفته میگفت و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل باز آن ملعون بضرب دیگر
دست چپش انداخته او بهر دو بازو لوا را بسینه منضم ساخته میدان میخراشید آخر تیری
بسینه اش رسیده از پا در آمد حق سبحانه فرشته بصورت مصعب فرستاد که تا آخر جنگ علم را
نگاهداشت و یکی از هژبران میدان جلادت وهب بن قابوس مزنی بود که سه بار صفوف
مشرکان را شکست و بطرف آنحضرت متوجه شدن نداد و آخر بدرجه شهادت رسید سعد بن

ربیع

وقاص گفته که من آن دلاوری و مردانگی که روز احد از وهب مزنی دیدم در هیچ معرکه از هیچکس ندیدم
و مخیریق یهودی که از احبار بنی اسرائیل بوده و در کتب سابقه اوصاف پیغمبر خاتم النبیین خوانده بود
روزیکه آنسرور بغزوهٔ احد بر آمد داعیهٔ اسلام در دلش پیدا شده مسلح گردیده بحضور رسید و کلمهٔ
شهادت بر زبان رانده رو بجنگگاه نهاده چندان محاربه کرد که بفوز شهادت فایز گردید و منجمله زنانیکه
همراه بوده آب بغزاة میرسانیدند نسیبه بنت کعب زنی بود هژبر معرکه که بمشاهدهٔ درازدستی اعادی
اعدا در قتل اهل اسلام آب دادن موقوف کرده بقتال اهل ضلال آن قدر اشتغال نمود که بسیاری
از کفار مقتول و مجروح ساخت و با وجود مجروحیت خود از جنگ نایستاد آنحضرت در حق وی
و شوهر و پسرانش دعا فرمود اللهم اجعلهم رفقائی فی الجنة و چند کس از کفار بایکدیگر معاهدهٔ
قتل آنسرور نموده آنقدر بر آن حضرت سنگ باران کردند که رخسار مبارک مجروح شد و سنگی بر
پیشانی نورانی رسیده مجروح گردید آن رحمة للعالمین خون را از رو پاک میکرد و نمیگذاشت
که بر زمین رسد و میفرمود که اگر قدری از این خون بر زمین چکد بلائی از آسمان نازل شود که همه
کفره را هلاک و نابود سازد و میگفت اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون و عتبه بن ابی وقاص ناپاک
سنگی بر لب زیرین آنسرور زد که دندان پیشین از جانب شیب شکسته شده و عبد الله
بن شهاب سنگی بر فرق شریف رسانیده مجروح ساخت و هفتاد ضرب شمشیر بر روی آنحضرت
زدند که از حفظ و حمایت الهی هیچ یکی کارگر نامد و چون ابن قمیه ملعون شمشیر خود حوالهٔ بدن مبارک
کرد آنسرور از صدمهٔ ضرب آن لعین و ثقل دو زره که در بر داشت در مغاکی افتاد و از چشم مردم
پنهان گردید آن ملعون آوازه انداخت که محمد را کشتم و شیطان رجیم نیز همزبان او شده این ندا
در داد و طلحه آنجا رسیده آنحضرت را در بغل خود گرفت و علی دست گرفته بیرون آورد و ابی بن خلف
در آخر جنگ بر اسپ سوار شده پیدا گردید چون نظرش بر آنجناب افتاد سخنان ناسزا گفتن
آغاز کرد و گفت یا محمد آمدی نجات نیابید اگر تو امروز از دست او نجات یابی صحابه قصد او کردند
آنجناب منع فرموده نیزه از دست زبیر گرفته بروی انداخت او اسپ گردانیده بقوم خود ملحق
شده فریاد میکرد و میگفت که محمد مرا کشت آنها گفتند که این زخم بیش از خراشی نیست چرا
اینقدر جزع و فزع میکنی او گفت بخدا این زخم که من تنها دارم اگر بر تمام اهل حجاز تقسیم نمایند

همه یکبارگی میرفتند آخر در حمر الظهران که از مکه بر یکمیل راهست بدو زخم رسید بعده آنحضرت خواست که بر
تله کوه برآید بجهت ضعفیکه داشت برآمدن نتوانست طلحه باوجود جراحتها خود را بزیر افگند آنحضرت
پای مبارک بر پشتش نهاده ببالا برآمده فرمود که طلحه بر خود بهشت را واجب گردانید پس مشرکان
در صحن معرکه باطراف و جوانب می شتافتند در جستجو نامیخواندند و زنان شان مثل هنده اعضای
شهیدان را بریده در رشته ها کشیده قلاده ها و دستبند ها ساختند و گفته رفتند که در سال آینده
میان ما و شما در میدان بدر باز جنگ است آنحضرت ص فرمود که مشرکان الحال بر ما ظفر نخواهند یافت
و درین معرکه هفتاد نفر از اهل اسلام چهار از مهاجرین و بقیه از انصار بخیر شهادت فایز شدند و ۲۲ کس
از کفار بجهنم رسیدند و ابو عزه شاعر که روز بدر او را بدون اخذ فدیه آزاد کرده بودند امروز باز اسیر شده
بقتل رسید و معاویه بن مغیره که از قومی با اهل اسلام اذیت بسیار رسیده بود نیز گرفتار شده مقتول گردید
و بعد دفن شهدا در آخر روز آنحضرت ص سوار شده بمدینه طیبه مراجعت فرمود مردان و زنان هر قبیله
بپیش آمده بر سلامتی آنجناب و بطانیت شکرگذاری بجا آوردند و هر کسیکه مصیبتی رسیده بود
در جنب لقای آنحضرت سهل می انگاشت و زنی بود که پدر و پسر و شوهر و خویشان او کشته
شده بودند میپرسید که اگر رسول الله زنده است از مردن هیچکس باک ندارم چون تو
داریم یعنی همه داریم و همه هیچ و ابو سفیان و دیگر اهل کفر و طغیان بعد مراجعت خود ها در اثنای راه
از باز گشتن پشیمان شده گفتند که زخمی کشیدیم و لشکری جمع ساختیم و هنوز کار ناتمام گذاشته بازگشتیم
حالا مصلحت این است که برگردیم و اهل اسلام را مستاصل نمائیم و چون این خبر بحضرت رسالت رسید
روز یکشنبه که فردای روز جنگ بود بلال را حکم فرمود تا ندا کند که بجهاد مشرکان بشتابید و هیچکس غیر حاضرین
احد بیرون نیاید تا کافران بدانند که در اهل اسلام بجهت محاربه قتالیکه کرده اند وهنی و ضعفی طاری نشده
صحابه بمجرد استماع این ندا کمر اطاعت و انقیاد بر میان جان بستند و با وجود جراحات البته مستعد محاربه
گشتند و در اثنای راه با آنسرور که مسلح برآمده انتظار میکشید ملحق شدند چنانچه حق سبحانه از حال ایشان
خبر میدهد الذین استجابوا لله و الرسول من بعد ما اصابهم القرح للذین احسنوا منهم و اتقوا اجر عظیم
پس آنجناب با جماعت اصحاب روانه شده بحمراء الاسد که از مدینه طیبه بر سه میل است فرود آمده حکم
فرمود که در شب ها پانصد جا آتش افروزند تا مشرکان که آیند بخوف غالب گردد و معبد خزاعی که هنوز مشرف

با اسلام نشده بود در آن آوان بجهه مسرت این را دیده با ابی سفیان در راه ملاقی شده خبر رسانید
که آنحضرت با جمعی کثیر بقصد انتقام از مدینه بر آمده در حمراء الاسد مقام دارد کافرانرا باستماع این خبر
دهشتی قوی و خوفی تمام بخاطر راه یافت و اگرچه بظاهر ابوسفیان جمعی را فرستاده پیغام داد که ما هم
بعزم قتال و استیصال شما متوجهیم لکن بسبب خوفی و هراسی که برایشان مستولی شده بود باز پس نمیدیدند
دلیران بعست تمام خود را بمکه رسانیدند و آن سید الاجمعین بعد چند مقام از انجا بمدینه مراجعت فرموده
الفصول بضمتین جمع فصل بمعنی نوع و موسم الحقیت بالفتح الحاء المهملة و سکون الیاء المثناة الفوقانی
مرگ الادهی بفتح الهمزة و سکون الدال المهملة و فتح الهاء من الداهیة شدت غم الوخم بفتح الواو
والخاء المعجمة وبا کما فی شرح الازهری ؛ اَلصَّادِرِيْنَ الْبِيْضِ حُمْرًا بَعْدَ مَا وَرَدَتْ ؛ مِنَ
الْعِدٰی كُلِّ مُسْوَدٍّ مِنَ اللِّمَمِ ؛ ترجمه آن مبارزان کسانی اند که بازگردانیدند شمشیرهای
سفید را برنگ سرخ بعد در آمدن از دشمنان بر هر سر که سیاه است از موهای فرو هشته بر گوش
الحاصل دلیران اهل اسلام شمشیرهای سفید برق آسا آنچنان بر سر مشرکان زده خون آلود
میساختند که از فرق تا دوش ایشان شگافته میشد اللغات المصدر مصدری بسقوط النون
بسبب الاضافة اللفظی جمع مصدر من الاصدار بمعنی بازگردانیدن کما فی الصراح البیض
بکسر الباء الموحدة جمع ابیض سفید که کنایه است از شمشیر الحمر بضم الحاء المهملة و سکون المیم جمع
احمر سرخ وردت بتاء التانیث من الورود در آمدن المسود بضم المیم و سکون السین المهملة
و فتح الواو و تشدید الدال المهملة من الاسوداد سیاه شدن اللمم بکسر اللام و فتح المیم جمع لمه موی
که تجاوز از نرمه گوش باشد کما فی مجمع البحار ؛ وَالْكَاتِبِيْنَ بِسُمْرِ الْخَطِّ مَا تَرَكَتْ ؛ اَقْلَامُهُمْ
حَرْفَ جِسْمٍ غَيْرَ مُنْعَجِمِ ؛ ترجمه و نویسندگان بنیزه های خطیه که نگذاشتند قلمهای
آن نیزها کل اندر جسم هیچ کافری را بی نقطه الحاصل بهادران اهل اسلام هیچ کافری را
از کافران نگذاشتند که سنانهای خونخوار با طراف جسد او نخلانیده باشند و آنجا به خون شده
علامتی سیاه نمودار نشده باشد اللغات السمر بضم السین و سکون المیم جمع اسمر نیزه گندم
گون الخط بفتح الخاء و تشدید الطاء المهملة قسمی است از چوب که از ان نیزه میسازند یا نام موضعی
در یمامه مشهور بخط هجر که آنجا از هند چوب نیزه ها آورده راست و درست کرده بمقامات دیگر برده میفروشند

کما فی شرح الازہری الاقلام جمع قلم کہ ازان سنان نیزہ مراد است و در بعضی نسخ اقلامہم
آمدہ الحرج بفتح الحاء و سکون الراء المہملتین کراہ المتعجم کبسر الجیم الالعجام لقلتہ دارِ سندی
بَلَاکِیَ السِّلَاحِ کَمْ سِیْمَا مُیَزَّھُمْ ۞ وَالُوْکُمْ یُمْنَائَیْ السِّیْمَا مِنَ السَّلَمِ ترجمہ صحابۂ رسول کریم صلعم
کہ مسلح بسلاح تیز اند ایشان را علامتی است کہ تمیز میدہد از اہل کفر ہمچنان کہ درخت گلسرخ
ممتاز است بسبب علامت از درخت کنار صحرائی الحاصل دلاوران لشکر اسلام اگرچہ
بصورت در پوشیدن سلاح مشابہ بکافران بودند لکن ایشان را علامت سعادت و ہدایت
کہ آنہا ندارند ہمچنانکہ ورد اگرچہ مانا ست بسلم در خار داری اما آنرا خوشبوئی و منفعتی ہست کہ در
سلم نیست و در ین کلام ایمائی ہست لطیف بسوی آنکہ ہر کدام از صحابۂ کرام بتاثیر صحبت آنسرور
علیہ الصلوٰۃ والسلام گل رعنای چمن سعادت شدہ و صنادید قریش ہرچند کہ شرف نسبت داشتند
اما چونکہ بشرف ایمان مشرف نشدند و از طیب صحبت آنجناب بمشام جان شان بوی نرسید
ہمین صورت بی سیرت ماندند ؎ حسن ز بصرہ بلال از حبش سہیل از روم ٭ ز خاک مکہ ابوجہل
اینچہ بوالعجبی است ۞ الشواکی الشاکی بسقوط النون بسبب الاضافۃ جمع شاکی مقلوب
شاوک کہ واو آن بیا بدل شدہ من الشوک بمعنی حدت و تیزی کما فی الصحاح سیما بکسر السین
المہملہ و سکون الیاء المثناۃ التحتانیۃ نشان و علامت الورد بفتح الواو و سکون الراء المہملہ
گلسرخ السلم بفتحتین درخت خار دار کہ کنار صحرائی است چنانچہ تحقیق آن بالا گذشت
تُھْدِیْ اِلَیْکَ رِیَاحُ النَّصْرِ نَشْرَھُمْ ۞ فَتَحْسَبُ الزَّھْرَ فِی الْاَکْمَامِ کُلَّ کَمِیْ ۞ ترجمہ میفرستد
بسوی تو بادہای نصرت الٰہی بوی خوش ایشان پس گمان بری شگوفہ در غلافہا دلیری را
الحاصل دلیران اسلام کہ از بسیاری سلاح و پوشش زرہ ہا مثل شگوفۂ گل در غلاف بودند
چون دست بر کافران دراز کردہ ایشان را مقتول و مجروح ساختہ ہزیمت میدادند بوی خوش
اعلاء دین را کہ ثمرۂ شجاعت و مہابت ایشان است بادہای فتح و نصرت الٰہی بمشام جان اہل
ایمان میرسانید و در لفظ ریاح النصر اشارہ است بحدیث نُصِرْتُ بالصبا و قصہ اش آنکہ چون در
سال پنجم از ہجرت دہ ہزار نفر از کافران قریش و یہود و دیگر قبایل عرب برای استیصال اہل اسلام
اتفاق کردہ باہم عہد و پیمان بستہ متوجہ مدینۂ طیبہ شدند و قریب جبل سلع در مجمع سول نزول کردند

آنجناب با سه هزار کس از صحابه دین اصحاب بمقابله پیش آمده بحفر خندق مابین عسکرین پرداخته تا بیست چهار روز بمحاربه اشتغال فرمود آخر بسبب کثرت و هجوم اشرار جال بر صحابه تنگ گردید که ناگاه شبی حق جل مجده باد صبا را با جماعت ملائکه متین ساخت تا بکمال شدت بر سر کافران رسید میخهای خیم آنها را بر کنده بر روبهای ایشان انداخت و دیگهارا سرنگون ساخته خس و خاشاک بر سرهای آن فجار ناپاک ریخت و آلقدر ستولی وخوفی در دلهای ایشان از غلغله تکبیرات ملائکه و شدت هوا افتاده که تمام مال و متاع را گذاشته شبا شب فراری شدند و طرفه اینکه در لشکر کفار اینهمه آفت برپا بود و در عسکر مؤمنین باد خوش عنبر بیزی میوزید چنانچه حق سبحانه ازین واقعه بر سبیل امتنان خبر میدهد یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ جاءتکم جنود فارسلنا علیهم ریحا وجنودا لم تروها **اللغات** النشر بفتح النون وسکون الشین المعجمه بوی خوش الزهر بفتح الزای المعجمه وسکون الهاء شگوفه الاکمام بفتح الهمزه جمع کم بکسر الکاف غلاف شگوفه الکمی بفتح الکاف وکسر المیم وتخفیف الیاء المثناة التحتانیة الشدده لضرورة الشعر مرد دلیر **کانهم فی ظهور الخیل نبت ربی ۞ من شدة الحزم لا من شدة الحزم ۞** ترجمه گویا که مبارزان اهل اسلام بر پشت هائی اسپان گیاه اند که بر زمین بلند رسته از جهت کمال هوشیاری و آگاهی در کارزار بسبب محکم بستن تنگهای اسپان **الحاصل** ناظم علیه الرحمة در وصف سواران اهل جهاد میفرماید که اسپان شان بمثابه زمین بلند اند که بجهت عدم قرار آب بنسبت زمین نشیب سخت تر می باشد وایشان در تمکن و وثوق بر پشتهای آنها مشابه اند بگیاههای که بران هی روید و بسبب فرو رفتن ریشهای آن اندرون زمین از باد تند بر کنده نمی شود و این تمکن و استقرار شان از جهت حزم و احتیاط است که هیچ صدمه ایشان را از پشت اسپ جدا کردن نمی تواند نه بسبب اینکه تنگهای اسپان را سخت و تنگ بسته اند از آنکه ثبات و استقرار کسی بر سخت بستن زین برین موقوف نیست که در سوار شدن مهارت تام بهم نرسانیده باشد وایشان که شهسواران عرصه شهامت بودند استقرار شان بجهت آن نیست **اللغات** الظهور بضم الظاء المعجمة الهاء جمع ظهر بمعنی پشت الخیل بفتح الخاء المعجمه وسکون الیاء المثناة التحتانیة اسم جمع اسپان کما فی المغرب نبت بفتح النون وسکون الباء الموحده گیاه ربی بضم الراء المهملة وفتح الباء الموحده جمع ربوة زمین بلند الشدة بکسر الشین المعجمة

وفتح الدال المهملة المشددة بمعنی الحزم بفتح الحاء المهملة وسکون الزاء المعجمة هوشیاری وآگاهی
درکار الحزم بضم الحاء المهملة والزاء المعجمة جمع حزام تنگ ستوران واسپان کما فی الصراح

طَارَتْ قُلُوبُ الْعِدیٰ مِنْ بَأْسِهِمْ فَرَقًا ۞ فَمَا تَفَرَّقُ بَیْنَ الْبَهْمِ وَالْبُهَمِ ۞

ترجمه بپریدند و باضطراب آمدند دلهای دشمنان از سختی محاربهٔ شان از روی ترس پس
امتیاز نکردند در بچه‌های گوسفند و سواران دلاور **الحاصل** آنقدر ترس و هول بر قلوب کفار
از شدت محاربهٔ دلیران اهل اسلام مستولی شده که اگر بچه‌های گوسپند را می‌دیدند آنها را
حریف خود دانسته از غایت سراسیمگی و اضطراب بی اختیار میگریختند چنانچه هوازن
در جنگ حنین و ابوسفیان و دیگر اهل کفر و طغیان در غزوهٔ بدر بهمین حال داشتند **اللغات**
طارت بتاء التانیث من الطیران پریدن و اضطراب کردن کما فی شرح الازهری الباس بفتح الباء
الموحدة و سکون الهمزة عذاب و سختی در جنگ کما فی الصحاح الفرق بفتح الفاء والراء المهملة ترسیدن
التفرق من التفریق جدا کردن البهم بفتح الباء الموحدة و سکون الهاء جمع بهمة بالفتح بچهٔ گوسفند
البهم بضم الباء الموحدة وفتح الهاء جمع بهمة بالضم سوار دلیر وَمَنْ تَکُنْ بِرَسُوْلِ اللّٰهِ نُصْرَتُهُ ۞
اِنْ تَلْقَهُ الْاُسْدُ فِیْ اٰجَامِهَا تَجِمِ ۞ **ترجمه** هر کسیکه بحمایت رسول خدا
صلی الله علیه وسلم ظفر و نصرت او بود اگر ببیند او را شیران در بیشهای خود ساکت شوند **الحاصل**
صحابهٔ کرام رسول اکرم که مقربان بارگاه والا قباب و متظللان ظل حمایت آنجناب اند اگر مشاهدهٔ
مهابت و شجاعت شان خوفی و رعبی بر دلهای کافران استیلا کند و زمین و آسمان در چشمهای آنها
تیره و تار بسازد جای شگفت نیست از آنکه آنجماعت سراپا شهامت کسانی اند که اگر شیر که حیوان
مفترس و غیر عاقل است ایشان را در بیشهٔ خود که جای جرأت و صولت اوست معاینه نماید از کمال
خوف و خشیت سکوت ورزد و قهر خود را به جان خود مصروف گرداند چنانچه امام نووی رح در
شرح السنة آورده که سفینه مولی رسول خدا صلی الله علیه وسلم در جهاد روم از لشکر اسلام دور
افتاده در دست کافران اسیر شده از قید خانه گریخت ناگاه شیرے در اثنای راه حایل آمد و گفت
یا ابا الحارث من مولی رسول خدا ام که از لشکر اسلام دور افتادم آن شیر هادی راه شده بلشکر رسانید
و همچنین عبد الله بن عمر رض در حالت سفر جای ازدحام مردم دیده از سبب آن استفسار کرد آنها گفتند که در اینجا

شیری هست که بر خلایق راه مسدود ساخته و بسیاری را هلاک نموده او از مرکب فرود آمده پیش شیر رفته گوش آن مالیده گفت ترا نمی رسد که کسی را آزاری رسانی باید که درین بیشه باشی و بر کسی حمله نکنی آن شیر سر پیش انداخته در بیشه خزید **اللغات** النصرة یاری دادن تلق بفتح القاف من اللقاء دیدن الآساد بضم الهمزة وسکون السین المهملة جمع اسد بمعنی شیر الآجام بفتح الهمزة الممدودة جمع اجمه بیشه شیر که درختان انبوه دارد تجم بفتح التاء المثناة الفوقانیة وکسر الجیم من الوجوم ساکت شدن از اندوه و خشم کما فی الصحاح وَلَنْ تَرٰى مِنْ وَلِيٍّ غَيْرَ مُنْتَصِرٍ ؛ بِهٖ وَلَا مِنْ عَدُوٍّ غَيْرَ مُنْقَصِمِ ؛ اَحَلَّ اُمَّتَهٗ فِيْ حِرْزِ مِلَّتِهٖ * كَاللَّيْثِ حَلَّ مَعَ الْاَشْبَالِ فِيْ اَجَمِ ؛ كَمْ جَدَّلَتْ كَلِمَاتُ اللّٰهِ مِنْ جَدَلٍ * فِيْهِ وَكَمْ خَصَمَ الْبُرْهَانُ مِنْ خَصِمِ ؛ **ترجمه** و هرگز نه بینی هیچ دوستی را غیر نصرت یابنده بوی صلی الله علیه وسلم و نه هیچ دشمنی را که شکست یابنده نباشد فرود آورد آنسرور امت اجابت خود را در حصار استوار دین خود همچو شیری که فرود آمد با بچگان خود در بیشه ها بسا که بر زمین بذلت انداخت قرآن مجید کسی را که بدشمنی پیش آمد با آنحضرت و بسا که غالب شد برهان اثبات نبوت او بر مرد شدید العداوة **الحاصل** چونکه ناظم عارف رح در بیت اول دعوی کرد که اولیای آنجناب همیشه مظفر و منصور و اعدای دین او دایم مغلوب و مقهور اند بر هر دو مقدمه دلیلی می گذراند دلیل مقدمه اولی اینکه آنسرور اتباع خود را در حصن حصین حفظ و حمایت خود در آورده که در دنیا از دست شیطان و غلبه کافران و در آخرت از عذاب نیران مصئون و محفوظ اند پس صحابه که مخصوصان درگاه و مقربان بارگاه اند چسان در سایه حمایت و کنف عنایت او از کید دشمنان مامون نباشند و دلیل مقدمه ثانیه اینکه مغلوبیت خصوم بالیسان است پس جمعیکه متصدی محاربه بعلم و دانش و فصاحت و بلاغت شدند مستاصل الشان قرآن مجید و فرقان حمید است که بسبب اشتمال خود بر طرف اعلی از بلاغت مصاقع بلغا را بر خاک مذلت انداخته از اتیان بمثل عاجز و زبون ساخت و فرقه که طالب خرق عادت گردیدند آنها را ظهور معجزات باهره و خوارق ظاهره که از هیچ نبی اینقدر ظاهر نشد ملزم و ساکت گردانید و قومیکه بمقابله شمشیر زدند و دست بسیف و سنان کشادند آنها را مقاومت با یکی از مجاهدان اسلام دشوار افتاد و غیر از رسوائی و خفت

وسواي فرار كه سراسر عارست چاره كار نديدند و آخر بقية السيف در فتح مكه سر فرود آورده مطيع گشتند
و بحكم الاسلام يعلو ولا يعلى تا قيام قيامت همچنين حال ست كه بر متشرعان اين دين متين
و راسخان راه يقين كه در ظل حمايت سيد المرسلين اند هيچ يكى طاقت دست بردى ندارد
و اين آنچه كه بر بعض بلاد مسلمين از غلبه كفره ملاعين رسيده محض بسبب شامت اختيار
فسق و فجور حكام اسلام و اذيت رسانى انام ست **اللغات** الولي من الولاية دوست
داشتن و دوست آنسرور كسى ست كه مخالفت فرمان او نكند و حتى الوسع در اجراى احكام
شرع كوشد المنقصم بضم الميم و سكون النون و فتح القاف و كسر الصاد المهملة من الانقصام
چيزى را شكسته از هم جدا كردن كما في الصحاح احل بتشديد اللام من الاحلال فرود آوردن الحلول
فرود آمدن كما في القاموس الحرز بكسر الحاء و سكون الراء المهملتين جاى محفوظ الملة بكسر الميم
و فتح اللام المشددة كيش و شريعت الليث بفتح اللام و سكون الياء المثناة التحتانية شير الاشبال
بفتح الهمزة و سكون الشين المعجمة و فتح الباء الموحدة جمع شبل بچه شير الاجم بفتح الهمزة و الجيم
جمع اجمة بيشه شير حيلت بتاء التانيث من التحجيل بمعنى افگندن كما في القاموس الجدل
بفتح الجيم و كسر الدال المهملة مرد شديد الخصومة خصم بفتحتين من الخصومة غلبه كردن البرهان
بضم الباء الموحدة حجت الخصم بفتح الخاء المعجمة و كسر الصاد المهملة دشمن قوى **كفاك بالعلم
في الامي معجزة * في الجاهلية والتاديب في اليتم** * **ترجمه** بسنده است
ترا علمى كه ثابت است در مرد امى از روى معجزه در زمان جاهليت و ادبيكه حاصل است او را
در حالت بى پدرى **الحاصل** اگر كسى از ديگر دلايل و براهين قطع نظر كرده بعين انصاف
ملاحظه كند كه آنسرور در زمان شيوع جاهليت در عرب كه اهالى آن اصلا خبرى از شرايع و احكام
نداشتند با وجوديكه امى و بى پدر بوده و از قوم خود بيرون نرفته و از كسى تعليم نگرفته و از هيچ
اديب كسب آداب و اخلاق ننموده بچندين فضائل حميده و خصايل پسنديده كه مزيدى بر آن
متصور نيست آراسته و پيراسته شده از علوم اولين و آخرين خبر داده و بانواع محاسن ادب
و مواعظ و حكم پرداخته بالقطع و اليقين داند كه اين علم علم لدنى و اين اخلاق و آداب محض
بتعليم علام الغيوب اند و اين دليلى است قاطع و برهانى است ساطع بر اثبات نبوت آن معدن

نبوت که دران هیچ عاقلی را گنجایش شک و ریب نیست ؎ امّی و داناکه بعلم قرون * راند قلم بر
ورق کاف و نون * بی قلم و کاغذ و آب سیاه * معجزه آورد و ز وحی اِله * بی خط و قرطاس ز علم
ازل * مشکل لوح و قلمش گشت حل * **اللغات** الکفایة بسنده بودن الامی بضم الهمزه
وکسر المیم المشددة و یاء النسبة از اسمای آنسرورست صلی الله علیه وسلم که سه معنی دارد اول
منسوب ام القری که نام مکه معظمه است دوم معصوم سوم شخصیکه نوشتن و خواندن نداند و اینجا
معنی اخیر اراده کرده الجاهلیة زمانیکه دران اسمی و رسمی از علم و شریعت نباشد التادیب ادب
دادن چیزی نگاهداشتن التیتم بضم الیاء المثناة التحتانیة و فتح التاء المثناة الفوقانیة اسیر بودن
کردن خَدَمْتُهُ بِمَدِيحٍ اَسْتَقِيلُ بِهِ * ذُنُوبَ عُمْرٍ مَضَى فِي الشِّعْرِ وَالْخِدَمِ * اِذْ قَلَّدَانِيَ مَا تُخْشٰى
عَوَاقِبُهُ * كَاَنَّنِي بِهِمَا هَدْيٌ مِنَ النَّعَمِ * **ترجمه** خدمت کردم آنحضرت را بمدح کردن که طلب آمرزش
میکنم بآن گناهان عمری را که ضائع شد در ثنای اهل دنیا و چاکری آنها از آنکه انداخت این مدح
و چاکری آنها در گردن من قلاده که ترسیده میشود از مآل کار آن گویا من بسبب این دو امر مثل شتر
قربانی ام که بقربانگاه برند **الحاصل** در مدح و ثنای اهل دنیا خدمتگاری آنها که سراسر
معصیت و موجب عقاب است چنانچه در حدیث آمده که قیامت قائم نشود تا که بیرون نیاید
قومیکه مدح ظلمه نمود و بهتان کرده زبان خود را وسیله رزق نسازند عمر عزیز خود را ضائع کردم و از همین
بر گردن خود قلاده بستم که بسبب آن مستحق قتل و عقوبت ام الحال تلافی آن بجز این نیست که بمدح
آنسرور کاینات را که ناشی از کمال ایمان و محبت و ماحی ذنوب و مزیل عیوب است ذریعه نجات ساخته
از حق جل مجده طلب آمرزش کنم تا عقوبت مبدل برحمت گردد **اللغات** المدیح مدح گفتن
یا چیزیکه بدان مدح کرده شود الاستقالة طلب آمرزش کردن الشعر بکسر الشین المعجمة وسکون
العین المهملة کلام موزون الخدم بکسر الخاء المعجمة وفتح الدال المهملة جمع خدمت چاکری کردن کمانی الصراح
قلدانی بفتح القاف واللام المشددة والدال المهملة وکسر نون الوقایة وفتح یاء المتکلم لاستقامة
الوزن من التقلید قلاده در گردن بستن تخشی بضم التاء المثناة الفوقانیة وسکون الخاء وفتح الشین
المعجمتین من الخشیة ترسیدن العواقب جمع عاقبت انجام کار الهدی بفتح الهاء وسکون الدال
المهملة شتریکه بکعبت قربانی بجهة فرستند النعم بفتحتین چهارپایه که اکثر استعمال آن در شتر است کذا فی مجمع البحار

أَطَعْتُ غَيَّ الصِّبَا فِي الْحَالَتَيْنِ وَمَا * حَصَلْتُ إِلَّا عَلَى الْآثَامِ وَالنَّدَمِ * ترجمه انقیاد

ورزیدم گمراهی کودکی یا جهالت ایام شباب را در حالت مدح اهل دنیا و چاکری آنها و کسب

نکردم مگر چیزیکه مشتمل بر گناهان و حسرت و ندامت است الحاصل از شامت نفس گمراه

که در ایام کودکی و آوان شباب بیشتر میل بدنیا و صحبت اهل آن دارد بطمع حطام دنیوی مدایح

آنها بدروغ و بهتان کرده گرفتار ضلالت شدم الحال که نظر بر قبایح آن افتاد دانستم که سوای

گناهان نه اندوختم و بجز حسرت و ندامت چیزی حاصل نکردم اللغات اطعت بتاء المتکلم من الاطاعة فرمانبرداری

کردن الغی بفتح الغین المعجمة والیاء المثناة التحتانیة المشددة گمراهی الصبا بکسر الصاد المهملة

کودکی یا ماخوذ است از صبوة بمعنی میل بجهالت که در اوایل شباب می باشد کما فی شرح

الاسفرائنی الحالتین مدح اهل دنیا و چاکری آنها الآثام بفتح الهمزة الممدودة جمع اثم گناه

الندم بفتحتین پشیمانی و حسرت کما فی شرح الازهری فَيَا خَسَارَةَ نَفْسٍ فِي تِجَارَتِهَا *

لَمْ تَشْتَرِ الدِّينَ بِالدُّنْيَا وَلَمْ تَسُمِ * ترجمه ای وای زیانکاری نفس اماره در بازرگانی او که نخرید

دین را بعوض دنیا و اراده خریداری هم نکرد الحاصل نفس زیانکار سزاوار بود که دین باقی را

اختیار کردی و بدنیای فانی و اهل آن نپرداختی لکن از گمراهی جبلی خود میل بدنیای دون

کرده آخرت را تباه ساخت و در وعید اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم

در آمد اللغات الخسارة بفتح الخاء المعجمة زیانکاری التجارة بکسر التاء المثناة الفوقانیة

بازرگانی لم تسم بفتح التاء المثناة الفوقانیة وضم السین المهملة من السوم نمودن کالا و ذکر بها کردن

کما فی المغرب وَمَنْ يَبِعْ آجِلًا مِنْهُ بِعَاجِلِهِ * يَبِنْ لَهُ الْغَبْنُ فِي بَيْعٍ وَفِي سَلَمِ *

ترجمه و کسیکه فروشد آخرت خود را بدنیای خود ظاهر میشود او را نقصان در بیعیکه ثمن و مبیع

موجود بوده و در بیعیکه ثمن موجود و مبیع موعود باشد الحاصل در فروختن لذائذ کثیرهٔ آخرت بعوض

متاع قلیل دنیا بجز خسران و حرمان حاصلی نیست و عاقل ترین مردم کسی است که دنیا را مزرعهٔ

آخرت گرداند اینجا همه خیر و طاعت کارد و آنجا کاشته خود ستاند اللغات الآجل بالهمزة

الممدودة وکسر الجیم آخرت العاجل دنیا یبن بفتح الیاء المثناة التحتانیة وکسر الباء الموحدة من البیان

هویدا شدن کما فی المهذب الغبن بفتح الغین المعجمة وسکون الباء الموحدة نقصان آوردن در بیع

كما في الصراح السلم بفتح السين المهملة واللام بيعيكه دران بيع موجل ثمن معجل بوده

إِنْ آتِ ذَنْبًا فَمَا عَهْدِي بِمُنْتَقِضٍ * مِنَ النَّبِيِّ وَلَا حَبْلِي بِمُنْصَرِمِ * فَإِنَّ لِي ذِمَّةً مِنْهُ بِتَسْمِيَتِي * مُحَمَّدًا وَهُوَ أَوْفَى الْخَلْقِ بِالذِّمَمِ * ترجمه اگر گناهی کردم پس عهد پیمان من شکننده از جانب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ونه رسن امید من منقطع شونده از انکه تحقیق مرا عهد و پیمانی است از انسرور بسبب تسمیه من بمحمد وحال آنکه آنحضرت وفا کننده ترین مردم است به پیمانها **الحاصل** بسبب گناهی که بخداع نفس اماره از من صدور یافته نا امید نیستم واعتقاد واثق دارم که بارتکاب معصیت عهد و پیمان اسلام که با پیغمبر خدا بسته ام شکسته نشود وامید شفاعت که روز قیامت مرا ازان سرورست منقطع نیست بلکه بجهت اینکه پدر نام من محمد نهاده مرا استحقاق مرحمت وکرامت از دیگر مومنین بیشتر است چه بالیقین میدانم که آنجناب با این همنامی درحق من شفاعت خاص خواهد فرمود ودرین بیت اشاره است بحدیثی که مروی از انس بن مالک رضا که فرمود آنسرور صلی الله علیه وسلم که همنامان مرا روز قیامت حکم بدخول جنت خواهد شد ایشان عرض خواهند کرد که پروردگارا ما کاری نکردیم که سزاوار دخول جنت باشیم پس حق سبحانه خواهد فرمود که من عهد کرده ام که نه درآرم در دوزخ کسی را که نامش محمد یا احمد بود وابونعیم از نبیط بن شریط آورده که آنحضرت فرموده حق سبحانه میگوید قسم بعزت وجلال من که عذاب نکنم مردیرا که همنام تو باشد ودر بیت اول ایمای است باینکه در مذهب اهل سنت اصل ایمان که عبارت از تصدیق قلبی است بارتکاب کبیره زایل نشود وعمل جوارح جزو مطلق ایمان نیست اما کمال ایمان البته بران موقوف ست **اللغات** المنتقض بکسر القاف من الانتقاض شکسته شدن المنصرم بکسر الراء المهملة من الانصرام بریده شدن الذمة بکسر الذال المعجمة وفتح المیم المشددة عهد و پیمان والذمم بکسر الذال المعجمة وفتح المیم جمع آن

إِنْ لَمْ يَكُنْ فِي مَعَادِي آخِذًا بِيَدِي * فَضْلًا وَإِلَّا فَقُلْ يَا زَلَّةَ الْقَدَمِ * ترجمه اگر نباشد آن رسول کریم روز قیامت دستگیر من از روی تفضل واحسان واگر نباشد دستگیر من از روی عهد و پیمان پس بگوی افسوس بر لغزش قدم من **الحاصل** اگر بشامت نفس من حرمان وطرد بوجود آید وآنسرور در روز قیامت بحال من نپردازد خیلی ذلت ونا امیدی ...

بیکسی و غریبی است ؎ ہمین خوشش است جانم که سگ در تو باشم ✽ چه کنم چه چاره
سازم اگر از درم برانی ✽ **اللغات** المعاد جای بازگشت که روز قیامت است و در
لفظ الا توجیهات بسیار اند مولانا عصام الدین اسفراینی گفته که ان لم یکن فی معادی شرط است
که جزای آن بیت متقدم واقع شده و الا بمعنی اینکه اگر هیچ یکے از عهد و ذمه بکار نیاید پس
بگو ای افسوس بر لغزشش قدم و شارح خلیل الارا بمعنی ان لم یکن لی ذمة منه گرفته بر شرط
اول معطوف ساخته و لفظ فقل بازلة القدم را جزای هر دو شرط گردانیده و بعضی را نیز
پیدا ساخته اند چنانچه صاحب قاموس میگوید که گاهی لفظ الا در استعمالات عرب زاید می آید
نحو قوله حراجیج ما تنفک الا مناخة یعنی ماده شتران فربه بر نمیخیزند از جا و در بعضی حواشی کشاف
آمده که الا با واو باشد یا بغیر واو گاهی در کلام منظوم زاید می آید و بعضی الّا به تنوین خوانده بمعنی
عهد و پیمان گرفته اند. قال فی القاموس الإلّ بالكسر العهد و الحلف الزلة بفتح الزاء المعجمة و تشدید
اللام المفتوحة لغزیدن حَاشَاهُ أَنْ يُحْرَمَ الرَّاجِي مَكَارِمَهُ أَوْ يَرْجِعَ الْجَارُ مِنْهُ
غَيْرَ مُحْتَرَمِ ✽ **ترجمه** منزه ساخته است حق سبحانه آنسرور را از آنکه نا امید کرده شود
امیدوار شفاعت های او یا بازگردد همسایه از وی در حالیکه توقیر داده نشود **الحاصل**
توهم عدم دستگیری از آنجناب و خیال بی نصیبی خود از آن بارگاه والا قباب و دار شفاعت مآب
از آنکه حق جل مجده آن برگزیده خلایق را از پی منزه ساخته که امیدوار مکارم اخلاق محروم
شود یا کسیکه بسایه عنایت و جوار حمایت اوست ذلیل و خوار بازگردد و آنسرور بحال علاقه
نماید ؎ هر کرا چون تو پیشوا باشد ✽ نا امید از خدا چرا باشد ✽ چون نشان شفاعت کبری ✽
یافت بر نام نامیت طغراش ✽ امتان با گناهکار بیا ✽ بود ارند امیدوار بیا ✽ **اللغات** یحرم
بضم الیاء المثناة التحتانیة و سکون الحاء و فتح الراء المهملتین من الحرمان نا امید کردن المکارم
جمع مکرمه که از آن شفاعت مراد است یرجع بکسر الجیم من الرجوع بازگشتن الجار همسایه المحترم بفتح الراء
المهملة الاحترام عزت دادن فَمُنْذُ أَلْزَمْتُ أَفْكَارِي مَدَائِحَهُ وَجَدْتُهُ لِخَلَاصِي خَيْرَ
مُلْتَزَمِ ✽ **ترجمه** از آن زمان که وابسته ساختم افکار خود را بستایش های آنحضرت یافتم
او را برای رهائی خود بهترین لازم گیرنده **الحاصل** شخصیکه بمدح و ثنای ملوک و امرا بزر و چیزی

میکنند از نوایب دهر مصئون میباشد و از عطای ایشان محروم نمی شود و منکه مداح پادشاه مالک
رسالت ام که خزاین سموات و ارض در دست تصرف اوست و مدح من مقرون بصدق
و اخلاص و ناشی از کمال محبت و ایمان است البته محروم نخواهم شد و از آفات دنیا
و آخرت نجات خواهم یافت **اللغات** منذ بضم المیم و سکون النون و الذال المعجمة
المضمومة ظرف زمان المدایح جمع مدیحه ستایش الخلاص بفتح الخاء المعجمة رهائی الملزم
بکسر الزاء المعجمة من الالتزام لازم گرفتن وَلَنْ یَفُوتَ الغِنیٰ مِنْهُ یَداً تَرِبَتْ *
اِنَّ الحَیَا یُنْبِتُ الازْهَارَ فِی الاَکَمِ * وَلَمْ اُرِدْ زَهْرَةَ الدُّنْیَا الَّتِی اقْتَطَفَتْ *
یَدَا زُهَیْرٍ بِمَا اَثْنیٰ عَلیٰ هَرِمٍ * ترجمه هرگز نخواهد گذاشت توانگری که حاصل است
از آنسرور دستی را که بگرد فقر آلوده است بدرستیکه باران میرویاند شگوفها را بر زمین های بلند و آن هم
نخواستم تازگی و خوبی دنیا را که حاصل کرد آنرا دو دست زهیر بن ابی سلمی بسبب مدح کردن او هرم
بن سنان الحاصل چنانچه فیض باران عام است که هر زمین بقدر صلاحیت خود بهره از آن
بر میدارد و نبات گلهای گوناگون میگردد همچنین جود و عطای آنحضرت عام است که هیچکس از آن
محروم و بی نصیب نیست غایة الامر اینکه هر کدام بقدر حوصله و استعداد خود احراز می نماید
ے نقصان از قابل است و گرنه صلی الله و اهم * فیض عمیم تو همه کس را برابر است * و کسی از من
توهم نکند که مطلوب من از آن سحاب کرامت غنای دنیای فانی است چنانچه زهیر مدح و ثنای
هرم حاصل کرده بلکه من از عنایت آن بحر کرم عالی همم نعیم آخرت و قرب منزلت میخواهم
ے ای کار همه ز تو فراهم * چون مرهم حیله هراهم * **اللغات** الفوت در گذشتن الغنی
بکسر الغین المعجمة توانگری تربت بکسر الراء المهملة و تاء الثانیة من الترب خاک آلود شدن که
کنایه از فقر و احتیاج است الحیا بفتح الحاء المهملة باران کمافی الصراح تنبت من الانبات
رویانیدن الازهار جمع زهر بالضم شگوفه الاکم بفتحتین جمع اکمه پشته زمین کمافی الصحاح الزهرة
بفتح الزاء المعجمة تازگی و خوبی الاقتطاف من القطف میوه چیدن زهیر بضم الزاء المعجمة
و فتح الهاء ابو بجیر بن سلمی مزنی که از شعرای سبعه ایام جاهلیت است هرم بفتح الهاء و کسر الراء
المهملة بن سنان که از اسخیاء ملوک بنی غطفان بوده و شعر زهیر در صلات مدح خود مال و متاع بسیار داده

یَا اَکْرَمَ الْخَلْقِ مَا لِیْ مَنْ اَلُوْذُ بِهٖ ٭ سِوَاكَ عِنْدَ حُلُوْلِ الْحَادِثِ الْعَمَمِ ٭ ترجمہ اے
بزرگترین مخلوقات نیست برای من کسیکه پناه برم بوی غیر تو وقت نازل شدن بلای عام
الحاصل ای گرامی ترین کائنات و ای شریف ترین موجودات سوای ذات پاک تو
هیچکس نیست که مرا پناه دهد و در ذیل شفاعت خود پوشد وقتیکه حادثۂ عظمی پیش آید
و یکی بحال دیگری نپردازد ٭ چشم ترحم ز تو داریم ما ٭ قبله تویی رو بکه آریم ما ٭ حاجت ما
از تو برآید تمام ٭ دامنت از کف نگذاریم ما ٭ اللغات اللوذ بالذال المعجمة من اللوذ
پناه گرفتن العمم بفتحتین شامل بهر چیز وَلَنْ یَّضِیْقَ رَسُوْلَ اللّٰهِ جَاهُكَ بِیْ ٭ اِذَا الْكَرِیْمُ
تَجَلّٰی بِاسْمِ مُنْتَقِمِ ٭ فَاِنَّ مِنْ جُوْدِكَ الدُّنْیَا وَضَرَّتَهَا وَمِنْ عُلُوْمِكَ عِلْمَ
اللَّوْحِ وَالْقَلَمِ ٭ ترجمہ و هرگز تنگ نشود ای پیغمبر خدا عرصۂ قدر و منزلت تو بسبب شفاعت
وقتیکه خدای کریم جلوه گر شود بصفت انتقام گیرنده ازانکه وسعت جاه تو بدین مرتبه رسیده
که بتحقیق از جملۂ عطای تو دنیا و آخرت و از بعض معلومات تو علم لوح و قلم است الحاصل روز
روز قیامت که حق سبحانه در مقام انتقام عاصیان شود و بپاداش معصیت حکم فرماید اگر من عاصی را
بذیل شفاعت بپوشی و از شداید عرصات وا رهانی از جود بی نهایت تو بعید نیست ازانکه تو آنکسی
که بحکم اول ما خلق الله نوری دنیا و آخرت از وجود با جود تو جلوۂ ظهور گرفته ٭ تو اصل وجود
آمدی از نخست ٭ دگر هرچه موجود شد فرع تست ٭ و علم تو محیط است بجمیع اشیا الا آنچه بر صفحۂ لوح محفوظ
از زبان قلم رسیده اللغات الجاه بزرگی و منزلت کما فی الصراح التجلی بالجیم ظاهر شدن
المنتقم بکسر القاف من الانتقام پاداش عصیان دادن الضرة بفتح الضاد المعجمة والراء المهملة
المشددة زنیکه بر زن دیگر نکاح کرده شود و درینجا ازان آخرت مراد است که از رغبت بسوی
یکی مضرت بدیگری لاحق میشود ٭ فائده ٭ در حدیث شریف آمده که دنیا و آخرت مثل دو منکوحه یکمرد اند که اگر
خوشنود کند یکی را دیگری در غضب آید و مراد از لوح لوح محفوظ است که قلم اعلی بحکم قادر مختار تقدیرات
جمیع مخلوقات را دران ثبت کرده و مصون است از تغییر و تبدیل و ملک العلماء بحر العلوم مولانا عبد العلی
در رسائل تنزلات نوشته که در صف اخیر ملائکه مهیمه و ملأ اعلی که در بحر مشاهدۂ جمال حق جل مجده
مستغرق اند و از خود و دیگری خبر ندارند ملکی است موسوم بعقل کل و قلم اعلی که علم هر چه کاین

دران مکون است وتحت آن ملکی دیگر است مسمی بنفس کل ولوح محفوظ که قلم دران افاضهٔ
تفصیل این علوم میکند وهرچه شدنی هست تا دخول اهل جنت در جنت ودخول اهل نار در نار
باثبات قلم در وی ثابت است واحکام آن از تغیر وتبدیل محفوظ اند وما تحت آن اقلام
والواح جزئیه اند که در احکام آن محو واثبات واقع میشود وچنانچه آیهٔ کریمه یمحو الله ما یشاء ویثبت
ازان خبر میدهد * یا نفس لا تقنطی من زلة عظمت * ان الکبائر فی الغفران کاللمم *
لعل رحمة ربی حین یقسمها * تاتی علی حسب العصیان فی القسم * ترجمه ای نفس من
نا امید مشو از گناهیکه بزرگ هست بدرستیکه گناهان کبایر در آمرزش مثل معصیت صغیره اند
امید هست که رحمت پروردگار من هنگامیکه قسمت کند پروردگار آنرا رسد بر اندازهٔ گناهان
در قسمتها الحاصل ذنوب کبایر در عموم آمرزش رب غفور مثل صغایر ذنوب است
پس نا امیدی از رحمت عمیمش گنجایشی ندارد چه در وعدهٔ آن کریم علی الاطلاق که در
لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا هست خلف نیست بلکه نزول رحمت
بر اندازهٔ معصیت تواند بود هرکرا معصیت بیشتر ست استحقاق رحمت بیشتر دارد ــه
نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو * که مستحق کرامت گناهگار انند * ودر
حدیث وارد شده که حق سبحانه را صد رحمت است بر خلایق یک ازان بدنیا در دلها انداخته
که بسبب آن مادران وپدران بر اولاد عطوفت دارند ونود ونه رحمت باقی هست که روز قیامت
بر عموم خلایق تقسیم فرماید ــه از لطف تو هیچ بنده نومید نشد * مقبول تو جز مقبل جاوید نشد *
لطفت بکدام ذره پیوست دمی * کان ذره به از هزار خورشید نشد * چون عود نبود چوب بید
آوردم * روی سیه وموی سپید آوردم * گفتی که ز عفو نا امیدی کفر است * فرمان تو بردم و
امید آوردم * اللغات لا تقنطی بفتح النون وکسرها من القنوط نا امید شدن کما فی الصراح
الزلة بفتح الزاء المعجمة لغزش و بالضم گناه کما فی المنتخب الکبائر جمع کبیره وآن گناهی است
که حرمت آن بتهدید شدید یا بالعین حد موکد شده باشد فاکبرها عبارتست از قتل ناحق وزنا
ولواطه وسرقه وقطع طریق وشرب خمر وقذف محصنه واکل مال یتیم والحاد در حرم وشهادت
زور ویمین غموس وقطع رحم وعقوق والدین وفرار از جهاد وسحر وکتمان شهادت واتلاف حقوق

و کذب و سعی بالفساد و خیانت و اخذ رشوت و ربا خواری و افساد میان زن و شوهر و کلتبانی
و غمازی و غیبت و سعایت پیش حاکم و قماربازی و نکاح با محارم شرعیه و عدم ادای زکوة
و ترک صوم و صلوة و جمعه و جماعت عمدا و ادای نماز بی طهارت و دخول مساجد در حالت جنابة
و خانه جنگی و لواطت از امام بحق و اهانت صحابه و هدم مسجد و احتکار و احراق جاندار و تکریم کفار
و تشبیه بانها در ملابس و غیرها و بعضی امن از عقاب و یاس از رحمت الهی را در کبایر شمرده اند و بعضی
کفر گفته اند و ماورای آن بسیار اند و احاطه دشوار است الغفران بضم الغین المعجمة آمرزیدن
اللمم بفتحتین گناه صغیر و نزد بعضی بمعنی اراده جایز است بمعصیت که بوقوع نرسد الحسب بفتحتین
اندازه القسم بکسر القاف و فتح السین المهملة جمع قسمت بخش کردن **یا رب فاجعل رجائی**
غیر منعکس لدیک و اجعل حسابی غیر منخرم * و الطف بعبدک فی الدارین
ان له صبرا متی تدعه الاهوال ینهزم * ترجمه ای پروردگار من پس
بگردان امید مرا غیر مبدل بنا امیدی از نزد خود بگردان گمان مرا که برحمت تست غیر منقطع و لطف
نما بر بنده خود در دنیا و آخرت بدرستی که او را تحملی است ضعیف که وقت در رسیدن شداید و هزیمت
می آرد الحاصل چونکه میزان ایمان مشتمل دو پله خوف و رجاست و بمقتضای غلبه عصیان
استیلای خوف موهم انقلاب طرف رجا می شود لهذا بجهت تثبیت و استقامت آن استدعا
کرده میگوید که پروردگارا امید بخشش و نجات که در عرصات از جناب پاک تو دارم امیدوارم که
به یأس منقلب نشود و همچنان حسن ظن برحمت عمیم تو که نزد من هست در دیدار دیگر بنده
گنهگار تو رجای لطف و عنایت در دنیا و آخرت از تو دارد چه او را صبر و تحمل بر شداید و آفات
الحادثات نیست الرب پروردگار و مالک و واسطی گفته که رب آنست که پیدا کننده و پرورنده
و بخشنده باشد و اطلاق رب مطلق مضاف بسوی ذوی العقول بر غیر حق سبحانه روا نیست
و از اطلاق مضاف بسوی غیر ذوی العقول مثل رب الدار و رب المال منع وارد نشده
الرجا بفتح الراء المهملة امید الانعکاس واژگون شدن الحساب بالکسر الحسبان پنداشت
و گمان المنخرم بفتح الخاء المعجمة و کسر الراء المهملة من الانخرام دریدن و رخنه کردن الصبر
بفتح الصاد المهملة و سکون الباء الموحدة شکیبائی الاهوال بالفتح جمع هول ترس و اضطراب شدید

وَاَبْدَانْ یَسْحَبُ صَلٰوةٌ مِنْكَ دَائِمَةٌ عَلَى النَّبِيِّ بِمُنْهَلٍّ وَمُنْسَجِمٍ * وَالْاٰلِ وَالصَّحْبِ ثُمَّ التَّابِعِيْنَ لَهُمْ * اَهْلِ التُّقٰى وَالنُّقٰى وَالْحِلْمِ وَالْكَرَمِ * مَا رَنَّحَتْ عَذَبَاتِ الْبَانِ رِيْحُ صَبًا * وَاَطْرَبَ الْعِيْسَ حَادِي الْعِيْسِ بِالنَّغَمِ

ترجمہ دستوری دہ ابرہای رحمت کاملۂ خود را اید وام باریدن باران بر پیغمبر خود بصفتیکہ ریزندہ و روان شوندہ باشد و بر آل و اصحاب و تابعان شان کہ پرہیزگاران و پاکیزہ اطواران و بردباران و جوان مردانند مادامیکہ بجنباند شاخہای درختان بان را باد صبا و تا زمانیکہ بطرب و نشاط آرد شتران سفید مو را راننده آن بسرودہا الحاصل چونکہ ختم کلام بر صلوات آن سرور کائنات موجب حسن خاتمہ و باعث قبول دعوات است لہذا ناظم رحمہ می‌گوید کہ الٰہی پروردگار عالمیان سحاب رحمت کاملۂ خود را مادامیکہ باد صبا شاخہای درختان بان را می جنباند و شتربان شتران را بنغمہ سرائی بطرب و نشاط می آرد بر روح اقدس آنسرور و جان دیگر اہل بیت و یاران او و پیروان شان کہ اصحاب تقوی و طہارت و ارباب حلم و سخاوت اند نازل گردان تا بدوام بر صفت انہلال و انسجام بارد تا قیام قیامت رو بانقطاع نیارد انک علی کل شیء قدیر و بالاجابۃ جدیر از صیامن این قصیدۂ علیہ است کہ ابتدائش بصورت آمین و انتہایش بر طرب و عیش و نعم مجالس عیش و نعم واقع شدہ و این بشارت است برای قاریان آن کہ دایم در دار الامن حمایت مصطفوی بودہ از دردهای دنیا و آخرت مامون و بعیش و طرب و نعم مشمول و محظوظ باشند فقط

تمت

خاتمة الطبع از نتیجۂ خامۂ شکیبا ممہ طلاقت شمامہ مقبول بارگاہ ذو المنن مولانا محمد عزیز حسین صاحب لکھنوی الاطہر اداہ اللہ

حمد بیحد بانی افلاک کہ وجود اول وی را ابتدا است و وجوب آخر او را انتہا سست در میان اول و آخر کہ بین بین بظہور آوردہ برای ہمان عالم غیب و شہادت زیب و زین آمدہ و صلوات زاکیات و تحیات وافیات بر آن باعث احداث افلاک و بر روح وجود و موجب ایجاد معراج دعروج شاہ بارگاہ لی مع اللہ شعلہ و بستان فاعلم انہ لا الہ الا اللہ عسا مسند کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین صدر نشین ما ارسلناک الا رحمۃ للعالمین و بر آل طاہرین و اصحاب طیبین آن زینت و سادۂ عرش برین بمجرای صدق انتمای آیۂ و انی ہو ایہ و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین و بر واعید بر جملہ ائمہ مہتدین و اولیاء و اخیار صدیقین ہمان صلوة و تحیت الی یوم الدین باد اما بعد نزد ارباب نسبت

دوشکا احقر ترین زمن فی دین الرحمن ناچیز ذی تمیز میرالزنا دمن محمد عوض حسین بخدمت شایقان زلال لطف و ارادہ و طالبان راہ صدق و سداد عرض میدارد کہ درین عہد و زمان کہ شمع اعتقاد از ہوای حرص و ہوا و گل گل گردیدہ و جوینگان راہ حق باک تہ خاکہ رسیدہ لہٰذا قمہ بلبل شیرین زبان اسرار دان از چہرا گلسوید و از بوستان و کہ بہ بیند این زمین مردہ را بہ زیلہ گشتہ از دم باد صبا و خارہا از فیض باران گل شدہ و چشمہ ہا زو چشمہ ہای حیل شدہ و از مزابل سوی گلشن گر رویدہ و گر چہ زاغان دلباس اسان شود و آن عزایان زین سخن ناخوش نشوند و طعنہ ہا بہ باغ و بر بلبل ش شند و لہٰذا برای بقای نام بزرگان درین گلشن کہن فکان کہ گل و خار را آخر کار لازم و لا بد است خزان بجهد و سعی حتی الامکان کمر کوشش بستہ بر میان جان یعنی شکستہ اوراق گہر غزیسہ و منافذ ان قصیدہ مردہ اعنی قصیدہ بردہ مع شرح کہ از شوائب تکلفات صافیہ و در حل معنی و افیہ المسمی بہ شرح رضیہ صادقیہ تالیف منیف حضرت استادی سباح بحر لاہوت سیاح بیدای ملکوت جامع علوم عقلی و نقلی مولنا بالفضل اولنا جناب مولوی سید محمد صادق علی زیدی لکھنوی ادام اللہ القوی الحق این قصیدہ ایست معاز فصاحت لاثانی و مصون بہ بلاغت معانی کہ صاحبان فراست از دقت ظاہر و باطن و بکمال العجب انگشت حیرت بدندان و ارباب طلاقت از شیرینی لطفش و نکات زیبائیش وقت خواندن آن چسپیدگی لب حیران از نمکینی معانیش فی الحقیقہ یابان خرد بقبول او عرفناک لتعارفہ کنان و صاحب غیر حشو شرح نمودن این قصیدہ عالیہ صبح را الشام و شام را السحر بہزاران جان و جگر رسانیدہ تا این خریدہ زیبا و عروس رعنا را بر منصہ شہود جلوہ گری دادہ اگر بگویم یا اشعارش شعری نا است می زیبد و اگر بنویسم ہر شعرش بمنزلہ بعد جان و دل ضیای خود فدا کند می سزد الغرض تعریف و توصیفش بیرون از حد بیان و احاطہ تحریر است حسب فرمایش صاحب فہم و ذکا قدردان علما و فضلا طالب دین مصطفی مقبول بارگاہ حنان منان حافظ عبد الستار خان سلمہ اللہ الرحمن عن حوادث الدوران در مطبع فیض مجمع معروف بانواع صفات پنڈت بیجناتھ صاحب مالک و مہتم مطبع گلزار ہند لکھنؤ بصحت ہر چہ تمام بہ سعی بسیار و بایمانی جناب مولف مدظلہ بتاریخ ۱۴ شہر شوال المبارک سنہ ۱۳۲۳ ہجری مطابق ماہ نومبر سنہ ۱۹۰۵ء علیاس طبع و پوشاک چاپ زیب قامت خود کردہ و السان شعری او لغتہ خود گردانیدہ و پیش میان عیار و نقش لو نشیندہ کہ این عروس با مہر طلعت را زیب قامت بسلک خود زند و از صبای حنتش کرشمہ جہالی اگر فتہ از شمع اصل بہ کران افتندہ و اللہ ولی التوفیق